



**M.A.LIBRARY, A.M.U.**



**PE1734**

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

121 52  
124 2

CHECKED 2022



NUSSER.OOD.DEN, SHAH OF PERSIA

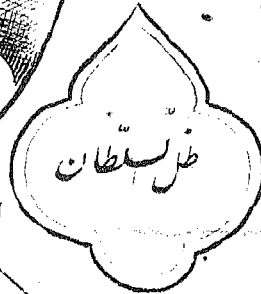
WALI

AHOD



ZILUS

SULTAN







NAIB-US

SULTANBH



SADR

AZIM





و فایع مسافرت و  
سیاحت سلطان سلطین  
سلطان ناصر الدین شاه قاجار علیه  
سلطنت انکاستان الی روز و روز و موبه  
مسعود دار الخلافه طهران بدست خط مبارک  
اعلی حضرت خدیو بهمال شاهنشاه ایران کار یافته  
بود بسی و اهتمام بنده درگاه الحاج شیخ عبدا  
لوهاب و له مرحوم شیخ محمد موسی شیرازی در دارا  
لطبع بهی زیور طبع و را مع تصاویری چند  
که در روزنامه های لندن و غیره مرسوم  
شده است امید که مطالع کنندگان  
از توجه بان بهره ور گردند

۹۱۱  
۹۱۰  
۹۰۹  
۹۰۸  
۱۲۳۲



## روزنامه سفر فرنگستان

بسم الله الرحمن الرحيم

روزنامه سفر فرنگستان است که بمیمنت و مبارکی بخواست خداوند تعالی و قادر بیستاجنبد و مصلحت  
 بشهر سلامت مزاج میفرستیم از طهران الی اترکیه و رسالتی که بیان تفصیل نوشته بودیم در اینجا شرح و توضیح  
 نیست که خروج از دارالسلام طهران را با وقایعی که تا انزال روی سید الشهدا علیه السلام بعد از آن از روز جلوس کسی که تفصیل  
 در این روزنامه شد روز شنبه بعون الله تعالی حسن و قبح فیض این شهر صفر ۱۲۸۰ نوشته خواهد شد  
 از طهران بفرم ساحت فرنگستان برخاستم حال بحال تمام است که اخبار فرنگستان شده است و چند روز  
 بود که سینه در روز گام شدیدی عارض شده و هیچ احوال خوب نبود کسالت و ضعف بنیه بسر حد کمال  
 بطوری که هرگز و را با آن کسالت ندیده بودم مثلاً علی الله تعالی بیرون آمدیم صدر عظیم و غیره بودند  
 ایستادند و از در که چشمش الهامه سوا که شدیم جمیعت زیاده و داخل و خارج شهر در راه و بیراه بودند و ندانیم  
 بطرف سب و دوانی امر و اسب دوانی هم برت رفیق با خاندا فواج و جمیعت زیاده و از وزن حاضر شده  
 بودند بخارا و رندلی سبلی قدری صرف نمودیم میفرمودیم و میفرمودیم که حاجی انما اسمعیل سایر پیش خدا بودند

امین حضور که چند روز بود ناخوش بود و امر داده بود بعد از نماز کسبها را و اندنند کسبهای مرا و یک نایب که از  
کسبهای مطبل فاضله است چهار بریق اول را بر داشته یک بریق اول را هم اسب و جویا اند میز را بر و اسب اقبال  
محمد شیلخان بریق چهارم را و دو روز تا خبر داشت بعد از اتمام اسب و دانی نظری خوار به بخت و دایم حضور آمدند  
اعظم و سایرین هم بودند بعد سوگرا که شده بطرف فریاد کن را ندیم سرب روی می تاز که همه ترس و زاری و غیره بودند  
رو و خانه زده بود و بعد از ساعتی محمد علیا کهن آمدند و والده شاهزاده را دیدیم ایشان دو شب در آنجا ماندند و او را

ششمین بهار و دلتی کن و همان روز رسا شده بچشمه شکار با جهورهای عالی کن رفتیم تا نیایا اسلطان در کباب بود و پیش از آنکه  
 او بیست ملک صبیح الدوله محمد باقر خان حمید خان اسد الله خان بودند میر شکار از شکار آمد و شکار پیدا کرد و بود  
 قبل از بخار یک تکه و وساله با چار پاره زودم الح و شد خوش گذشت با راحت منزل مراجعت کردم و هم بخار شد و هم  
 و خصایص صحت و سلامت است و کسالت باله رفع شده حالا حاصل آکوچه ناده است یعنی خیلی کو کجاست و بمنزله خوبی  
 نشد چنانچه و شکونه هم و شرمات قریب با تمام است کن زود و کسالت و بدید میشود و بعد از این کنایت شایسته فرستاد  
 ناخوش چهارشنبه بیست و پنجم بر گشت

در عمارت کن تو قف شد این الدوله نظر المحبین همان محقق حکیم طولوزان و جیه الله میرزا ارشد شمس آبادی است

یجدهم بیت و نیشتم  
رفیق قوری جای بخاردا انجا صفر کرم ویم آب زبای می آمد عند الملک عکاس بشی و سایر بدینستان جان فزونی  
و قتاب کرواندار کوری زده بودند بسیار هر کرم بود و عمر حاجت بنزل شد این اند و له ز شعله ناله بود و کسفر فراخی داد

جمله کتب و دستاویز

صحیح را در کتب بودیم جمعیت زیاد و از پیش خدمتان و غیره از دستور آمده بود و بعد از عظمی هم آمده است  
منیف افندی ایلی دولت عثمانی که تازه وارده است باید بکوشد بسیار در بیان یورت اولی چادر و غیره  
افزوده از چهار ساعت و نیم بغروب مانده بجا در فتنه صدر عظمی آمد محضر الملک هم بود و نصره الدوله معتمد و له اعتقاد  
استاطنه عموالدوله لطف اندیز زار سلام خاص شیشه نگاه داشته بودند و الحمد لله با منی وزیر ایلی آمد و فتنه  
هم نایب سفارت همراه داشت ناظم افندی شکار و قریه همراه او آمده بود و مرض شده به ملکته تبریز و منیف  
افندی زبان فارسی و فرانسه میداند بخند و من فارسی را خوب حرف میزند نسبتاً متوسط است آنحضرت و له را

روز و شب

صیغ سوار شده رفیق تم سولقان دست چپ راه آتشا خونی دارد بقدر یک سنگ آب جاری بود آفتاب

کردان زود تا پنج خوار خور ویم نایب السلطنه در رکاب بود و از پیش خدمتان این الدوله ادیب الملک غیره

### یکشنبه بیست و پنجم

اشخاصی که امروز از شهر آمده بودند حضور و میرزا و قایم نگار حسام الدوله سر تیب فوج خاصه وزیر امور خارجه با حالت تقابست شرفیاب شد منیف افندی مجد و امروز بحضور آمد جناب آقا سید اسمعیل محمدی بهیست بدین آمده بودند خازن الملک و اهل کانی که باید همراه بر آورده بود

### شنبه غده شهر ربیع الاول

صبح اشخاصی که از شهر آمده بودند از شاهزادگان و غیره همه بحضور آمدند امام جمعه آمده و عامی سفر را خواند پس امام جمعه حضرتان هم آمده و پنج راسل اسبی که از عربستان بجهت اصطبل خاصه آورده بودند از سلطان حضور گذرانند پس بجانب کج حرکت کردیم و عرض راه صدر اعظم هم از شهر رسیده اخبار خوب از سیستان داشت عرض کرد و بفرستادن هم سوار اسب و از ترکمانی با صدر اعظم آمده بودند نایب السلطنه از نزدیک کن مرخص شده بشهر معاوت و شاهزادگان و کانی که همراه بودند متخدا الدوله حسام السلطنه و عضاد السلطنه عا و الدوله نصره الدوله بود متخدا الدوله از قوری چای مرخص شده بشهر معاوت و نمود مسیو بکر وزیر مختار دولت روس که تا انزلی باستی پیدا به همراه بود چهار ساعت بعزوب مانده وار و کج شدیم منزل و رعنا است صبح الدوله عکاس با شش خواجه خان از شهر آمده بودند که چیم طولوزان هم امروز از شهر آمد محمد یقینان امروز شکار رفته بود یک ساعت بهوی ماده شکار کرده است

### جمعه شنبه دوم

از کج بقا هم آمده و حرکت کردیم پنج فرسخ راه است هوا گرم و گرد و خاک بسیار بود و میرزا مالک امروز هم شده بشهر رفت حاجب الدوله الی انزلی در رکاب است عضد الملک ویشب از شهر آمده ناصر الملک هم از شهر آمده بود و از انجام حضر شده بشهر معاوت نمود و قراولی اردو تا انزلی با صبح دوم است بیوک خان اقبال الملک از کن شجه مراجعت کرد

### چهارشنبه بیستم

صبح سوار اسب شده صدر اعظم و شاهزادگان و حضرتان و وزیر فواید و میرزا حقیران این شهر و غیره هم ملزم رکاب بودند محمد تقی خان حاجب الدوله ششت راسل اسب بجهت اصطبل توپخانه و فرمایان خرید به روز سوار حضور گذرانید یکصد نفر سوار بگری بگری کردی حاجی آقا کیت انسان که نشسته قدی از راه را با صدر اعظم صحبت کنان را دیدیم جدا کن بکال که ششم منزل امروز کارزان بکست مسافت را

سه فرسنگ بخمار و منزل خوریم اردو را در چنین بسیار خوب با صفائی زوده بودند همه جا سبز و مرغزار  
است صاری مسلمان که از نظر آمده بود دیده شد

### جمعیه حبیبی

صبح سوار کالسه شده بطرف عباده آباد روانه گشتیم پنج فرسنگ راه است هوا گرم کرد و خاک بسیار بود  
در جهت زراعت قشلاق بجنار افتادیم قبل از بخار تنگ دست گرفته در طراف و حوالی کرکوش میگردیم  
یک خرکوش و یک بلدرچین با یک قطعه زوده صید کردم امروز چکم و یکون و سیدو موصون نایب صفارت خان  
انگلیس را دیدیم که بفرنگستان می آیند میرزا عیسی وزیر و از جنس کافه و معاون الملک مرخص شده بشهر رفته میرزا  
موسی رئیس دفتر شکر بسم امروز مرخص شده بشهر رفت

### شنبه نهم

امروز زوده و زور و بقره زین است یعنی در هزار جریب که قریب بشهر اردو زوده اند پنج فرسنگ مسافت راه است از  
دات خاک علی و غیره گذشته صبح که سوار شدم صدر اعظم وزیر تخت دولت روس را با کرکول تحریکیم  
کالسه آورده قدری صحبت داشتیم سواره ایلات قریب سیصد نفر استاده بودند صاحب دیوان که آنرا در کالسه  
آمده بود بجنور آمد محمد صادق خان قزاقی نایب جودان بر سر راه او بود و بعد بعضی شاهزادگان متوقفه زین  
مثل اسحق میرزا و سلطان سلیم میرزا و یعقوب میرزا و علما و قزوینی و اعیان و اشراف و کلانتر و که خدایان  
شهر و غیره بتوسط ایلمانی حاکم قزوین دست و دست بجنور آمده متفرقی شدند بخار و در این راه صرف شد  
بعد از بخار باد شدید میوزید امین خلوت که عتب مانده بود بجا پاری رسیده و طح شد سواره ابو انجی  
اسد خان قزاقی که جزو غلامخانه هستند با صاحب دیوان از آنرا فریاد میان آمده بودند که بطهران رفته شان  
بدیند پس اسد خان که سر کرده سوار است جوان خوبی است نزدیک بشهر سوار اسب شده با صدر اعظم صحبت  
کنان وار و اردو شدیم صدر اعظم مرخص شد بشهر رفت با دسر و سختی می آمد شب گذشته بسیار کم خوابیده  
بودم امشب زوده و تر میل با ستراحت کردم

### یکشنبه دهم

امروز منزل آقا بابا است صبح باران شدید می آمد و با اینکه مدتی بارید و دوبار می بارید این باران برای  
قزوین بسیار نافع بود ایلمانی میرزا ابوتراب جوئی میرزا بزرگ حکیم مرحوم را بجنور آورد و فرخیل معمر است  
بعد سوار شده با صدر اعظم صحبت کنان از کتار شکر گذشته افتادیم بجاده آقا بابا و بیر الملک از اینجا رخصت  
بشهر رفت جوای امروز برخلاف سایر روزها خوش بود و نسیم ملایم شکی نمی آمد صحرا یکسر گل و سبزه است با تاخت



قزوین بکنج کل و رک دیده شد بسیار خوب و مطبوع شدیم بکل زد و گفتیم از ریشه و تخم آن بیایم و ندویم که آن کارند بخار برادر  
و دست قرینه محمود آبا و شیخ الاسلام مرحوم صرف نمودیم با و سروری میوزید بخار در کالکله خورده شد از پیش خدمتان مشکوه  
الملک و غیره بود و چهار ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم با و بسیار سر و شنیدی می آمد و شنیدت ما و بطوریکه  
بود که کل بخیر ما و چاره را از اذیت تا صبح فصل می آمد و چنانچه قدرتی چون رفتن نبود و از شدت سرما تمامه فرموده و از کارگاه

## روز دوشنبه هجدهم

بودند

با پدر خزان رفت علی با و سر ما بطوری بود که هرگز در مستانهای سخت بلکه در هیچ وقت دیده و شنیده نشده بود و  
فرسنگ از راه را سو لکرا لکله شدیم بعد چون راه کالکله بدو سو را سب شده کالکله را بر کرده اند و صحرای هر  
همه سبزه و گل بود و ما سر ما بهیچ وجه یکدشت داشت که کسی احساس خیزی نماید یا لطیف حضرت و طراوت صحرای بود و با اینک کل  
و سر واری خروپشیده بود و ما از شدت سرما معلوم نبود که هیچ لباسی داریم زیرا که در کون خزان و دره بود که آب کمی می  
آبجانبه را افتادیم با و قدری سالت شده بود و عضد الملک این حضور صنیع الدوله عکاس باشی حکیم طولوزان محقق معین  
نمودند بعد از بخار از کتل منور با لافتم این که در خزان سنگ ندارد و همه خاک نرم است و همه جا گل سبزه و ریاحین است  
را غلبه جا باز راحت و بی کاشته بود و در زراعت این که در طایفه خیا نود می کنند حسنعلیخان خیرال که جزو بهر است  
امروز وارد و دوشد با صدر اعظم صحبت کنان میرفتیم بالای کوه و در بنظر آمد کنان کردم خزان است بعد از  
تحقیق معلوم شد سمعیل آباد است که اسمعیل خان غیا نود مذکر در سوار غیا نود تازه احوال و آباد کرده است چنانچه آباد کرده  
که همه زراعت کن ویم است از اسمعیل آباد یک فرسنگ و نیم را ندیم تا بنجرزان رسیدیم عتضات سلطه نصره الدوله  
نصره الدوله را در راه دیدیم نصره الدوله شکایت زیاده از سرما و باد و بیش داشت میگفت خیلی صدمه خورد و مردم  
ند و در منزل شدیم با و با جماعه غلیظی در سهوا بود که کاه هم بسیار بدو هر سر ما بطوری بود که آب مانند مستان بچ می

## سه شنبه بیستم

منزل امروز لو شان است صبح برخاسته سو را سب شده با صدر اعظم و ایلمانی و صاحب دیوان صحبت کنان میرفتیم  
را و این منزل را قدری بحکم دولت ساخته اند و در کوه بهار حاصل کاشته اند محمد تقیخان جلوه رفته بود و بشکارت  
سیکف توی و دایس زد و زیاد بود و خلاصه همه جا را ندیم محمد تقیخان جلوه رفته بود و آفتاب کردان زد و آب شاه زد  
زیاد بود و کل آلود و عضد الملک حکما سب باشی صنیع الدوله مشکوه الملک این است سلطه امین حضور محمد تقیخان حرم  
میرزا علاءالدین خان امین سلطان جعفر تقیخان و غیره بودند بخار آوردند آدم و وجیه الله میرزا که شرط  
کوفه باب زده بود و با کمال جرعت اینجا هم با انب باب زد و التخیل جرات کرد تا عصر اینجا بودیم بعد بطرف منزل  
را ندیم زیرا که و کالکله خیلی خوب دیدیم که تا جبر شیر وانی بجهت فروش بطهران میر و حکام عزب وارد و منزل شدیم از دور انجیل و در این



دره و سیاهی زده بود و ندیدند با دهم بنو و صدر عظم بعضی نوشتجات از تخته الملك آورده و ملاحظه شد

### چهارشنبه

منزل سحر و صبح زده و سوار شده و راه نهادیم حاکم طعنه از راه بگذری آمده بود و بگذرنازده  
است و منزل آقا بابا از راه جدا شد خلاصه با صدر عظم حاکم السلطنه و ایالتی صحبت کنان رفیقیم بهر خط  
ایام گذشته که بود کس زیا و بود راه هم خوب نبود و از بهر بهر رفیقیم با بچه کنان رسیدیم کنان و دو خانه نهادیم و در آنجا  
کنه کنه خورد و بودیم بعد از صرف بخار سوار شده و به منزل را ندیم و در راه میباریدیم چنان حاکم رحمت آبا و نعت آند  
خان رشتی نصر الله خان طالش کرگان رودی دیده شدند سواره و ابوبکری نصر الله خان بسیار خوش لباس و با اسب مسافر  
بودند نزدیک منزل جناب حاجی ملا رفیع محمد کیلانی بگذرد آمدند چون نزدیک بیروت قدیم که پای سرو بر زیل باشد  
بواسطه حاصلی که کاشته بودند نمک نبود و زدنند از راه و از نزدیک بخیل در ده که پناه از با بود و زده بودند  
با وجود این هنگام عصر باد شدیدی برخاست از عجایب و بدایع اینکه در این منزل در بهر منزل که باشد نزدیک بهر باد  
شدید میوز و بطوری سخت و شدید است که درختهای زیون که در اینجا رسته یکسری طری که تا میوز و کج و متمایل گشته اند گران  
بخیل و هر زوایل همه جا حاصل کاشته اند یکسری زراعت و همه صحرا سبز و خرم است روز گذشته کینفر فرشته را در لوشان  
مار کردید حکیم طو لوزان مشغول محال بود از قرار یک گفتند از ملاکت چسته اینجا ما را زیاد دارد

### پنجشنبه

منزل رستم آباد است قدری ویران تر سوار شده با صدر عظم صحبت کنان رفیقیم جناب حاجی ملا رفیع محمد کیلانی  
پل بخیل ملاقات شد پل بخیل که بر روی سفید و است و عبور و مرور و افروخته و درین بهرست کیلان از اینجا است و سوار توان  
پنجابی بر روی آن بود که تخافل عبور از آن بسیار صعب بود و حال چند سالست که از جوه خزان و دولت پل و کمال استحکام  
بنو سطح جناب حاجی ملا رفیع بر رودخانه مزبور ساخته شده است حاجی ملا رفیع همان صحت فرجه است که در بهشت کمال  
قبل از اینها را دیده بودیم از پل گذشته بهر سخت را ندیم تا بغیر ده رسیدیم همان کان که چند سال قبل در سفر کیلان خروار شده  
باز اینجا بنهارا افتادیم و پنج بهار کرده و اما زمانه کل داده بود و طول راه را در و موجب کسالت شده است ساعت بغیر و تاب  
دار و منزل نشینیم سحر و در کنار رودخانه زده بود و در این راه آب باران و شن را زیاد دیدیم که در آب سفید و در و طول راه واقع  
بود و شن میگردید

### جمعه یازدهم

باید بطرف امانزاده شتم حرکت کرد و صبح سوار شده با صدر عظم صحبت کنان رفیقیم راه امر و بعضی جانی بدست است  
رستم آباد و بعضی جاب آب افتاده و تها و از بهر زار قدم کل با بود و بعضی جانی دیگر ستم زیا و بود و پان جابا ناچار پیاده  
شدیم با صدر عظم صحبت کردیم که ناکه پای سب صدر عظم در گل غریزه از توب پست شد و لی بهر چه در راه و بعضی جانی دیگر

گفتند از مال افتاده است بعد از سوال معلوم شد آدم این السلطنه بوده از قاطریت شده و مرده است بچهار ساله تسلطه عواد الدوله  
از این منزل مرخص شده بشهر رشت رفتند پس سیاه و روس هم که مخاج بنای آن از قزاقان دولت بتوسط حاجی ملا رفیع شده است  
تمام شده اما آب سیاه رود در این وقت بسیار کم بود بطوری که طفل نمیتوانست از آن عبور نمود ولی کاهی چنان طغیان  
میکند که با سبب هم غیوان عبور کرد و در آنهمای رودخانه مزبور که وصل به قید رود می شود و بخمار افتادیم همین خوبی  
بود و در سایه و ختی نشینیم مشکوه الملک صلیح الدوله و غیره حضور داشتند خلاصه نزدیک منزل که کوه تمام  
میشود و بکوه است و در شک مارا حاضر کرده بودند و آن نشسته را ندیم تا نزد یک منزل

### شششنبه و اوایل دهم

امروز روز ورود بشهر رشت است و یشب هوا خیلی سرد بود و صبح روز دهم برخاسته قدری راه را سوار آسب  
بودیم بعد در شک نشسته را ندیم وزیر مختار دولت روس و مسیدو کریمیل ترجم دم و در شک ایستاده بودند با آنما قدر  
صحبت شد آفتاب خیلی گرم بود دلیل کاه کاه میان جنگل میخاندانده سواران و شاه اقا حاجی هم که نشینیم سلطان  
که از رشت با استقبال آمده بود و بامیرزا عبدالرحیم خان ساعد الملک که بایرینش مخیکوف هم انداز از پطر بورع آمده بود  
و باین شاه اقا حاجی دیده شدند حکیم الممالک که از طهران مامور بپذیرائی هم اندازان دولت روس بود و در  
بخمار را دست چپ راه و رسایه و رختان جنگلی حرف نمودیم بعد سوار شده قدری که راه رفتیم بازار بسیار خوبی  
در سر راه ملاحظه شد که تمام آنرا با آجر و کچ ساخته اند معلوم شد که معین القبا کیلائی باشد که جمعیت ویکران بازار  
ساخته اند از علماء لامپجان و غیره جمعیت کثیر با استقبال آمده بودند نزدیک شهر جنایان حاجی ملا رفیع و حاجی ملا طاهر  
و حاجی میرزا عبدالباقی که از جمعه بدین شهر رشت هستند استقبال نمودند آنجا از کالسکه پیاده شده با سبب سوار شدیم  
صدر عظم وزیر مختار دولت روس هم سوار شده با ما صحبت میداشتند زن و مرد و بای از اهل شهر استقبال آمده  
بودند شش ساعت بغروب مانده وار و عمارت ناصریه شدیم چادر برای مازده بودند پرنس مخیکوف همانجا  
که کوشل بران اجودان مخصوص امیراطور روس وزیر مختار دولت روس مسیدو کریمیل ترجم دم سفارت حکیم الممالک  
یک ساعت و نیم بغروب مانده بحضور آمدند پرنس مخیکوف شخص متر و اراعیان دولت روس است و خبر از اجودان

### یکشنبه سیزدهم

مخصوصا امیراطور و سنا قریب بشت سال دارد

صبح سوار آسب شده برای انزلی را ندیم و همه جا از میان شهر و بازار عبور کردیم جمعیت زیادی از اهل شهر تا نزد  
پوسا را ایستاده بودند از پوسا با نظرف از سبب پیاده شده یکا لک نشین راه پیر و بازار را بسیار خوب ساخته  
رسیدیم بمیرزا با ناز و سرور که ک خانه مختار خودیم لنگه کوچی و ولی و غیره حاضر کرده بودند بعد از نماز لنگه رسیدیم  
قدری دورتر از دهنه رودخانه کشتیهای کوچک بخار را نگاه داشتیم بچهار روز دولت خودمان است که بسیار شکفت

و خوب ساخته اند و دویک از کشتیه های دولت روس بود و یکی از کشتیه های روسی وزیر مختار روس  
 و امیرال بدو کین حکیم طوئوزان نشسته بودند و کشتی دیگر موزیکایان روسی بودند و مادر کشتی خود را  
 نشسته بود و کشتی را تازه فرمایش داده بود و هم ساخته آورده اند آنچه لازم نیست است از آنجا  
 و اسباب اطاق بسیار ممتاز این کشتی وار و وساعتی هم سه فرسنگ دور و یا سیر می نماید بعد از تماشای  
 اطاق های کشتی بعرضه آن که سیاهی از ماهوت کل دوزی داشت رفیق وزیر مختار روس دریا یکی را  
 بجهت آورده معرّفی نمود و اینقدر در آنجا توقف شد که تمام جماعت آن ماریسند کشتی ها در کان عملی خلوت که کشتی  
 داخل شد ندک شد تا کشتی حرکت دهند چهار ساعت بعروب مانده وار و آنزلی شدیم صدر خط  
 معتد الملک این اسلطنه لدی الورد کشتیه های روسی که دور از آنزلی است که انداخته بودند و بدجهت چین جا  
 هسرا آن و بار مارفتند و کشتی از طرف دولت روس آمده بود که همه کشتیه های چکی معروف دولت  
 روس هستند ولی چندان تیر و نیستند کشتیه های کپانی از کشتیه های چکی راحت تر و در حرکت سریع تر هستند  
 کشتیه های چکی بزرگتر با ناخا هستند اما آنزلی مراجعت خواهند کرد و منزل ما در برجی است که حکم ما وزیر امور خارج  
 در زمان حکومت خود و کپلان بنا کرده و بعد به توسط میرزا محمد حسین که از جانب مرحوم نظام الدوله  
 مایب انگلوسه کپلان بود با تمام رسید حالا هم ضربی کاری دارد که معتد الملک تمام خواهد شد  
 این برج پنج مرتبه است جمیع مراتب از هر طرف ایوان و غلام گردش دارد و بنای آن تمام آجر  
 و سنگ و گچ مکره مان غلام گردش که از چوب منقش است جمیع اسباب و اثاث لازم از فرش  
 و سندی و میر و اسباب چراغ خوب و در کباب موجود و آماه است چشم انداز این برج انچه  
 سمت بد ریاست خلاصه با و سر وی میوزید شب با تباب خوبی بود بنا شد و در آنجا کشتی بشینم در غازیان  
 آتش بازی شد

### دوشنبه چهارم و پنجم ربیع الاول

امروز پناه اند کشتی نشسته و بسیاری خدایان حاجی ترخان میثوم صبح زود و برخاسته بزم با کجا  
 کرده و دیدم متصل قایق و کرجی است و ما را آدم از آنزلی بکشتیه ها حمل میکنند و ما در قیق داشت و با دوی مختصر  
 می آمد قدری موجب وحشت شد قدری که گذشت هوا صاف و مهربان شد ولی چون هوا قدری احتیاط  
 داشت بتجیل در حرکت بهتر می نمود و ستادیم صدر اعظم را آوردند بهرمان را بکشتی فرستادیم بعد خود از برج  
 پایین آمدیم حاجی طار فوج محمد و عای سفر خواند جمیعت عربی از هر قبیل جمع شده بود و اول کشتی بحسب  
 خود مان نشسته تا بکشتی قسطنطنین رسیدیم که مخصوص ما حاضر کرده بود و در پرتش منبکوف همان دار و سکیان

هم حاضر بودند قریب دو ساعت منتظر شدیم تا همه بارها و ملترین رسیدند پنج ساعت بغروب مانده لنگر کشی را کشید و برآه اتفاقاً درم کشتی جنگی که حاضر بود متصل شد یک می نمودند و از جلو و عقب و طرفین کشتی با حرکت میکردند بالاخره کشتیهای جنگی مانده کشتی ما بتجیل را داشتند و این کشتی را طاقماهی خوب و در همه بازینست و ممتاز و پاکیزه با قاعده از پیش خدمتان امیر بطور با اسباب قهوه خانه و غیره از بطور بر رخ آمده بودند اشخاصی که که با ما بغر بختان می آیند از این متذکرانند

اشخاصی که در کشتی اول مونسوم بقبطین که مخصوص ما است میهند

صدر اعظم محترم الملک محمد الملک نشی حضورا یدین السلطان صلیح الدوله امین السلطنه محمد علیخان حکیم طولوزان عکاس باشی غلامحسین خان محقق امین خلوت فرخ خان و جمیع ائمه میرزا جعفر تیلخان قهوه چی باشی میرزا عبد الله قراش خلوت میرزا عبد الرحیم خان ساعد الملک سلطان حسین میرزا حاجی حیدر خاصه تراش آقا حنفی آمار آقا محمد علی جبار قهوه چی نوکر های صدر اعظم سه نفر آقا باقر

اشخاصی که در کشتی براتسکی بودند

عصه الدوله اعظمنا و السلطنه حشام السلطنه نصره الدوله عماد الدوله علاء الدوله ایلمانی حنفیخان وزیر فواید امین لشکر حکیم الملک احتشام الدوله نصر الملک مخبر الدوله شجاع السلطنه حنفیخان جنرال میرزا رضا خان اجوان صدارت ابراهیم خان نایب میرزا احمد خان ولد علاء الدوله جلوار و دو نفر مشترک نفر نوکر ملترین هشت نفر سیو و دو یکسی وزیر محنت رمنه سیو و سیو نایب سفارت انگلیس سیو و یکسیون حکیم انگلیس

اسامی اسبها

اسب حلفه اسب ظل السلطان اسب جانی صباح الخیر حشام السلطنه حکیم طولوزان میگفت در پایکی روس سر بطری آبی جو شراخو بسته بود باز کند سر بطری شکسته پارچه از شیشه کشیم او پریده کشیم او با بنیا شده است جسد و ریایی را دیدم که عینک آبی گذاشته بود از خود و سوال کردم همان تفصیل را ذکر نمود زیا و هافوس خوروم نزد یک عصر که بعرضه کشتی رفتم کشتی برانگیشتی را دیدم که متجاوز از یک فرسنگ دور بود شب را با کمال راحت خوابیدم

شنبه پانزدهم ربیع الاول

اقل طلوع با بدهاء و ماغہ البشاران رسیدیم هر قدر جلوتر میرفتیم زمین و ماغہ پیشرو بهتر محسوس میشد این سواحل خشک و بیدرخت است و جزء با و کو به محسوب میشود و بوی گرز یا و دشت و بعضی جاها سنگین



برو خانه وسیعی که اسمش ولکاست رسیده ایم و عجب صفائی دارد و باز عرض برو خانه  
 بسیار است چنانکه از همان یک شعبه که ماعور میگردیم البته هزار رزغ عرض داشت کلوئه تفنگ  
 متداولی از این طرف بآن طرف نمیرسد آتش کل آلوده بغایت تنگ ماند و برای سواج رون  
 است سواصل برو خانه همه درخت بنر جنت کلی و بید متعارفی و بید مشک در میخا همه چین و تنج  
 است و اغلب بسات خالوق که مذنب بهت پرستی دارند و آنجا سنگی گرفته اند لب رو و خانه اچین  
 زده مواشی و غنایم زیاد از اسب و مادیان و گاو و کوسفند و غیره دارند چند ده بزرگ  
 هم از و بات روسیه که از مضامین حاجی ترخان شرده میشود و دیده شده که در کست اردو  
 خانه واقع از دور خیسی بزرگ و آب و بنظر می آید و در هر یک کلیسای بسیار عالی باشکوه ساخته  
 اغلب امانی این دو است شغشان صیادی است کشتی ماحاذ می برکت ازین دو بات که میرسد  
 امانی و بهجت اردو و خانه آمد و هر روز می کشیدند و این دو بات بسیار چه باغ و زراعت و دیده شد  
 که در یکی از دو بات که عبارت بسیار معتبر و باغ بزرگ مشجری از دور ملاحظه شد که از طایفه شاپور نیکن  
 بود و برای مرده زیادی و کشتیهای درخت و گمارد و خانه را مستغن کرده بودند و بعضی مایهها را که  
 نتوانستند بود و مذکات سوزن و دهنگها دراز و عفن شده بودند و برو خانه انداخته بودند آب رود  
 و لکها بسیار که از است بعضی طیار و قبیله کلاغ ابلق و سیاه و سارهای بزرگ مایه خوار بسیار در  
 بود و دیده شد یک کلاغ و یک سار بزرگ با تفنگ در روی هوا زوم و کشتی که یک تجاری و شرعی  
 که حامل مال التجاره بودند و دیده شد خلاصه را دیدیم تا مقدار نظر از و سواد حاجی ترخان پیدا شد اول  
 بنانی که بنظر آمد کلیسای بزرگ آن شهر است که بسیار مرتفع و باشکوه ساخته اند شهر مثل جزیره مابین دو  
 شبه رودخانه واقع است یک شعبه بزرگ رودخانه از کتار شهر و شعبه دیگر از میان شهر  
 میگذرد که چلهای متعدد و روی آن نباشد است و طرفین رودخانه کوچه

بود و با صلاح روسینا عبارت از تفت و رود و دعای خیر است که رعیت به کام عبور پا و شاه  
 یا شخص بزرگی در سواره جمع شده با و از لب و متفقاً با و امید رسانند و حال و جمیع فرنگ معون متداول  
 است و خانه است مساجد زیاد و دارد که اکثر آنها متعلق بتاتارها است یک مسجد معتبر هم از مسلمانها  
 ایران است خلاصه دارد و شهر شدیم کنار شهر کشتیهای زیاد و از هر فرج بود و آسیابهای با و می  
 دیده شد از و هم غریبی از مرد زن بود انواع طایفه از تاتار و روسی و ایرانی و قزاق و پیرس  
 و خالوق و غیره و کتارها و معابر کرده بودند و میپوسته بود و میکشند مذنبه جاز تونی رودخانه

تا رسیدیم با سکه کشتی ایستاد وقت چهار ساعت و نیم بخواب مانده بود امروز صبح میرزا  
 ملک خان و وزیران خان و میرزا اسد الله خان و قونول تفلیس و میرزا میکائیل برادر ملک خان  
 از حاجی ترخان بکشتی آمده بودند از کشتی پیاده شده با سکه آمدیم بعضی آنکه تدم بخنجی بخاییم  
 یکده خیمه در وزن صد و هجده بلند کردند جمعیت فوق العاده همه غریبی بود و طرفین محار و  
 راجه چند آنکه کنجایش داشت مردوزن ایستاده بودند طاق نصری در کمال رفت و شکوه  
 ساخته بودند طاق نصرت را علی سیدیل الرسم بکیم و در و سلطانین بشهر با میسازند از نوم اسکه  
 الی طاق نصرت زمین را فروش کرده بودند و کلانتر شهر چنانکه در روسیه رسم است که به حکام و رود  
 امیر اطور پادشاهان لاغیر هم در شهری معمول میدادند نان و نمک جلو آورد و بر آن نمکدان  
 طلا و ووری نقره مطلقه نان در آن نهند و تاریخ و رود مارا بشهر حاجی ترخان نقش کرده بودند  
 کالکسی موافق قانون روس جلو اسبها را درست گرفته ایستاده بود و درین منجیکوف را با نود و کالکسی  
 رو با نوزده که چهار اسب خوب بسته بودند نشاندیم یکده سواره قزاق هم در عقب کالکسی می آمدند و جمعی شیراز  
 مردوزن و پیرو جوان پای کالکسی میدویدند و پیرو یکشده مذکور و خاک و همه زیاده و همه حاطاف  
 کوچه و مناظر خانه و بالای با هم مردم برای تماشا ایستاده بودند تا رسیدیم بدار الحکومه که منزل  
 اتجا قرار داده بودند یکفوج سالدات و در مقابل درب دار الحکومه بنظام ایستاده بودند همه  
 جوانهای خوب بالباس و سلاح مرغوب پیاده و از جلو صف آنها گذشتیم سر باز ما احترام نظامی  
 بجا آورده پیروا کشید پس داخل عمارت شدیم عمارت دار الحکومه بسیار عالی و  
 وسیع و پر یورت است اطراف پله که به عمارت و تالار بزرگ داخل میشد محض پذیرایی  
 کوزا که کل زیاده و چیده بودند این عمارت اطفا می زیاده و تالارهاست  
 از تالار سلام و اطاق سفره و منازل خوابگاه و غیره و در که همه مزین و آراسته است  
 و اغلب از اطاقت شیرینی و شراب و میوه گذاشته بودند بخاریهای این عمارت بر خلاف  
 بخاریهای معمول ایران است یعنی در گوشه های اطاق قدری از دیوار را بطور خردی  
 از کاشی سفید جدا آورده اند که آتش را از عقب می افروزند بعد بواسطه  
 منافندی که درین خردی تعبیه شده هوای گرم وارد اطاق میشود و حمام این عمارت  
 و مرتبه تختانی است که بواسطه پله زیادی سر حمام میروند و حمام بسیار تشنگ است  
 سندی و منیر و نیم تخت و انواع عطاریات و کل غنیمت و در آنجا آمده کرده بودند



حوضی در گوشه اطاق سر حمام بود که دوشیراب در آن جاری میشد یکی سرد و دیگری گرم که  
 بر وجه حرارت لازم باشد آب آن حوض را میتوان نگاه داشت زمین حمام را با حصیه  
 بسیار نرم فرش کرده بود و انداز یک سمت حمام چند پله چوبی است و بالای پلهها در پنجه  
 است که هر وقت لازم شود از آنجا هوای گرم داخل فضای حمام میکنند شیرهای آب  
 گرم و سرد و لایم اطراف حمام زیاده از حمام که بیرون آمدن میسود و لبکی و زیر چتر نمناک و سیو  
 طومون نایب مفارقت انگلیس با صید اعظم بخت و داع و مدخنی بگذرد اندک از جکوی  
 بسکوب و نذیر حاکم حاجی طرخان و پرنس منجیکوف و کوکونل برکت و میسوکونل  
 آمده گفتند که اگر میل دارید مشق تلبیه چهار تا شش تا کنید بعد از اجازت ما علامت  
 الآرم یعنی علامت اضطراب از یافین را در برجی که مشرف بشهر بود بلند کردند فی الفور  
 از جمیع محلات تلبیه چپا با غراده تلبیه و نروبان حاضر شدند اسبهای عاود هر محله  
 بر یک مخصوص بودند همین که در میدان جلو عمارت جمع شدند صاحب منصب آنها  
 یک سمت میدان را که عمارتی بود چنین تصور کرده که آتش گرفته فوراً جمیع تلبیه را  
 بسمت آن عمارت نگاه داشته متصل آب می افشانند خیلی مشق خوبی کردند شب  
 و راجه عمارت چراغان بود بعد از شام تماشاخانه رفتیم هوای آنجا بسیار  
 گرم بود تماشاخانه کوچکی و از دو حمام غریبی بود این تماشاخانه دو مرتبه بیشتر ناز و  
 همین که وارد شدیم پرده را بلند کرد و انواع بازیها و نواز و نواز چنین تصور شد  
 که بازی که از مقوی ساخته اند تا کم کم معلوم شد که آدم هستند خلاصه سه مرتبه پرده  
 بلند شد و سه بازی مختلف در آوردند هر دفعه که پرده می افتاد و چند دقیقه طول میکشید  
 تا دوباره بلند میکردند این طول مدت بعد می بود که از فضای تماشاخانه  
 بیابان خانه جنب آن رفته قدری از کرم ما آسوده شده دوباره مراجعت میکردیم اگر  
 کرم نبود خیلی تماشا داشت

بخشنامه مفید

روز عید مولود و سعادت حضرت ختمی مآب علیه و علی آله السلام و الصلوٰه است و امر و  
 باید بتوسط کشتی برویم بسیار تیسین از آنجا براه آهین بنشینیم صبح بعد از صرف نماز باطاق  
 سلام رفته اعیان و نجیبای حاجی ترخان و صاحب منصبان ساخو می آنجا از نظامی

و غیر نظامی حاضر بودند معرفتی شدند بعد از انقضای سلام به کاسه نشسته رفتیم  
 بمسجدی که مخصوص مسلمانان شیعه است پیشتر از این مسجد ملا محمد حسین تبریزی مرد بسیار  
 خوبیت بازاری و از هر کس چه که میگوید شنیدیم مردم با طرف کاسه و دیده بهرور میکشیدند  
 باران و یشب کرد و خاک که چهار افسر و نشانده بودند حلاصه این مسجد بطور بالا خانه  
 ساخته شده است از چند پله چوبی بالا رفته دارد مسجد شریف جمعیت زیادی از  
 کتبار و سایر طبه دولت ایران که همه شیعه بودند آنجا حضور داشتند شاهزادگان  
 و قزاقین هم بودند نماز ظهر و عصر را در آنجا خواندیم بعد از نماز ملا محمد حسین پیشتر  
 خطب غائی بر زبان عربی خواند بعد ملا احمد نامی از اهل رشت که اجازه اجتهاد  
 داشت چند شعری بفارسی گفت بود و خواند بعد بمسجد تاتار رفتیم جمعی کشیدند از تاتار  
 تا و علمای سنت در آنجا بودند مردمان خوبی بنظر آمدند ما را و عامی که وند یکی از علمای  
 آنجا بالای منبر رفته خطبه خواند و قرآنی بمن هدیه کرد و بنای این مسجد هم شیعه مسجد  
 شیعه است بعد بطارستیکه بعضی اسباب بطر کبیر امپراطور روس در آنجا ضبط بود و رفتیم  
 دو قالی بزرگ آنجا دیده شد که بطر کبیر بدست خود ساخته بود بخصوص یکی از آنکس  
 را که بسیار خوب صفت کرده بود و صورت بطر کبیر و کاترین را هم آنجا نقش کرده بودند  
 استیکان بلور بسیار بزرگی هم در آنجا دیده شد که از بطر کبیر بوده و معروف است  
 است که آن پادشاه بایرین سنجیکوف بدین سنجیکوف که همانا در ماست در آن شراب میخورد  
 سندی بزرگی بود که کاترین بجا که حاجی ترخان که معاصر ما بوده بخشیده است کتابخانه  
 هم با آن سندی بود که از طرف کاترین بجهت مالی حاجی ترخان فرستاده شد  
 دیگر از اسباب بخاری بطر کبیر از آتیه و کلنگ و تبر و غیره بود که با آنکس کشتی میساخته  
 است بر دیوار بعضی اسلحه کهنه و آلات حرب از تفنگ و غیره نصب کرده بودند و بیرون  
 دراز و طرف دو خمپاره کهنه گذاشته اند خالی از تماشا نیست بعد از تماشا با سکه  
 رفتیم بکشتی بخار موسوم با سکندر که از کمپانی است نشینیم سایر سواران هم  
 در این کشتی هستند این کشتی بسیار با زینت است اطفاقی خوب و وسیع و لوازم دارد  
 پنج ساعت بعروب ماندیم کشتی حرکت کرد این کشتی علاوه بر سایر محنات بسیار هم تنه  
 رواست و در بین راه چند کشتی دیده شد که از سارمین کجای ترخان می آمد جمعیت یاد

از هر قبیل در آن کشتیها بودند و دو خانه و لکا چنانکه پیش اشاره شد مثل دریا یعنی بعضی جاها اینقدر در عرض است که سواحل هیچ وجه پیدا نیست بعضی جزایر معتبر در این رودخانه پیدا میشوند و دلت منظمه دارد که از کنار رودخانه نمایان است طرف دست راست رودخانه معبد بسیار بزرگ خوش وضعی از قالیقاسی بت پرست است همه سواحل رودخانه پیدا است تپه است و چمن و سایر اشجار بسیار خوش منظر است کله کله خون سیاه و ابلیق در سواحل چراسیکرو و نکوشت این حیوان را امانی اطراف رودخانه میجو رند و دو خانه ازین عظیم تر در این قلعه و دنیا و ساحل از این خوش منظر تر دیده میشود و قیقه نمیتوان چشم برداشت تا شب کشتی متصل در حرکت بود و شام

خوروه خوابیدیم

جمعه بیست و هفتم

صبح کبر خاستم معلوم شد که ویشب تا صبح باران شدید باریده بود و سواحل امروز مثل ویرد است ولی ده کمتر دارد و تلگرافی از وزیر الملک ملاحظه شد که شانزدهم این ماه با دو طوفان سختی در طهران شده است امانی طهران وحشت کرده بود و ندکه مسبا و این با دو طوفان در ریاد و چار ماشه باشد خلاصه سه ساعت و ربع بغروب مانده وارد شهر ساریسین شدیم که ابستاء راه آهن از آنجا است و در بند می کنار رودخانه و لکا واقع شده و طول شهر سمت رودخانه است یکت شعبه از آب رودخانه از وسط شهر میگذرد و یک شعبه از آب رودخانه را دو قسمت کرده است پلی بر روی آن نصب کرده اند که عبور و مرور امانی شهر از آن میشود و جمعیت زیادی از امانی شهر و اطراف در آنجا جمع شده بودند همین که کشتی لشکر انداخت کالسکهای بخار که باید مارا ببرند پیدا شدند نماز خواندیم از اطاعتی بیرون آدم حاکم سارا طوف که شهر سالانستین جزو حکومت اوست بخور آمد شمس کاو کین و ارافنگی است مرد خوش روی نجیبی است از راه دور آمده بود و رئیس نجباء سارا طوف و غیره و صاحب منصب زیادی از هر قبیل بودند همه آمده معرفی شدند یکده موزیکانچی خوب هم آنجا بود و اسکله را خوب مزین کرده بودند و سرق ایران بالای طاق نصرت نصب کرده بودند خلاصه بعد از دیدن مستقبلین محمد و اکبشتی آمده نماز مغرب را خوانده شام صرف نموده یکساعت از شب رفته براه آهن رفتیم حاکم حاجی نظر خان

از انجبا مرخص شده رفت از دم اسکه تا سافتی از راه را از و طرف چرخان کرده بودند  
 کالکهای راه آهن از کالکهای مخصوص امپراطور بود بسیار خوب و وسیع و مزین و  
 اطافقی متعددی در سفره خانه و خوابگاه و عطاق پذیرائی همه مزین بچسراغ و مسینه  
 و سندی و تخت و نیم تخت کالکها همه بجهت وصل بود و طوری که بجمع کالکها میشد رفت  
 و آمد اشخاصیکه در کشتی قسطنطنیه با ما بودند در کالکها نشسته و شانه زدن و سایرین  
 بایک سینه کالک و دیگر از عقب می آمدند اول مرتبه ایست که بکالک بخار می نشستند بسیار  
 خوب و راحت است ساعتی پنج فرسنگ راه میرود و صبح که بر خاستم معلوم شد که شب از جای  
 خوب گذشته ایم بجهت اینکه هر چه بصبح نگاه کردم همه جاسه زده چمن کل کیاه خشمه و دایان کوفته  
 خوک و غیره دیده و در هر دو سه فرسنگ یک ده آباد خوب دیده میشد این اراضی معروف  
 ب حاصل خیزی هستند هر گاه که میکردیم یا حاصل می بود یا چمن از یک تیل بزرگ خوبی  
 که ششیم آب زیادی داشت که داخل رودخانه دون میشد و پلهای کوچکی هم زیاد و در هر  
 دیده شد و در هر دو سه میل یک قراولخانه بجهت حفظ راه و در هر چند فرسنگ  
 یک استاسیون ساخته اند استاسیون محل ایستادن راه آهن است برای هر یک کردن غذا و خوردن  
 و غذا که در حقیقت شترگاه است بنای استاسیونها بسیار خوب است و همیشه چند  
 کالک بخار برای حمل و نقل سافرو مال انجبار در هر استاسیون حاضر است امروز از ایالت  
 تاهوف میگذریم در یکی از استاسیونها از کالکها پانین آدم صاحب منصب و سرباز  
 وزن و مرد زیادی انجبا بودند از بکلاف سر باز گذشتیم همه جوانهای خوب و خوش  
 اسلحه بودند این استاسیون قصه بوری سکت لیکن است جمیع کار گذاران نظامی و قسطنطنیه  
 شهر باستقبال آمده بودند بعد از دیدن آنها مجدداً بکالک نشسته راه افتادیم  
 امروز غالباً از میان جنگل سرو و کاج است تنگی حرکت کالک بطوری بود که کلاغ و قشقیه  
 در پرواز بود کالکها مجازی اورسیده از او میگذشت و کلاغ عقب سپاه از جنگل که گذشتیم  
 و چمن و زراعت بود و در این فصل زراعت انجبا تنها یک بند انگشت از زمین بلبل شده  
 است خلاصه رسیدیم باستاسیون که سلف انجبا جمعیت زیادی بود و حاکم و کار گذاران  
 این ایالت همه حاضر بودند قصبه خوبی بود و همخانه عالی بسیار خوبی سر راه بود و بنابر  
 هسمن حاضر کرده بودند انجبا و قسطنطنیه روس در انجبا ایلی و در انداسبهای خوب

آنجا عمل می آید چند راس از آنخار را آورند و دیدیم چند نفر از جزایر و صاحب  
 منصبان روس بهم حضور داشتند بعد از شام مراجعت بجای که نمودم قدری  
 که گذشت براه افتادیم ساعتی نسیک گذشت که یک ده بسیار بزرگ دیده می شد شب  
 در کال که گذشت صبح زودی از یک پل طولانی عبور نمودیم این رودخانه بود که می ریزد  
 بعد از که سلف نصف شب بر بازان رسیده بودیم و دو ساعت از روز گذشته  
 باستانیون فوستو در رسیدیم کال که ما را نگاه داشتند تا کال که شام بزرگان  
 رسید از آنجا ما را به سران بخت و رود بسکو لباس رسمی پوشیدیم و درستانیون  
 فوستو و دو پرنس و القوری یکی حاکم شهر مسکو که مرد پیشه محترم و دارای ششوناست  
 با استقبال آمده در کال که بحضور آمد سیمو کا زوف مترجم اعظمی ستایر بود که از جانب امپراتور  
 آمده بود بحضور رسید مرد بسیار پیریت ایران هم آمده است خلاصه را یک ماه شهر مسکو  
 پیدا شد که بندهای کلیسا تا که همه مطلا بود و خانهای بسیار عالی با عیسا باغات  
 عمارات سیلانی کارخانجات خوب دیده شد تا رسیدیم بکار که توقف کرد کال که بخت  
 جمیعت زیادی از مرد و زن بود و از کال که آمدیم بیرون حاکم شهر و جزایر و ارباب  
 قلم بودند بطوری از دحام بود که حساب نداشت کال که چهار سبب با شرفات و خط  
 های امپراتور که لباسهای خوب داشتند حاضر بودند صدر عظمی و سایرین از شاه  
 زادگان و پیش خدمت متحابر و لیف و در کال که کمان نشسته از عقب حامی آمدند بهین طور  
 از کال که چهل گذشته همه جای زن و مرد و جمیعت غیبی بودند تا رسیدیم بدروانه ارگ عمارت  
 که ملوک از عمارات معروف بزرگ روس بلکه همه فرنگ است و یوار پلیند قدیمی سازه  
 از آجر و آرد که بر روی تپه مانده و واقع شده که مشرف بشهر مسکو است چیه خانه و قور خانه  
 بهم در این عمارت است از نزدیک آنجا که گذشتیم یک توپ بسیار بزرگی در ب  
 عمارت گذاشته اند که بآن بزرگی کمتر دیده میشود و رنگ کلیسای مسکو که از قدیم  
 افتاده و شکسته است نزدیک چیه خانه بود و رنگ بآن بزرگی بهم در هیچ جای  
 نمیشود و توپخانه ای که از ناپلیون اول در جنگ مسکو گرفته در چیه خانه چیده اند خلاصه بپس  
 عمارت رسیدیم کرافنس و ورف که مرثال این عمارت و مدبر خالصه جات و بانکه  
 مسکو است جلو آمد جوان خوش منظری است زبان فرانسه را بسیار خوب میداند

مار را اینها می و عمارت را معرفی می نمود و وصف عمارت کرلین را حقیقه نمیتوان  
 نوشت از پله زیاد می بالا رفتم بطوری ساختند اندک خیزی براحت بالا میسرود  
 ستونهای بزرگ از سنگ ساق و عنبره در آن راهرو بود و وسط پله و راهرو مار  
 مفروش کرده بودند از پله که بالا میسرود و در طرف راست یک پرده تصویر  
 جنگ روسها با مغولها نصب است بعد باطلای بزرگ و از آنجا بتالاری  
 بزرگتر و خصل میشود که معروف بشوالید و سنت ترو و راست یعنی تالار صحنه  
 نشان پهلوانی که هر کس در قیدیم و جدید این نشان را گرفته و میگیرد و همشرا  
 در این تالار مینویسند تالار بسیار بزرگ مرتفعی است چهار و چهل چراغهای  
 بسیار بزرگ دارد از آنجا بسا و ترون یعنی تختگاه میسرود این تالار هم  
 بسیار بزرگ و طولانی و مرتفع و تخت امپراطور را با پرده و میهمی که ساخته  
 در صدر تالار گذاشته اند امپراطورهای روس در آنجا باید تاج سلطنت بسر  
 بگذارند از آنجا بدو سه اطاق دیگر و خصل شده بعد بخوابگاه میروند این تالار در دیوار و یک منتهای باشد  
 جانی که از روی منتهای همیشه هر سکه و اطراف پیدا است قدسی آنجا کشیم و این عمارت در سنگ گردان  
 کج صفت غریبی کرده اند که کج مثل نیکنه شفاف و مثل سنگ سخت شده است ستونهای  
 خوب در این اطاقات است و در ستون سنگ سماق یکپارچه بلند و اطاق خوابگاه و در تالار توخا  
 لخت بسیار است و در سنگ مرمر است یورت این عمارت از بالا و پایین  
 بقدریست که آدم نابلد کم میشود و نمیتوان همه را در یک روز گردش کرد  
 کله انضای بلور و چینی در این عمارت زیاد است یک باغ زمستانی  
 کوچکی شبیه بنارختنهای طهران مثل بهارت بود که از کله صاف  
 عجیب و غریب آورو و ترتیب داده بودند بسیار قشنگ بود و یک کارل  
 و طبیل یعنی جایی که پرده تصویر می آویزند در این عمارت است  
 که مانند والان طولانی جایست و هیچ پرومایی اشکال  
 روغن کار قیدیم را در آنجا نصب کرده اند اشکال بسیار خوب  
 و کله انضای چینی بزرگ هم بر ویف چیده بودند خلاصه  
 بعد از شام خوردن که هنوز آفتاب بود بتماشای خانه رفتم مردم

زیادیه در کوچه با بودند آمدیم در تماشاخانه از پله بالا رفتیم  
از اطاق را حکا و گذشته در لوز جلوسن یعنی جلو جاعی که بازی در می  
آورند نشستم تماشاخانه بزرگیت از بسا مای اسپر طور نیکلا  
است شش مرتبه دارد و در همه مراتب زن و مرد زیاد بودند چهل چراغ بزرگی  
از وسط تماشاخانه آویخته است پرس و القورنیک حکم ران سکو در اطاق



مانشت پرده بالا  
رفت عالم غریبی پیدا  
شد زلفهای  
رقاص زیاد بر رقص تان  
این رقص و بازی را  
باله میگویند یعنی  
بازی و رقص و تکلم  
در این بین هم پیروز  
هم بازی در می آورند  
با انواع اقسام که نمیتوان  
شرح داد و بروی  
مردم پایین محل رقص  
و بازی هم  
موزیکان پیچ ریادیک  
متصل میزنند  
و هر دقیقه  
از روشنائی  
الکترونیته



روشنیهای رنگارنگ از کوه شهاب متعلق رقص می اندازند که خیلی خوش نما است  
و رقاصان هم هر دقیقه لباس دیگر در می آورند و رقاصان که خوب میرقصند اهل تماشاخانه





تصویر امپراطور پادشاه روس



EMPEREUR RUSSIES

درست میزدند و میگفتند پس یعنی ایضا خلاصه این تمام یک مجلس پرده تماشاخانه می افتند و بعد از یک ربع که مردم در راحت می نشیند دوباره پرده بالا رفته مجلس یک مرتبه می شود و بعد از یک بازی که هر بازی دو یک گت میگوید ششم بریزد و یک که نزد یک و مشرف بخت رخصی بود و شاهزاده کان و سایر پسران در لڑا ولی ما نشسته پنج مرتبه پرده بالا رفت و هفتم بازی در آوردند تا نصف شب ملول گشت تماشاخانه همه خیلی گرم بود و قیمت منزل اسم رئیس تماشاخانه کا و اولین است

### روز بیست و دوم در بیع الاول

در مسکو توقف شد امر وزیر فقیرت پاشا عمارت کرملین که جواهر آلات و تاجهای قدیم پادشاهان و غیره را چیده اند تماشا کردیم عمارت عالی تو در تو نیست که همه سطح خانه ب می شود و همه جواهر خانه چه اسباب و آلات را با سلیقه پشت پا میزند که دشته اند از چینهای قدیم و طلا و نقره آلات و اسباب بخت و غنایمی که از جنگها گرفته اند همه را یکی یکی بگویند و بگویند آنچه که اسامش بود و اسات نشان میداد که از جنگ اسبابی بود که در جنگ پول طار را برگیر نشان دل و دوازدهم پادشاه سو گرفته بود و چینی که شارل بعد از زخم خوردن روی آن نشسته و آنرا با طراف میدان میبرد و اندوخت میکرده با چوب بیرق از آن پادشاه و دیدم بقدر ده تاج بود از تاج پادشاهان قدیم روسیه تا پیر کبیر و اغلب تاجها جواهرات داشت بود فتح زرگری قدیم عصای سلطنتی چهار سیریک حصای میباده هم از پیر کبیر و ولپاسهای پادشاهان قدیم و جبهه در مختلفات اطلاق الکندر اول و پیر کبیر همه بخت بود و در تخت مرتفع از فیروزه و طلا و سایر جواهرات دیدند که شاه عباس صفوی برای پادشاهان روس برسم و پر فرستاده است و دست زین و پیراق مرتفع بسیار خوب که سلطان حمید خان پادشاه روم برای امپراطورین کاترین فرستاده و بخت دیده شد حتی چکمه پیر کبیر و چکماهی کشنده اول همه بخت بود و صورت ناپلئون اول که از مرمر بسیار بزرگ جاری خوب کرده اند دیده شد کالکسهای بطرز قدیم اینجا بود و بعد از تماشای بخت بدر شد لازاروف فقیرت مدرسه خوبیت اطفال را مانده و مسلمان و روس اینجا السه مشرقی و فرنگی میفرستند اسم رئیس مدرسه و لیانو فاست بعد از مراجعت از مدرسه صاحب منصبان و جبهای نظامی متوقف مسکو بجهت آمدن اسم سر و ارکل تشون مسکو که مروسن بلند قامتی است ذیل رنس تول شیراب تماشاخانه فقیرت بازیهای خوب در آوردند بعد از آن پیرش القور کی مجلس باله رفیقیم چون نشستم و در خواهرزاده دانش تشرفات مجلس ارجاع می آورد

### روز بیست و سوم

صبح برخاسته با کالسکه قدری در شهر گردش کردیم و ستیجات ملکه چیان قدری عشق کردند بعد بوزنه اتوگرافی که عمارت عالی بود رفیقیم جمیع اهل روس را از هر طبقه از موم بقدر رجسته آدم ساخته و لبایشان ایالت و طایفه را بهم مجبومای موعی پوشانده اند مثل انسان هستند بی تفاوت اسبابهای دیگر بر سر



بالای آن نصب کرده اند ازین میدان داخل و عمارت شده با اعلا حضرت امپراطور بالا رفتیم البته بقدر هزار نفر حساب  
نصب و جنرال در پله ها و تالارها بود و مذاطا قضا که ششم که هر یک از دیگری فرزند ترویس بود و پرومای خوش بود  
سنگ ساق میزدای سنگی ممتاز سندی که گمان سایر سباب اطاق که تعریف آنرا نوشتن ممکن نیست بخصوص یک کنگره  
سنگ لخت در بالای پله بود که بسیار ممتاز بود و امپراطور یکی یکی اطا قمارا نشان میداد و تا رسیدیم با طاقانی که  
مخصوص ما بود از آنجا امپراطور و داع کرده بمنزل خودشان رفتند امپراطور هر وی هستند بلند قامت و بسیار  
بسیار و قار کلام میکنند و راه میروند خلاصه قدریکه ششم کنگره که در برکت که وزیر دربار اعلا حضرت امپراطور و بسیار  
مرد خوبی است و بنیه قوی دارد و آینه نشان سنت اندزه مکملی بالباس را که بزرگترین نشانهای دولت روس  
است با حایل بی از جانب اعلا حضرت امپراطور برای ما آورد و بعد از دقیقه رفتیم باز دید امپراطور ایشان در  
اطاق خود ایستاده بود و دست بسم داد و نشستی صدر اعظم و سید کا مازوف مترجم امپراطور هم بودند  
بسیار صحبت های خوب شد امپراطور و د نفر غلام سیاه بسیار خوب بالباس اسلامبولی دارند که خدمت میکرد و بعد از  
چند دقیقه بزوجه بسته بمنزل آمدیم ساعتی بعد بسیار دیدن اسب و لیعهد رفتیم خانه ولیعهد و از چهارم سلطنتی است  
نواب ولیعهد جوانی خوش ترکیب و بستان و پنج سال است از وجه ایشان و خیرا پادشاه و نامارک است خلاصه  
ندای آنجا نشسته جای خور ویم صحبت زیاد و نشسته بمنزل آمده شام خوردیم و مقارن غروب اعلا حضرت امپراطور  
منزل آمد و باتفاق و رکالسه نشسته تماشا خانه رفتیم هوا طوری سرد بود که حملج بخورده بودیم راه دور بود و دروم  
تماشا خانه بسیار دیدن و پله های بالافترسیم در لژ و بروی سن نشستم و این لژ امپراطور سن ولیعهد و زوج و ولیعهد  
کرانه و کنه سلطان سیاه امپراطور و خانه و او سلطنت بودیم سطح تماشا خانه از صاحب نصب و تالار  
و غیره پر بود این تماشا خانه شش تیر و در همه مراتب پراز زن و مرد و پادشاه و کان ایرانی و سایر ملوکین بسم بود  
چون پراخی که مرد و سلطان بچته بودند و کار و روشن میشود خیلی خوب میشود اما تماشا خانه نسکو بزرگتر و بازیکوش  
بسیار خوب بود و ذاول پرد که افسا و با طاق و یک رفتیم لژی کیه فرانس که مردی بسیار پیر و استمنه تالار و فلوست  
والی لژی ایغمانی کمال پادشاه هم و آنجا دیدند نداین مرتبه که پرده بلند شد با امپراطور بلژائین که نزدیک مجلس  
تماشا بود و رفتیم و او که هم آنجا بودند بعد از اتمام بمنزل مراجعت شد

### روز بیست و نهم سیح الاول

صبح پریس که یکوف وزیر اعظم روس آمد خیلی با او صحبت شد سید کریل ترجمه میکرد و پریس که یکوف مرد  
بسیار خالق و زیاده است و پنج سال دارد و بعد از رفتن او اعلا حضرت امپراطور آمده و باتفاق و رکالسه نشسته میدان  
شاهدارش یعنی میدان سن رفتیم متجاوزا نیست هزار نفر نشستن از سواره و پیاده و ایستاده بود و تماشاچی زیاد

هم از زن و مرد و اطراف میدان بودند چاره‌وری بطرز آفتاب کردان یک سمت میدان زده بودند و حجه ثواب  
 و لیحه سفرای دول خارجه و شاهزادگان و اورانجا بودند بعد از آنکه با اعلم حضرت امپراطور از جمیع صفوف سواره  
 و پیاده که نشسته بودند یکسان چادر آمده سواره‌ها ستادیم قشون از جلوها و فیلده کردند و نفر نشین و چپی سواره هم پشت  
 سر امپراطور بودند که ایشان هر فرمانی میدادند بشین و چپیان باشین و رقبشون میرساندند اول و سینه سواره مسلمان  
 خاصه که پشت بعد از خروج پیاده خاصه بالباسهای خوب مختلف بعد سایر افواج از توپخانه و پیاده و بعد و تجاوت بودند  
 که همه جانهای خوب و بالباسهای ممتاز و بهیهای قوی یکت رکاب بودند که نشند بعد از اتمام مشق همانطور سواره  
 رفتم بجای پرنس اولدیسورخ که بنهار همان بودیم خانه ایشان مشرف بر آن میدان است و دختر این شاهزادگان  
 نواب گردان و گنجیگلا برادر اعلم حضرت امپراطور است که همانا در وصاحب خانه بود و بسیار شایسته از خاتم محترمه است  
 خلاصه رفتم بالاشاهزادای ما و صدر اعظم و غیره هم بودند و این نهار جان خاوند و سلطنت روس موجود بودند  
 قبل از نهار دخترانی که در درسه مشغول تحصیل و در تحت حمایت امپراطرس هستند با معلمه او دیده شدند و خود امپ  
 اطرس در پلیرنیت بعثت در وسیله بفرستگان زخمه است خلاصه بعد سر میر نشین زن نواب گردان و گنجیگلا  
 که صاحب خانه بود و دست راست ما و اعلم حضرت امپراطور دست چپ نشند امپراطور با یکدیگر ملولان صحبت شدند  
 منضم بفرانسه صحبت میکردم بعد از نهار با اعلم حضرت امپراطور با یکدیگر نشسته رفتم منزل ایشان بسیار سکه سلوک  
 از سیلا قات سلطنتی بیرون شهر است با کالسیه بخار رفتند که برای بالاشب و جمیع بجای شهر مراجعت نمایند ما هم  
 قدری در سوزنهای تاری که در سنان است و اگر و شکر ویم جواهرات خوب و اشیاء ویدنی دار و بنا شده روز دیگر انشاء الله  
 بتفصیل تماشای کنیم مختار آن نصف شب مجلس بالنباء رفتم رؤسای نجباء دوم بده استقبال کردند امپراطور که قبل از  
 وقت در آنجا منتظر ما بودند و بجنب آمده دست بهم زد گرفته قدری که و شکر کرده بعد نشین جمیع زیاده از زن  
 و مرد بودند وضع این نهارت ما این قسم است و در وسط سالار بسیار بزرگی است که محل مختل است اطراف غلام کرد  
 و مشرف به تالار است که در دم در آنجا که و شکر میکنند و می نشینند تدری که که نشد بهتر نشین  
 روخانه از سمت شمالی بطرف جنوب و مشرق جاری و خیلی رو و خانه عظیمی است کشتی بخار بزرگ در آن  
 کار میکنند هر روز پارچه‌های پنج زیا و مانند کوه از شمال می آید که بسیار صاف و خوب شل و پنج توپال الهیز است  
 میگویند آب نواستالیم منت امپراطور هم را از آتش میدان آن منع میکردند که طرف رو و خانه عمارتی است که تشر  
 است و طرف مقابل قلعه که است که در ایام بطر کبر ساخته اند کلیسائی در وسط قلعه است مناره و میل میکند  
 از طلا و در مقبره سلاطین روس در آنجا است خزانة دولتی هم در قلعه است که چپای بطر پنج باز و شش میگویند

روز بیست و هشتم

صبح که برخواستیم بعد از ساعتی سفری خارجه آمدند بدینا می شد چهار نفر از آنها ایلمچی کبیر بودند که یک یک با باطای مخصوص حضار  
 کرده بعد بیرون رفته و تا لاریتیا و ندایم رفتیم و تا لاریتیا به سفر از احوال پرسیدیم و آنجا هم از برای خودشان مقبره  
 کردند و شاهزادگان و سایر قریین هم حضور داشتند سلام باسکوبی بود و اساسی چهار نفر سفیر کبیر از این قرار است خیرال  
 لوف ایلمچی فرانسه که در پیرویشاری است و در لوفتوس ایلمچی انگلیس که ایلمچی پاشا ایلمچی عثمانی پرسش و در س ایلمچی  
 المان و از آنکه دول اروپا وینکی و نیلایمان ایلمچی و شارژ و فرجنور آمده بودند بعد از دیدن آمده و چهار خوردیم  
 پرسش و ولد مبرخ هم که در روز حادثه و چهار خوردیم و دیدن آمد بعد از علف حضرت امپراطور آمدند قدری صحبت داشتند  
 شد بعد رفتند بمشقی فرج و لی امر و بجهت تماشای ار می تاج بمشقی زفر امر و زنگه چیان هم در پائین عمارت شتی  
 کردند از پنجره ملاحظه شد خلاصه رفیق تماشای ار می تاج رئیس انجا که اسمش کید یا نوف و هم رئیس تماشاخانه ها و  
 پیست حضور داشت یکی یکی اسبابا را نشان میداد و اطلاق می کرد و پروهای صورت و مجسمهای صر و صرهای بزرگ  
 و کوچک از سنگهای قیمتی سیمر و غیره داشت و اغلب ستونهای یک پارچه سنگ قطور بلند که از سنگهای عمارت نیلا داشت  
 میزانی که از سنگهای الوان خاتم سازی شده میزها و کلدانها تخت که سنگ بیلست انواع چیزهای عجیب غریب  
 با تماشا بجزه مناسکال مجسمه مر بهیشتی مختلفه از زن و مرد و بچه ستاده و خوابیده ساخته بودند که شخص  
 میکرد و یک زن بزرگ استاده بسیار خوش شکل بود که شخص میبایست ستر و نشسته آنرا تماشا کند هر پرده صورت و مجسمه  
 و هر طایق را در روز دیدن کفایت می کرد و از یک دقیقه ملاحظه هیچ چیز فیهده نمیشد متصل طایق باطای داران  
 بدان که در و ش میگردیم و بعد از پیروای که اطراف آن ستونهای سنگ ساق بلند قطور بود و پائین رفتیم در طبقه زیر  
 عمارت هم مجسمه زیادای انکارهای قدیم مصری و غیره بود که خود همین رئیس رفته خرید آورده است یک مجسمه بسیار  
 بزرگی از آدم نشسته بود و بعد فضل آقا همه حضار را بتناسب در آورده بودند که ای قدیم طلا آلات و غیره که در قلم زیر  
 خاک و توی قبور در آورده همه را زیر آئینه چیده بودند پروهای صورت همه کار نشان قدیم انگلیس و ایتالیا و اسپانیا  
 است صورتهای بسیار خوب داشت که بهتر از آن تصور نمیشد بعد از گردش زیاده آدم منزل قدری راحت شده و رخت  
 پوشیدیم عصری و منزل امپراطور بشام موعود بود و در وقتش رفتیم صد و پنجاه نفر دعوت شده بودند از خانه او و سلطنت  
 روس شاهزاده کان و همراگان با محبت زیاده بودند اول باطای خلوتی رفتیم که ولجید و زوجه ایشان و غیره بودند قدری  
 نشسته بعد رفتیم بفرقه خانه سر مزب نشستیم امپراطور دست چپ و زوجه و ولجید دست راست مابو و شاهزاده خوردند  
 در وسط شام امپراطور برخاسته همه برخواستیم شرابی بسلامتی من خوردند و همان ساعت از قلعه توپ انداختند بعد از آن  
 من برخاسته باز همه برخاستند شرابی بسلامتی امپراطور خوردیم بعد شام تمام شد خوش گذشت بعد از آن رفتیم  
 اطلاقهای والد امپراطور را که در و ش کردیم امپراطور و زرا و بعضی حضار را معری کردند و بعد ما رفتیم امپراطور هم رفتند



عمارت خوبی دارد قدردی نشسته جای خورده برکنشته رفیق منزل پرس کر چاکو ف که در ارتخانه بود و از پله زیادی بالاتر  
در اطاق آخری نشسته قدردی با او صحبت شد از اینجا بر خانه بمنزل بری نیویسکی که زیر عمارت مابود رفیق من این شخص دوست  
امپراطور است یک وقت هم حاکم قفقاز بوده و جنگ شامل را این تمام کرده و شامل را اسیر نمود و وی مخفی خوابیده  
حاجی نبرد کشیده بود حاجی سوامی سرش پیدا نمود و پیری است چمن لیکنکه مرد بزرگ محترم و فاضل بود و در ا  
ویدن کردیم چانه را میترسید که نه دیش ریش دارد و فزانه عرف میزد قدردی نشسته و در اش که از ابل که چنانست  
و دیده شد بعد بر خانه آمد منزل بعد از ساعتی نتوانش ای جواهر خانه ارمی تاج رفیق ملاوس مطلقا اینجا بود که گریه  
بسیار خوب چتر و خروس مطلقا هم بود مثل خروس میخواند بعد خیلی نوی اطاق را کنسته از اینجا تا در آخر عمارت رفته از پله  
بالا رفیق که تاج امپراطور و الماس بزرگ لا زانوف که در روی عصای امپراطور است با جواهرهای زیاده امپراطور  
اینجا است همه را دیدم الماس بزرگ خوب الماسی است تاج هم الماسهای برلیان و غیره بسیار خوب داشت تاج  
اول بزرگ بود یک تاج الماس کوچک هم با گردن بند برلیان بسیار طلائی مال امپراطور است جواهر دیگر هم بود و این تاج  
بمنزل در این عمارت هزار و یکصد اطاق دارد اغلب آنها را گردش کردیم شب را بعد از شام رفیق من بتا شافخانه بزرگ  
امپراطور اینجا بود و نشیمن صحبت شد در تاپا این نزد یک محل بازی نشسته صدر نظام و الیه بنی و کراندوکت  
قططنین و غیره هم بود و بازی را بیکه بهای مختلف زیاد طول دادند پرده که می افتاد با امپراطور با طاقی  
رفته سیکار کشیدیم و یکی از پرده ها را با امپراطور بین رفیق من و حامی بود و دخترار بخت دست امپراطور را میباید  
شاهزادگان و غیره و در تاپا بروی من بود و در خلاصه بعد از اتمام با امپراطور بکالسکه نشسته رفیق منزل الحمد لله علی کل حال

در حاجی طرخان و سکو و پطر نوی شکر و کچک کبوتر چای زیاد بی اینسکه از او فرار کنند راه میزنند

روز و شب نشسته بودیم

صبح برخاسته نماز خورده و رخت پوشیدیم صدر نظام امروز با اعلحضرت امپراطور ملاقات کرد و بعد با امپراطور  
بکالسکه سوار شدیم رفیق من برای تیراندازی و دو سه هزار سواره نظام و قراق برای شوق حاضر کرده بودند سوار  
باریدن گذاشت تا تمام لباس تر شد میدان شوق رسیده سوار اسب شدیم سوار شوق کرد و در باران قدری ایستاد  
بعد از شوق سواره نظام که پیاده شده مثل سواران شلیک کرد و در توپخانه هم شلیک کردند بعد سوارهای چکس و قراق  
و مسلمانان قرا باغ که تپا و از صد نفر بود و در جلوه اسب بازی کرده تفنگها و طپا پنجا خالی میکرد و در چند نفری  
هم سخت زمین خور و در زمین هم کل زبانی بود بعد از اتمام من سوار کالسکه شده رفیق منزل امپراطور هم بکالسکه  
نشسته سوار سکو سوار شدند من بعد از ورود و بمنزل یکجا عتی راحت شده سوار کالسکه شده رفیق من بکالسکه و با او



اول بباکت رفیقیم جای غریبی بود و حقیقت خزان و انبار پول و طلا و نقره و دولت است نقد و شمش طلا و نقره  
 بهمه جبت و وگروایران موجود بود و شمش را مثل حمیه ترش درست کرده روی زمین گذاشته اند  
 وزیر و انخله و س که اسمش رنزن است انجا همه را نشان میداد بعد از انجا سوار شده راه زیادی رفته اند  
 جسر بزرگ مسدودی که روی رودخانه نوا است گذاشته داخل قلعه شدیم حکمران قلعه جنرالی بسیار پیر است  
 رسته هم وار و اسمش کارسا کوف است اول بقتار سلاطین رفیقیم جانی است گلدیا مانند مسند و قنای  
 قبور سلاطین را که از مرگ است و زلا و پیا چیده اند از چاکبیر نایکلا همه انجا دفنند از انجا رفیقیم بصر بخانه که در  
 همان قلعه است امپریال طلا و پول نقره سکه زد و میشو بعد از قدری تماشا پیاده رفیقیم بجای که وال میر  
 یک دال طلای بزرگی بیاد کار ما زد و یک طریش شکل امپراطور است بسیار شبیه طرف دیگر یک طریش فارسی تاریخ دو و  
 وادمان اسم مارانوشته بود و بعد سوار شد و آیدیم منزل امشب در عمارت امپراطور مجلس بال است شب را بجلوس  
 بال رفیقیم باز از همان تالار و دالانشای طلایی عبور شد شاهزادگان و پیش خدمتان و غیره بودند اول رفیقیم منزل پیر  
 و دوم امپراطور برسم باز وید قدری نشستند بعد با طاق امپراطور رفیقیم و لیعهد و غیره هم بودند امپراطور تکلیف  
 بیال کردند و تالار بزرگی بهجیت زیادی از مردوزن و صاحب خضبان و خیرالها و همراگان خود و ان بخر خضاد  
 السلطنه و علاءالدوله که گفتند ما خوشند همه بودند و داخل شدن با طاق باین طور و جنل شیم اول من و  
 زن و لیعهد را گرفته انجبلو رفیقیم بعد امپراطور دست زن پرش الدبوزع را گرفته از عقب آمدند زن و مرد هم و ایره  
 زده بودند و در میان طریش بعد ایستادیم سفرای خا و جاز عثمانی و انگلیس و المان و فرانسه همه بودند زن  
 و مرد از نشا هزار دکان و غیره بنای رفیق که نشاند همه زیاد و تصدیق با امپراطور قدری نشسته قدری ایستاده قدری  
 با طاق دیگر رفته راحت شدیم منضم با امپراطور و سفر او و گران صحبت میکردیم بعد از بعضی باز همان طو و زن دست  
 زن و لیعهد را گرفته رفیقیم تالار سوته تالار وسیعی اسب چراغ زیادی روشن کرده بودند و زخمت خرمای زیادی توئی الا  
 بقشقی تمام میان کوزا بودند که دور هر کوزه خرمای را میزد و سندی نیاوی چیده غنا حاضر کرده بودند امپراطور را بار و  
 در سر میز بزرگ وسطی و سایر مرد و در سر سایر میز را نشاندند و خوایشان را میفرستند همه اشخاصی که در بال بودند  
 سر میز را نشاندند بعد و هر آدمی هم و زخمت خرمای بود و آنقدر کل و سنبلی چیده و درخت بود که مافوق آن مقصود نبود  
 سوزیکان ختم میزدند و در میز سفر و زن و لیعهد و صدر عظیم و غیره بودند بعد از خوردن شام باز من دست  
 زن و لیعهد را گرفته تالار بال رفته قدری ایستادیم باز تصدیق بعد از شام بمنزل رفیقیم بسیار خوش گذشت

### روز شنبه بیست و نهم

امروز باید برویم به پطرهوف و کرشاد و از بسیار صاف و آفتاب خوبی بود و جمیع قلمین همراه بود و سوار کالسکه شدند

رفتم با سکه که ساخته بودند از کالک پیاوه شد و جنس کشتی بخار کوچکی شدیم همه انجا جمع شدند از اندیم رود بریا  
 و کشتی و دریا تکر نشاء بسیار آسوده و بی موج است هوا بسیار سرد بود و نهار را در کشتی خوردیم بعد از یک ساعت تمام  
 رسیدیم بشهر و قلعه جات کشتی را طبعیات معتبر زاید و در بعضی برج و باستیا از سنگ ساخته اند که چند طبقه  
 سوراخ جای توپ دارد و باستیان معتبر است شرف غنای قطن طین است که بالاتر از شهر کشتی و کشتی است  
 فرج یا بیشتر مسافت از کشتی پیاوه شده اول کشتی جنگی آبی بخاری مسی کبریا رفته و بالا و پایین آنرا کشتم  
 بقدر و عراده توپ چینی بزرگ داشت ملاحان شوق کردند چندی تیر توپهای بزرگ بالا را انداختند  
 بعد پایین آمده بقایق کوچکی بخاری نشسته بقلعه قطن طین رفتیم پایهای باستیان و قلعه سنگ  
 است قریب بسیت عراده توپ بزرگ در دو باستیان بود که هر توپی چهار صد و بیست و دو وزن  
 داشت و هفتاد و من وزن هر گلوله توپی بود توپها کار پرورس است از عقب پسیشو و گلوله را با عراده آورده با اسباب  
 جراثقال بلند کرده و توپی آن توپ میکند از دماغ توپی پر کردنش پنج دقیقه طول دارد و سکر و برج و دیگر است متسی بقلعه  
 منجیکوف و دیگر قلعه الکساندر تا که چکست هستند از دور هم کیه برج زیادی پیدا بود خلاصه از قلعه بزرگ آمد و سوار کشتی کوچکی  
 شده از اندیم و ماسکه شهر رسیده پیاوه شدیم زن و مرد زیادی بود همراهان هم از عقب رسیدند حاکم شهر کشتی  
 که اسمش کازاکوچ است با کالانزو که خدایان و عمال شهر و صاحب ضبان نظامی آمد و بشقاب طلا و کلاه  
 طلا بآنان و نمک آورده بودند قدری پیاوه رفته بعد سوار کالک شدیم طرفین راه همه جامه و وزن بودند  
 کشتی سازخانه گذشته رفتم بخارخانه لنگری و کشتی هم ساخته بودند همسوز نامت بود و بندر شهر ملوک کشتی بخاری  
 و غیره و در این شهر با و انمارک و انگلیس و جاسل روس و پروس و سود و نوروچ بخارت دارد و در کارخانه کشتی  
 آس بزرگی ریخته آورده با اسبابی که از بالای کارخانه قرار داده بودند این تخت را با فلز که سرخ بود و بزرگ گشته  
 قدری کوچ کرد و دماغ ریزی معتبری است قدری کشته مراجعت نموده بکالک نشسته رفتم توپی واپور شهر کشتی  
 بسیار شرفشکی است ابلش همه تاج و نظامی و کارگر هستند با نفع عامه خانهای خوب و سی هزار نفر جمعیت دارد و خلاصه  
 کشتی راز و بریطریه و راز و بعد از نیم ساعت با بخار رسیدیم حاکم آنجا مرد پیر نابینا و امش بوم کارون است  
 و ماسکه صاحب منصب مردوزن زیاده و آسوده بودند از لب دریا باغ و خیا بانش که هر چه نظر میکنی انتهای آن پیاوه  
 نیست و راه کالک از خاک سرخ نرم مثل سرمه و پای و خشان همه سبز و چین و گل ولی هنوز درختان برگ نکرده و گلها  
 باز نشده بودند نشستم بکالک سیرین هم از عقب و حاکم توپی کالک از جلو امیر اند ما را از این خیا بآن خیا  
 و ازین راه بان راه بردند همه جا فوارهای آب بقاعده و نظم بود و اطفال و در کالک ما را احاطه کرده همه جا همراه  
 میدیدند تعریف باغبانها و فوارها را حقیقه نمیتوان نوشت که اینک شخصی چشم خود دید چار صد فواره

دارد همه بلند و بزرگ و منبع آنها بسیار بلند و از راه و در است هر وقت بخواهند همه را در یک دقیقه بازی کنند  
 و می بندند و از راه باقسام مختلفه است یک چهل ستونی از سنگ داشت بی سقف و بسیار با صفا که از همه جای آن  
 فواره میجست بعضی فواره با هبسم بلند می شدند مثل یک کوه آب بعضی بکثرت آب بعضی مثل آبشار بعضی جاها آفتاب  
 عمارت آب میرنجست ملامت خیلی کشته عمارت بطور کبیر رفتم که توی باغ است و بسیار فشنگ و پراساب اسبابهای خود  
 بطور خیلی انجا بود بکشته باز سوار کالسکه شدند در محلی حمام امپراطور بود اما سقف نداشت محوطه وسیعی بود با  
 دیوار فواره و زیادی از توی حوض حمام میجست آب مثل کوه سفید جانی بود مانند بهشت کاهی امپراطور و در انجا آب  
 سرد میروند از انجا گذشته فواره دیدم مثل کبند هرمان مصر شکل مخروطی خیلی خوب فواره بود بعد رفتم عمارت  
 که بهتر از سایر عمارت دو و رو بود و از جلو آن دو بیت فواره آب بلند میشد همه جای آوم و اشکال دیگر از چوب  
 ریخته اند که آب از دهان و سر آنها میروزید یکی از فواره های انجا بیت فرج میجست آب این فواره آبشار شده از  
 این هراتب بیائین میروز و جلوه میخایان و حوض طولانی و طریفین حوض همه فواره است و در اینجا چشم انداز  
 این عمارت است الحق تعریف این عمارت و اسباب و افراختم بنوشتن بی آید این عمارت از بناهای امپراطور  
 کبیر و کترین است یائین آمده باز سوار کالسکه شده عمارت مخصوص امپراطور و عمارت و لیعد رفتم خلاصه تماشای  
 عمارت و خیا با نهائی ندانست با هم وقت نداشتیم با کمال امنوس معاودت کرده باز نزدیک فواره ای متعده  
 بزرگ از کالسکه پیاده شده قدری راه رفتم عجب اینکه باغ باین بزرگی و دست چنان پاک و تمیز بود که یک برگ  
 و خاشاک نداشت و درختها همه چگی است اما بنظم کاشته و خیا بان بندی کرده اند خیا با نهائی کج و سر و چنگلی سر دارد  
 خلاصه سوار و پیور شده و از نیم برای جرایلا کن که نزدیک شهر پطراست مشاب انجا آتش بازی است از دور ایستاده  
 رسیدیم برو و خانه که طریفین کن همه عمارت و درخت بمر و خرم است دست راست برو و خانه آتش بازی چیده و دست  
 چپ چادر زده بود و قدری که نشسته دست چپ که اسکه بود از گشتی بیرون آمدیم صاحب منصب وزن و مرد و کلاه  
 زیاد می بود که مردم سوار شده از شهر برای تماشای آتش بازی آمده بودند و وضع زمین و درخت و خیا با نهائی بسیار  
 هم مثل بطور فاست رفتم تا رسیدیم عمارت بسیار خوبی زوجه و لیعد و و لیعد و شانه را و کان و غیره بسیار  
 بودند قدری نشیتم امپراطور آمد و تعارف و صحبت شد قدری گذشت و بعد با امپراطور و زوجه و لیعد و و  
 و زوجه پریش الد میوزن و سایر پسرهای امپراطور همه در یک کالسکه نشسته بجهت گذراندن وقت رفتم بجز و ش تا هوا  
 تاریک شده وقت آتش بازی برسد همه سواران هم از عقب بروی کالسکه میزدند و همه بهشت سرد بود  
 گردش مفتعلی کرده بقدر یک فرسنگ میرویم عمارت تکت تکت متعده و خیا با نهائی زیاد از حد پاک و بزر  
 دیده شد بعد برگشته در همان عمارت اولی قدری گذشت و باز سوار شدند و رفتم بخاوری که اول دیده بودیم جمع می از

فرنگی و ایرانی توی چادر و تماشاچی زیادوی هم توی کشتیها و قایقها و لب رود و خانه بود و توی چادر نشستم  
 آشپزهای بسیار خوبی شده تا زنگ داشت اسم ما را هم بجز فارسی نوشته بودند با علامت شیر و خورشید و در سینه  
 بعد از آشپزهای با امپراطور سوار کالسکه شده باز بهمان عمارت مراجعت کردم قدری مکث نموده کالسکه من حاضر  
 سوار شده باز از جابجایی با صفا و عمارات سیلابی خوب و از جلو در آنجا دو دم قلعه که نشسته و از جبهه طولانی عبور نموده  
 وارد منزل شده شام خورده و خوابیدیم امیرالی که امروز از نظر همراه ما بود و مرگانه قدی است یک دستش را در جیب  
 المای سوتاپول کلوله برده است

### روز غره شهر ریح التالی

صبح از خواب برخاسته لباس سی پیو شدیم با پرس کرچکوف مجلس طولانی صحبت شد بعد سوار کالسکه شده  
 رفتم حکما خانه و دم در پیاده شده رفتم بالا اسم عکاس بود پیشکی است و مرد فرقه قطور با فرقه بود و اسباب و آلات  
 مستحضر داشت زبان فرانسه خوب حرف میزد و چند شیشه عکس را از داخل بسیار خوب شد بعد از اتمام عکسها  
 منزل برگشته نماز کرده جای خور و دم امشب در سار سکو سله که عمارت و باغ مخصوص من امپراطور است بشام نمودیم  
 بهیچم چهار فرسنگ مسافت گشت باره آهن در نیماعت طی میشو و در ساعت معین سوار کالسکه شده باز رفتم  
 جمیعت زیادوی بود و سوار و اکنون بعضی کالسکه راه آهن که بسیار خوب و قشنگ و مخصوص امپراطور بود و شده را ندیم  
 نیماعت بعد بول آبادی سار سکو سله رسیدیم شهر بسیار خوب خوش وضعی است جمیعت زیادوی دارد و کوچهها همه  
 راست و پاکیزه پیاده شده سوار کالسکه شده را ندیم همراهان هم سوار کالسکه شده آمدند رسیدیم به عمارت بسیار  
 عالی خوبی کلیسیای متصل و مخصوص باین عمارت بود که چهار رخ کعبه مطلقا داشت با کالسکه از خیابانهای وسیع  
 قشنگ که مثل خیابانهای پترهوف بود رانده بعد برگشتیم به این عمارت پیاده شده بالا رفتیم عمارت و دیگر بهتر  
 از این تصور نمیشود و این آبادیها همه از عهد کترین است امپراطور حاضر بود و قدری در اطاق مخصوصی که صحبت ما  
 معین کرده بود و نشستم تا آمدند با یکدیگر رفتم بگوش اطاقهای متعدد و تالارهای خوب و دیده که بود صفتی که  
 پردای نقاشی بسیار خوب کار نقاشان قدیم و جدید آنجا بود و اطاقی دیده شد که همه دیوارهای آن از کاهرا بود  
 یعنی قطعه قطعه نصب کرده بود و درخیل اطاق عالی بود این کاهرا با رافرد یک کبیرا پادشاه پروس بجهت کترین دیلم  
 فرستاده و امهم باین اطاق نصب کرده است اطاقها را یکی یکی دیدیم همه خیلی خوب بود و در آخر کلیسای مخصوص  
 پادشاهی است که کنبه های مطلقا دارد و کلیسای بسیار مقبولیت عبادتگاه و در پاییز است از این بالا پنجه چشم  
 اندازیم باین دار و بعد از برای شام خوردن از همان اطاقها با طاق اول مراجعت کرده از تالار بسیار قشنگ  
 حیرت انگیزی که نشستم که تعریف نمیکنم از آنجا که نشسته با طاق رفته با امپراطور قدری ایستادیم بعد تکلف بفرستادیم



سایه پیش بسکون نشسته بودیم باز همه جای صحرای سبز و خرم و جنگل سرو و کاج و غیره بود از چیدیل گذشتیم نزد یک بنجره  
شام خوردیم در هستانسیون پسکه که حاکم نشین معتبر است بقدر پنجاه دقیقه توقف شد حاکم اینجا بحضور رسید  
باز را ندیم و در هر مقامی چند دقیقه ایستاده باز میرفتیم تا شب شد باران هم می آمد امروز آبادی زیادی و در راه  
 دیده شد هر چه میرفتیم هوای گرم و بکرمی میکند داشت درختهای اینجا شکوفه و برگ داشت خلاصه شب را با کمال

رحمت از حرکت کالسکه خوابیدیم  
و از چیرا نیکه که در روسیه خیلی دیده شد کالسکه در پل بسیار و راه آهن سبی در کوچه زیاد بود و سکهای بزرگ  
و کوهیک بسیار خوب هم خیلی دیده شد

### روز سوم ربيع الثاني

صبح که از خواب برخاستم بلافاصله گفتند اینجا آخر خاک حکومت و ولایت حاکم اینجا که اسمش پاتاف است  
باید بیاید و ادع کرده بود و توقف شده آمد و رفت خلاصه از پل بسیار طولانی آهنی که بر روی رودخانه بنین ساخته  
گذشتیم صبح که من خواب بودم گفتند کالسکه بخارا از سوراخ کوهی گذشته که چهار صد فرس تقریباً طول آن بوده است  
چند دقیقه که گذشت رسیدیم بسورخ و دیگر که هزار چهار صد فرس طول داشت و مثل شب تاریک بود و شش دقیقه  
طول کشید تا ازین سوراخ گذشتیم را ندیم تا بسرحد روس و روس که اسمش و گون است رسیده و هستانسیون  
شهر پر وس بسیار و ششم سرماز صاحب منصب و رعیت بسیار از مرد و زن بود و دهقان دارائی که دولت پر وس  
فرستاده بود ده توی و الاون آمد و معرفی شدند رئیس همان داران جنرال اوجوانی معتبر و اسمش یوین است از جلو  
صف سرماز گذشته بعد رفتیم با طاقی هستانسیون اطفاقی این هستانسیون و سبایش ساه است هزار نفر از  
حاضر کرده بودند و نذاری مارا از کالسکه روس بکالسکه روس حمل کردند و خیلی معطل شدیم من بایش خدمت  
و اطاق کوچکی بودیم قدری روزنامه نوشتیم مرد و زن زیادی بجهت تماشا از پشت شیشه پنجرای اطاق هجوم آورد  
مهر که میکردند ازادی اینجا خیلی پیش از روسیه است بعد که همه جا بجا شدند رفتیم بکالسکه نشین کالسکهای روس  
بر خلاف کالسکهای روس راه هم ندارد و چنانکه هر کس هر جا نشست از دیگری بی خبر است مرد جوانی که دقیقه  
بایستد پرس منجکوف و جنرال بزرگ آمده و مرض شده خلاصه کالسکهای راه افتاد و چندین و رجه تندتر از کالسکهای  
روسیه میروفت و الاون من بزرگ و خوب بود و جنین آن دو قهوه خانه کوچک داشت و این سرحد وضع همیشه  
از آدم و ذوقین و کالسکه و خوراک و غیره تغییر کرد آبادی خاک پر وس از روسیه بیشتر است هر چه نگاه میکردم و نگاه  
ادم است کا و ایدان کوسفه چین و زراعت آب کلنای الوان بود از رودخانه زیادی گذشته و آب و هوای بسیار پاکیزه  
از دور و نزدیک پیدا بود و تا رسیدیم بیک هستانسیون ایستادیم صدر عظم بکالسکه آمد و تکرار پی پر وس تکرار

زیادی از طران و او خاندن شد الحمد لله اخبار خوب داشت باز برافشا و چین کالسکه بخار بسیار تنه میرفت از شهر  
روس و وساعت و نیم کشید تا رسیدیم پیشه کینیکس برکن که یکی از شهرهای روس و دیداری پالنگ بسیار نزدیک است  
و در جاده عظیمی از وسط این شهر میگذرد که اسمش برژال است گشتی بخار بخاری از دور یا تا وسط شهر می آید و میرود و شهر  
که چکی است اما قشنگ جمعیتش بود و چیزها از آنراست کینوغ زراعتی که اسمش آب است و در صحراهای خاک پر است  
اگر و زویده شده که کل زرد بسیار خوش رنگی داشت برای روغنش میکارند که بجهت چرب کردن آلات ماشین راه آهن  
و غیره خیلی بکار میرود بسیار کاشته بودند و صغای زیادی بر صحرا داده بود و طبیعت تمام صحرا چمن است و جنگها سره و گاو  
اما در خاک بسیار کثیر خاک روس است خلاصه وار و کار شدیم صاحب منصب و سر باز زیادی بودند و هر چه  
بسیار خوب نگاه خود بر سر لباسهای خوب در تن خیلی خوشن بود و مملکت روس همه قشون است هنوز یکا بخانی  
انجام مثل فواج طران همه بالابان ولی دارند اما در روس این قسم نمی شود و مرد و زن الی خیر البته همه بهمار و در  
راه صف کشیده بودند من سوار کالسکه رو با زنی شده را دم اطفال زیادی و در کالسکه میروید و نزدیک بهنگام  
غریبی بود که چهل لانی نمی شد خانه همه سه چهار طبقه و کوچه ها تنگ است بهمارت دولتی قدیم که یا چند سال است  
بنا شده رسیده و عمارت پایا شده از پله زیادی بالا رفتم عمارت که گفته است یکی همان برج شاهزادگان و خانه  
خلوت و غیره آمد چون اسل این شهر هرگز برای ندیده بود و نذر عمارت ما خیلی متعجب بود و ندانم حاکم شهر و دیگر است  
کالسکهای این شهر و اسبهای کالسکه با زبادی و خوبی کالسکهای روس و بعضی ایگنی نیست

کبوتر بازی کن دمسپاه

و غیره با بیل سیاه تعلق و کلاغ ابلق و این ولایت زیاده و دیده شد اسباب با وی هم بسیار است خلاصه شب  
چند دسته سوزیکان چپی زیر عمارت ایستاده بسیار زدند یعنی طبل شب را می زدند و تنگ شیدوهای سوزیکان  
و وضع آنها خیلی خوب بود و طبل بزرگ سرازیری را هم یک سگ بزرگی بسته بودند و زیر طبل غزوه بود که سگ یکشده باران

شدیدی آمد جمعیت کثیری همس بود

روز چهارم ربیع الثانی

امروز انشاء الله باید برویم بر برکن این شهر چون نزدیک است به ریاست جلالیت بسیار سرد بود و این عمارت پر و داسه  
کوچک خوب کار است و ان قدیم دارد و در مرتبه شمالی یک تالار بسیار بزرگ طولانی است اما سقف کوتاه و از خانه  
است پاوشانان پر و داسه تالار تاج گذاری می کنند خلاصه قدری معطل وقت شدیم بعد سوار کالسکه شدیم از  
همان راه که آمده بودیم با نیم صبح بود و مردم کم از دیر و جمع شده بودند و قدیم را به آسین یکی در جای خود قرار گرفته ما دم کالسکه  
شهر میرفت پیشه یک ساعت نیم که راه طی شد طرفت راست را پیچیده و دیده شد که دوش باده بیت تنگ شد از این جهت که بادی و آفتاب







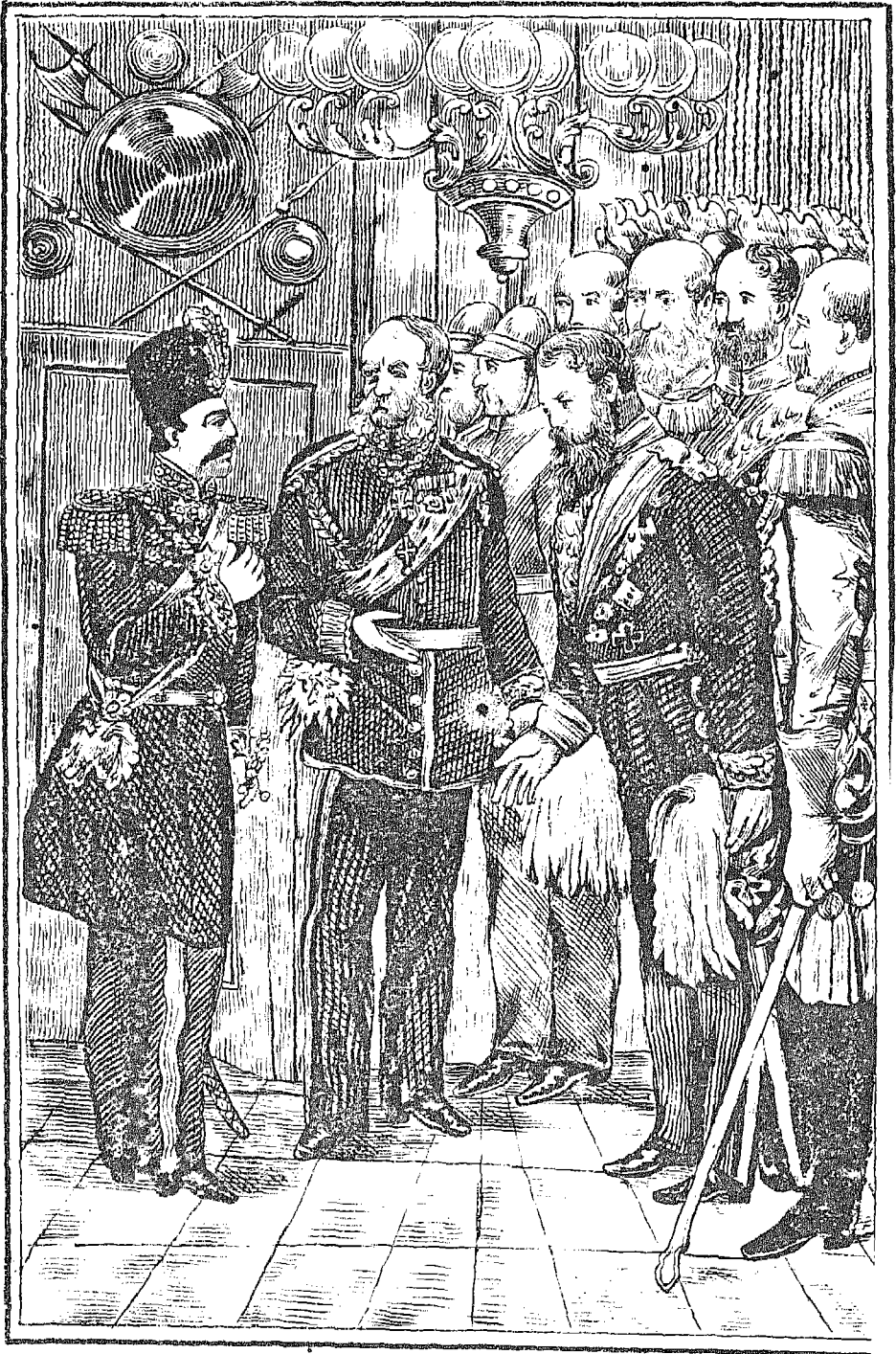
GUILLAUME ROI DE PRUSSE

شترای و غیره هم در آن بود و طرغین اه همه جاده و شهر و قصبه و آبادی و جنگل و اشجار زیاد و سرود و کاج و درختانی دیگر بود و جنگل کاج  
 این حد و بیشتر از وسیله است بعضی جایهای جنگل تمیز بیندیدی پیدا میشود و خیابانهای بسیار تشکند و از درخت بید و سفید و  
 وار و که راه کالسه اسمی و گردش عامیست از رودخانههای کوچک و بزرگ زیاد و که پلهای خوب داشت عبور نمود و از شهر باران  
 که ششیم کرد و در آنجا عظیم و بیستول از میان آن یکدزد کشتیههای زیاد و دره و خانه کار میکرد و آنرا بسیار طولانی داشت و در آنجا بسیار  
 خانهها و غرنها و این پنجای بسیار تشکند و زراعتها و کلهای بسیار خوب دیده شد و در آنجا شش و آل که در کجهما الیلا میگویند و در  
 کل کرده بود و هر چه چشم کار میکرد زراعت آبادی و رودخانه فراوانی و همه خانه خیابان جنگل کل چین بود و کا و زیاد  
 دیده شد مثل کا و می مارند از آن خلاصه همین طور را ندیم تا عصری از آنجا رسیدیم و آنجا رسیدیم قدری غذا برای  
 من توی کالسه آورد و در خوردم سایرین بیرون رفته نماز خواند و آمدند باز آمدند و بقصبة بزرگی رسیدیم قلعه سختی  
 داشت اسم شهر کوستر است شلیک توپ کردند و آنجا رسیدیم حاکم شهر و جنرال آنجا بجهنور آمدند زن و مرد و  
 جمع بود و مقدری گشت نموده بر اه افتاده رسیدیم باستانا سیدون که بایدرخت پوشیده و نزدیک برلن است همراه  
 لباس سبی پوشیدند باز راه زیادی طی کرده با آبادی اطراف شهر رسیدیم کالسه راه آبن را کاهی روی پل  
 کاهی بالا کاهی پایین میرود نذ و کاهی بر میگردد و اند مثل سبی که و همنه آن دست آدم باشد خیلی جای تعجب بود  
 راه آبن بسیار در هر طرف کشیده شده است و اکنون و کوکو موتیو زیاد و از حد در راه دیده شد کالسه نگار  
 زیاد و امر و با ملاقاتی کرد و خلاصه وارد کار شده پیاده شدیم و اعلم حضرت امیر طور المان که یوم و نواب و لیعهد  
 پسر ایشان و نواب پرنس شارل برادر ایشان و فرزند شتارل پسر برادر امیر طور که فتح متز است و شتا نیز که  
 و کار از خانه و او سلطنت مثل پرنس پوهن زولرن که جوانی است و جنگ المان و فرانسه در سر پرنس شتا  
 شد که فرانسویان را رضی نبودند و شاه اسپانیول شود و پرنس نیز مارک و زیر مشهور معروف و دولت المان  
 و مارشال رون و زیر جنگ و صدر عظم پروس و جنرال مولک که حالا مارشال و سپهسالار و بسیار معروف  
 و مشهور است با سایر چهرهها و صاحب منصبان و فوج خاصه و یونیکانچی سواره نظام و غیره و بهجت زیاد و از حد  
 همه سواره آبن بود و پذیرائی بسیار خوبی کرد و در وقت علیحضرت امیر طور را گرفته سوار کالسه کرد و باز می شده از  
 کوچه و سیعی که طرغین آن همه از درختهای کهن کل سفید و شبته و همه جاسکند فرش و وسیع و اطراف همه خانه  
 بود و که ششیم بهجت زیاد و بود و هر دو میکشیدند و منقسم همه شکار و غنای میکردم با امیر طور و زبان فرانسه حرف میزدیم  
 تا اینجا می رسیدیم و در آنجا ماند و درختها تمام شدند و کوچه وسیعی بود و طرغین عمارت عالی چند مرتبه یک ستونی و دیده شد  
 که تازه میا و کار فتح فرانسه میا زنده و هنوز تمام است یک صورت فرد و یک اول یعنی فرد و یک بزرگ که با  
 صفر و ریخته اند سواره بود و از او می و ریخته که ششیم در سواره عالی است و در هزار نفر شاکر و در آنجا تحقیق میکنند

از ارشال که طرف چپ بود و دست راست از عمارت مخصوص امپراطور که از زمان ولیعهد تا بحال پانجامی نداشتند و بعد از خانه ولیعهد گذشته رسیدیم بمیدانی که دو محض داشت و از هر یک قواره بلند می صحبت و دست راست قصر سلطنتی است که برای مامعین کرده بود و ندانم قصر صحبت بود و پیا و ده شدیم سران قیدی بالباسهای خوب که قراول عمارت بودند نوی اطافنا و قراولان را نوازه که جوانهای بسیار خوب خوشگل لباس بودند و در با پیش خدمتانی و غیره همه بیتاد بود و نواز پلها بالا رفتیم وسط میدان جلو عمارت با عجبی بسیار تشنگانست که اقسام کلها از یاس شیر وانی و غیره کاشته اند و مجسمه سب هم که ده هشت هر یک دست آدمی است با چون ریخته اند امپراطور همه اطافنا را با نشان دادند و پروا و اشکال خوب در این عمارت است من صدر عظم و شاهزاده و غیره را معرفی کردم امپراطور هم سر راه آن شاهزادگان و نوکرهای خودشان را معرفی کرده بودند بعد با ایشان با طاق خلوت رفقه قدری صحبت کردم صدر عظم هم بود امپراطور که رفقه بعد از دقیقه باز نوار کالسکه شده رفتم خانه ایشان تا پایی پله استقبال کردند رفتم نشستم صحبت بعد از چند دقیقه مراجعت کردم امپراطور بهفتاد و شش سال دارند و در این هفتاد و سه سال ما هر دو در کمال بنیه و قوت هستند برین نیز مارک پنجاه و هشت سال مارشال ملک هفتاد و پنج سال نواب ولیعهد چهل و دو سال دارند خلاصه شب جانی رفتم شهر برلن با چراغ کار و روشن است چراغ اینجا پیش از نظر است مقابل عمارت تا انظر میدان عمارت موزه برلن است یک طرف هم کلیسا و طرف دیگر عمارت جبهه خانه است وسط میدان سکوی است از اطراف پله دارد و مجسمه فردریش که را سواره از چون ریخته اند بر روی عمارت برلن رنگ خاکستری مالیده اند قدری شهر را از جلوه انداخته است بر خلاف بصر که عمارات با انواع رنگها ملون است و در خانه که از کنار شهر میگذرد و اسبش بهر است شعله از آن چهار وسط شهر میگذرد و اما کم عرض و بیش هم بسیار بد است خلاصه امروز بهشتا و فرسنگ راه را در یازده ساعت که کمتر طی کردیم

### روز پنجشنبه بیست و ششم

امروز رفتم بشهر پیتاد که خارج برلن است سوار کالسکه شده از همان دروازه که کوچه که روز قبل وارد شدیم خیابانهای زیبا و دهنهای قوی جنگلی خانهای خوب بلو خانها با عجمای کل کاری بسیار تشنگانست و مضامین فواره دار و روشن و منو و ده ریم بکار کالسکه بخار نشسته را ندیم نیم ساعت راه طی شد رسیدیم باین شهر که چکی است چهل و دو هزار نفر صحبت دارد و اغلب نظامی هستند حاکم شهر و غیره آمدند پیا و ده شدیم رو و خانه عظمی هم وارد که استنش اول است سوار کالسکه اسبی شده از خانهای شهری و غیره گذشته داخل خیابانها شدیم وضع خیابانها و باغها و غیره شبیه باغات روسیه عماراتی که در ویجی پیتاد و دیگر می سانسوی است هر دو در خانه ای فردریش که پیر است منزل ولیعهد در پیتاد است با کالسکه رفتم و دم عمارت منزل نبودند را ندیم برای گردش از خیابانهای خوب و اینجا می خوب که ششم باغات اینجا جنگلی بزرگ است مثل باغندان امروز چون روز گذشته است کل مردم در گردش و جمعیت زیاد و در





خیا با آنها بود و در سیدیم بقوار نه بزرگی که تیره آب آن بحیث مجسمهای مرمی بسیار خوب کار قدیم و در باغها و چمنها  
 زیاد بود و خلاصه این قناره ارجح است و بنا است منبعش را با اسباب بخار تعبیه کرده اند که بزرگوار آب بالا سر و  
 از حمام مردم قدیمی مانع از تماشا بود و کل مایه شهر وانی زیاد بود و میل و هزار و ستان در دستان بخار انداخته خوش عالمی است  
 بعد رفتم بجان مقابل این قناره انتهایی آن حوض دیگر بود و قناره آنهم بلندی حجت اما نه باین ارتفاع بعد سوار کالک  
 شده رفتم به عمارت مائوسی و دیدن ملکه قدیم یعنی زن پادشاه سابق پروس که برادر امپراطور حالیه بوده است پیش از تاج  
 وایشکیساکاسی باشی ملکه و غیره جلوس انداخته با طاق ملکه بر تخت دوم اطاق انداخته زن است سن بقا و سال بیشتر عمرش میرو  
 روی سندی نشسته حجت شد بعد برو خسته کشیدیم این عمارت مخصوص فروریگ کبیر است اطاق که همانجا مرده است  
 دیده شد سندی که روی آن فوت شده میر تحریر ساعت مجلسی سایر اسباب فروریگ همه اینجا بود و چیزهای حتم  
 روی سندی انداخته بودند و حضرت بک ساعت بعد از فوت در روی هر دقیقه بود و همان طور مانده است که دیگر  
 تا بحال کوک نکرده اند پرومهای اشکال بسیار خوب داشت که اشمان زمان مانده است گفتند وقتی که ناپلیون اول  
 این شهر را فتح کرده باهوت روی میر فروریگ را پاره کرده بود و همان طور پاره را نگاه داشته اند اطاقهای خوب و پشت  
 از آثار قدیم زیاد بود و بعد پائین آمدیم جلوس عمارت عثمانی بلندی است در روی تپه باغهای بسیار خوب و حوضهای کوچک  
 دار و از بلندی مجسمها قرار داده اند که از بهین آنها آب بچش میریزد چشم انداز این عثمانی و بلندی در عالم نظیر ندارد  
 و آن قناره بزرگ محاذی این چشم انداز است خلاصه قناره و باغها و خیا با نهایی خوب زیاد بود و قدری که چشم  
 بعد سوار کالک شده را ندیم و محلی آسیاب خراپه دیده شد از عهد فروریگ کبیر مانده است و تاریخی و امر معلوم شد  
 وقتی که فروریگ خسته بود اینجا بساز و هر چه کرده بود آسیاب را از صاعش بجزر که باغ ناقص نباشد باقی نباشد  
 بود و نشان عمارت این آسیاب را همان طور نگاه داشته اند بعد رفتم بجزر خانه و مار بختان از آجر و شیشه و غیره ساخته اند اما  
 رفتم همه کلهها و درختها را از حال لایرون آورده بودند جلوس نارختان باغچه و حوض و مهتابی است مجسمهای مرمی بسیار خوب  
 و باغهای خیلی قشنگ دار و از اینجا پل زیاری است که مرتبه مرتبه باغ است بسیار خوب ساخته اند قدری کشته بعد  
 سوار کالک شده را ندیم برای عمارت و ویلاقی زن پرس شارل که خواهر ملکه پروس یعنی زن امپراطور و مادر فروریگ  
 شارل است حیاط بسیار قشنگی داشت از اشکال سنگی و حجاری قدیم مصر و شام و غیزا و موصل و غیره مجسمهای مختلف  
 مثل کین با یک سر کفت و دست شکل حیوانات و انسان بزرگ و کوچک ناقص و تمام همه نوعی جمع نموده و بدو بار و بطور  
 قشنگی نصب کرده اند معلوم بود که پرس شارل و زنش عالم و با سلیقه هستند خلاصه باغهای خیلی خوب قناره چمن و غیر  
 داشت بالا رفته قدری و اطاق نشسته زن پرس شارل خیلی عذر خواهی و اظهار تامل میکرد و اینکه دیر خبر شده است  
 و میخواست تکرار کرده بود و که شما امروز نمی آید کجای آورد اسم خود را اینجا شویم زن سندی است بعد برخواست سوار

کالسه شدم و منزل زن فرود یک شارل هم رفیقم خانه بود و شبان فرود یک شارل و مجسمه مرال نه خوابیده با لای  
 سحر بود بسیار خوب ساخته بودند و زانیم از جامی خوب گذشته رسیدیم یک قصر کوچک بسیار خوش و نمکی که مال امپراطور بای  
 قشاک چشم انداز خوبی بود و خانه عظیمی داشت بعد رفیقم یکا لسه بخار نشسته زانیم برای شهر درین راه و مردم باری  
 خوبی را آورده بودند چادر پوش قلندری درست کرده و ورجا و کالسه و اسب قشوائی ساخته اطفال مردم سوار را  
 اسبها و کالسه کشا شده بودند چادر متصل سرعت چرخ میخورد کالسه و اسبها و آ و هما هم و در میزدند خلاصه دار و منزل  
 شدیم شب را و عمارت منزل ما امپراطور شام مخصوصی دادند شاهزادای ما شاهزادای پرورش صدر عظیم پرش  
 بیزارک مارشال ملک مارشال ردون و غیره همه بودند مارشال وراکل هم بود با و قدری صحبت کردم و دو کتا  
 بسیار پیری است و دو سال دارد و مارشال است و جنگهای با پیون اقول همه جا بوده است خلاصه بعد از شام رفتیم  
 تاشا خانه تاشا خانیج مرتبه خوبی است بقدر تاشا خانه میشل نظر است جمیعت زیاده بود و بازی میشل با و خوب  
 رقصیدند و خاصه با اسبهای غیب داشتند من و امپراطور به سن رفته قدری کشته بعد از دیدیم بازی را و دو و قدری  
 پردای خوب نشان دادند پرش شارل بزرگ امپراطور هم بودند بعد از شام رفیقم منزل مخبرالدوله روزیکه از بطرا دیدیم پنج  
 مانده است برای آمدن پیش بیطر خواهد

### روز ششم ریح الشانی

بعد از نماز سفرای خارجه آمدند حضور ایلی فرانسه نیامده بود و چون سیوطی استغفار و خجسته نام نه داشته است  
 رفتیم با طاق و دیگر صفرا را یکی یکی احوال پرسی کردم بعد پرش بیزارک اندیشی با و صحبت شد بعد مارشال و  
 وزیر جنگ بعد مارشال ملک آمده قدری صحبت شد بر خاسته تغییر لباس و او سوار کالسه شده رفیقم باغ وحش امروز  
 بهم روز عید و یکسان بود و جمیع اهل شهر در حرکت بودند صحبت زیاد کالسه بسیار در راه و طرفین راه بود و سوزیکان هم  
 در باغ میزدند و یا چهای زیاد و اقسام مرغهای آبی در و یا چها بودند بعد یکتنگ قشماهای بزرگ دیده شد که هر نوع  
 حیوانی را در قفس طلحه که داشته بودند انواع مرغهای شکاری از قرقا قوش و کوندور که مرغ شکاری معروف بزرگ است  
 و از نیکی دنیای آوردند یک بنت از آن بود حیوان خوبی است رنگ سیاه تیره دارد و بسیار مرغ نمایی است اما چکش  
 مثل تر آتش تیز نیست از جنس لاش خواست و یک اقسام در نای افریق و هند و نیکی دنیا و غیره بود خیلی درشت  
 و خوش شکل تر از دماغی ستغاری ایران انواع طیوری که در عالم جسم تیرسد همه در آنجا موجود بود و خوشنمی آید  
 آنچه اشکالی که در کتابها دیده بودم و در اینجا دیدم بعد و جنس را از آن قشماهای حیوانات و زنده شدیم انواع سباع  
 که تصور نمی آید بود شیر بایل و از افریق که خبر در کتاب ندیده بودم بسیار عظیم الجثه و مویب یال سیاه بسیار ضخیم و کشته  
 سرش بقدر سرش بلکه بزرگ تر چشمهای دریده خیل صیب بدن خوش شکل مثل مجل شیر بایل کشت بلند کرد بلند میشد

گوشت بکیر و سگ چهار نوع قدش بود که شتهار روی تراوه که داشته میکشیدند و میباید و نایب نعل که بدان منظور و خانه  
 خانه جای حیوانات است و روی و از آنکه تخم که باز بکیر بلند میکنند آن طرف و مثل کر و ش حیوانات است در آنکه بلند میکنند  
 حیوان تا به سمت سر و دوز این و در آنرا نداشتن طاق را تمیز میکنند زمین طاق را با تخم فرش کرده اند بسیار تمیز می  
 نمیتوانند نزدیک این حیوانات بروند و گوشت را هم از سوراخ پنجه میبندند خلاصه مایل بودم بدقیق متاشای این شیر را  
 ولی از هجوم مردم تا شایع ممکن نبود و بعد چند بهر بسیار بزرگ و دیدم از بهر های بس و افریق و دینک سیاه هم دیده شد  
 از افریق که خیلی غریب و عجیب بود و شیر های و بکیر هم بودند یک شیر بال داری بود خیلی بزرگ اما هنوز یا لش تنه  
 آن و شیر ولی نشده بود و شیر او هم بود که چند بچه شیر ها را نجات داده و بچهایش بزرگ شده بودند دینک زرد و یوز های  
 مختلف کفار های عجیب الخلقه افریق که صدای غریب میکردند خلاصه قصه های مستعد و دیدم که در هر یک انواع حیوانات  
 بود و سیمونهای مختلف و غیره و خیلی بود یکی بسیار بزرگ که از سبزه آوره بودند و یکی از افریق فیل افریق بسیار تفاوت  
 با فیل میداشت که ششایش خیلی بزرگتر و پهن تر بود و سه زرافه بود و بزرگ بود که راست بدنش خط و بسیار شبیه  
 است به زرافه بود که کاهیش و شنی افریق و یکی و نیاست مستعد بود و بزرگ و کوچک کاه و میش تبت بود و از طرفش  
 آنقدر پشتم بود که بزرگترین میکشید بسیار عجیب بود و لا که حیوانات با این شتر و کاه و دوز قالی و غیره و بسیار میزدند  
 قومی باغهای وسیع بود و درش مجرب با نوع ارفالی و بزرگ و آبی بود و از بند و افریق مثل ارفالی دیده شد بقدر آب  
 با شاخهای بلند ضخیم تیر که هیچ شباهتی با ارفالیهای ایران نداشت انواع خوک و گراز حیوانات عجیب دیگر هم آنقدر  
 در آنجا بود که بحساب نمی آید هر نوع حیوانی که در هند تسلیم بوده و در آنجا جمع نموده اند در کمال نظافت و پاکیزگی خود  
 هر یک را سپیدند انواع طوطیها و طاووس و قرقا و لهما طوطی است الهی که بسیار شکست بود انواع مرغهای خوش رنگ  
 و رفتنی بسیار بزرگ مشغول پرواز و بازی بودند خلاصه همه رئیس این باغ وحش که مر و فاضل عالی است حکیم بود و بیوس  
 است بعد بر گشتیم منزل بعد از دقیقه چند کالسه که حاضر کردند و بعضی که چای شکر کرد و شکر ویم یک جانی بنظر آمد که مرغ  
 است پیاده شده رفتم دیدیم قبرستان است اما با صفا بود و زنهای وایه با اطفال کوچک خیلی بودند و در جمع شدند  
 بعد سوار شده رفتم میدانی تدور رسیدیم که دور آن عمارت و در وسط باغچهای خوب داشت پیاده شده  
 قدری هم آنجا گشتیم بعد سوار شده دیدیم منزل هماندار که جبال بوین است محسمان از ناپلیون  
 هم بوده است و ایام اسیری و حبس و هماندار سلطان روم در پریس

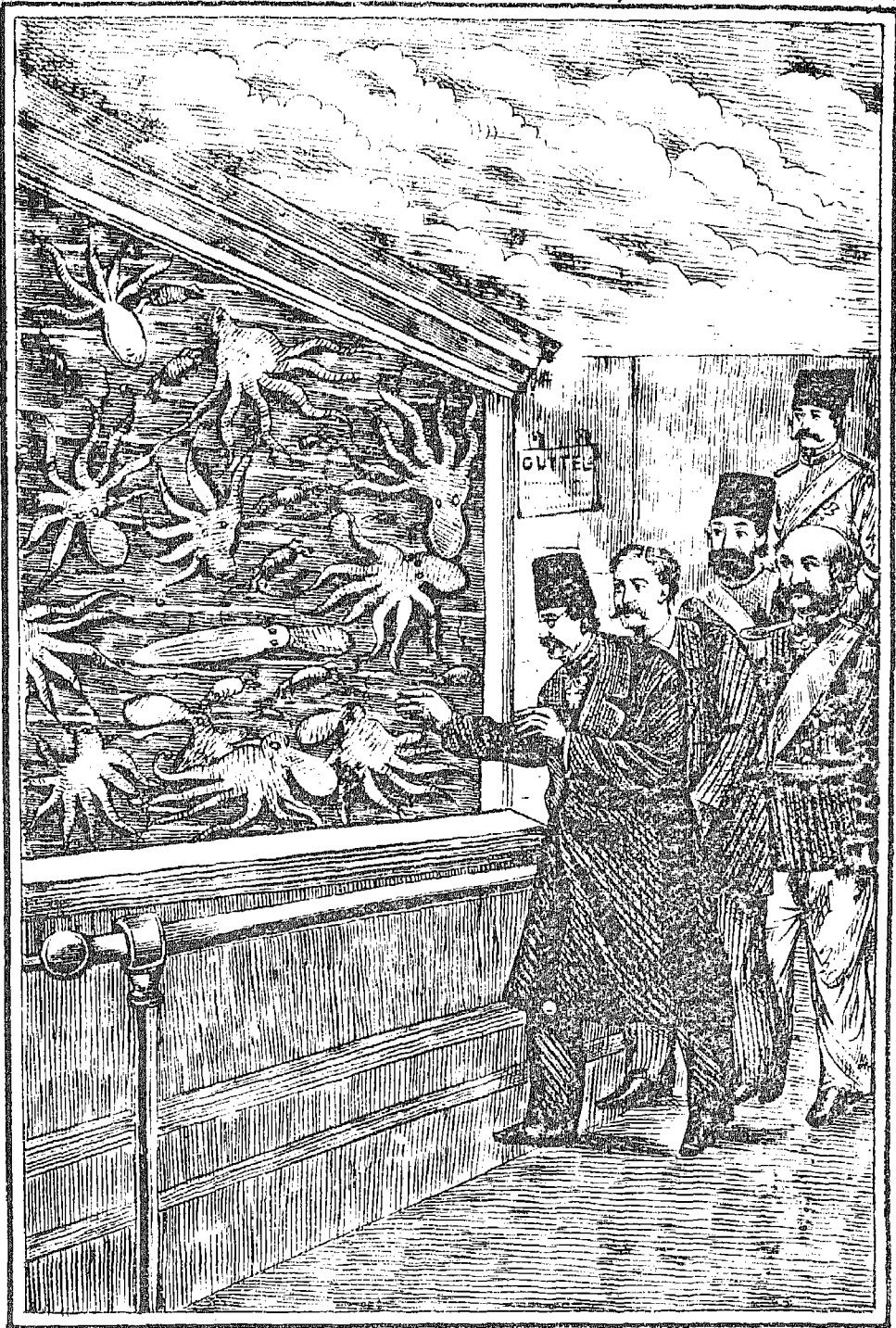
### روز هفتم بیع الشانی

امروز میخوایم برویم با کوار یوم یعنی جانی که حیوانات و نباتات دریا را بجهت تماشای نگاه میدارند صبح برخاسته  
 رفتم دیدن امپراطریس که تاشا که آمده است امپراطور چون ناخوشند ملاقات نمیشوند رفتم طاق امپراطریس









و پرنس نیز مارک و مارشال رون و مارشال ملک و غیره همه بودند و نیز کچان غیر و نداین عمارت فوّه فی  
 عمارت بسیار خوبی است پروهای اشکال بسیار خوب و تالار و احاطه های عالی و در بعد از شام پائین آمده  
 شب را رفیقیم تنها شاه شاهر تاشا خانه که چکی است چهار مرتبه وار و ولیعهد و صدر اعظم و غیره بودند و در  
 اثر نزدیک برس بودیم باندی خوب و در آورده اند پرده آخری شبیه عمارت و باغ و سبایل و تاج که آری بهین  
 امپراطور بود و شبیه امپراطور و همه سواران و مارشال ملک و پرنس نیز مارک را با تاجان لباسها آورده  
 بودند بسیار خوب پرده بود یعنی تصویر نبود و اشخاصی بودند که شبیه شده بودند بحدی تا تمام آدمی منزل

### روز هفتم ربیع الثانی

امروز باید بریم میدان شوق نهار خورده سواره کالکسکه شدیم صدر اعظم شاهزادای و غیره همه بودند رفیقیم  
 آخر شهر جمعیت زیادی هم بود میدان شوق چمن خوبی بود از کالکسکه وارد سوار اسپ جسام است طعنه شیک  
 امپراطیس و زوج و ولیعهد و غیره هم بودند امپراطور سوار ناخشنده افواج و سواره قریب هجده هزار نفر  
 بودند با جنگی از صفوف قشون رو شدیم ولیعهد و همه صاحب منصبان و پرنس و دیگران که سوار قشون و مرد  
 بلند قامت پیری است و در یک شاد دل و غیره همه بودند بعد از شام قشون و فیلده کرده سواره پیاده و توپخانه با  
 لباس اسلحه خوب از حضور گذشتند بعد از تمام سان سوار کالکسکه شده رفیقیم منزل شب ما منزل امپراطیس استام محو  
 بودیم رفیقیم همه بودند شام خورد و رفیقیم منزل و از منزل تاشا خانه مشب تاشا خانه بزرگ کالابو همه زنهای لباسهای  
 خوب و مرد و بالباس رسمی بودند و امپراطیس و سایر زنهای و صدر اعظم و شاهزادای پرنس شاهزادای مادر بزرگ تاشا  
 سن نشستم خیلی گرم بود و پردای خوب و در آورده و در قصه های خوب کردند بعد از و ه که که قدری و را لا  
 بزرگ گشته و صحبت کردیم بعد رفیقیم بازن نزدیک سن پرده آخری شبیه پادشاه موصل بود که بعد از  
 مغلوب شدن از دشمن خود را با همه اسباب و عیال آتش زد بسیار با تاشا پرده بود و بعد از آن آدمی منزل  
 امروز هنگام مراجعت از میدان شوق به ارسلان یعنی جبه خانه رفیقیم در طبقه پائین نمونه توپخانه که از شهر  
 و اطریس گرفته بودند با توپهای قدیم همه را چیده بودند و وسط حیاط جبه خانه شکل شیر بسیار بزرگی از چوکن  
 بو این شهر را دولت و انارک بیا و کارایکه ایالت هولستن را از المان گرفته در هولستن ریخته و گذاشته  
 بود و بعد از آنکه پروسما ایالتین شلزدیک و هولستن را فتح کرده این شیر را آورده اینجا گذاشته اند بقدر  
 یک کوه است خلاصه رفیقیم طبقه بالا جای بسیار وسیعی بود و تفنگ زیاد و چیده بودند از هر نمونه اسلحه قدیم  
 و جدید و غیره اینجا بسیار بود و خبری که مستحفظ جیا خانه است مردی بلند بالا و آسمش تره است  
 زبان فرانسه را هم خوب میزند و دست چپش را در جنت که دولت که همین جنت آخری بود و کلاه فرسها

برده است خلاصه در این شهر صدای کاسکه از شب الی صبح و از صبح الی شب قطع نمیشود و یک شب هم طول و مبه چیان با مشعلها آمدند بای عمارت مشق کردند

### روز پنجم ربيع الثاني

صبح سوار کاسکه بخار شده رفیقیم به پشدام همه طرین بود و ند بجز اعتضاد السلطنة که شهر مانده سیم  
تکراف را با طهران وصل نموده حرف میزدند شان اکل نوار مکتل بالماس را با حایل زرد و غیره  
امپراطور بتوسط جنرال یونین هما نذر برای ما فرستادند خلاصه رفیقیم به پشدام پیاده شد  
یکسرفیقیم بالای عمارت امپراطرین زوجه ولیعهد و غیره بودند قشون ساخلوی اینجا را امر و رسان  
مید بیند همه قشون در میدان پای قصر حاضر بودند بعد از مشق ولیعهد و غیره آمدند بالا بخار  
حاضر کرده بودند چون من ششها نداشتم از ولیعهد عذر خواهی کرده سوار کاسکه شده به یکسرفیق  
رفیقیم بنا رجستان تالار بسیار خوب بار و حی داشت خیلی روشن سقفش قدری از مرمر بود مثل ماه  
ساخته بودند پرده های اشکال مجسمهای مرمر اطاقهای با سیاب خیلی خوب داشت از بنا های فرد  
ریکاست باز سوار کاسکه شده رفیقیم کردش نزدیک فواره بزرگ پیاده شده قدری در یکجا  
منشسته تماشا می فواره را کردم بعد از سوار شده کردش کردیم در توی باغ عمارت خیلی فتنکی است  
موسوم بقصر شارلوت که محل نشین حکیم همبلیت معروف بوده که ده سال قبل ازین مرده است  
مهمانی بنر فواره و حوض آب و اطاقهای که یک پر سیاب داشت مثل موزه نگاه داشته بودند نشین  
داشت فرانسه نمایند است در سرلیقه عمارت شعبیه آجوبی بسیار مقبولی از چون ریخته بودند خلاصه سوار شد  
باز بنا رجستان رفته نماز کردم نزدیک بقصر سوار شده رفیقیم برای دعوت شام امپراطور بقصر بابل بر یک  
خیلی راه بود از پل طولانی رودخانه تا ول که شهر پشدام را از این عمارت سوار کرده و از جای های با صفا  
و خیا باغهای خوب گذشته تا رسیدیم بدر قصر امپراطرین ولیعهد پرنس نیر مارک مارشال رهون شاهان و  
پروس شاهان و دای ما و غیره شاهان و خانها همه بودند عمارت قصر بسیار خوبی است از بنا های هر طرف  
حالیه است حوضهای خوب چشم انداز چین و کلکارهای بسیار خوب وار و شام خوردیم صحبت شد بعد  
از شام پیاده رفیقیم در چین کردش کردیم فواره بسیار بلند بزرگی از توی رودخانه میجد خیلی تماشا وار و  
امپراطرین با ولیعهد سوار کاسکه بودند ولیعهد با این آمده قدری پیاده گشتیم بعد با امپراطرین کاسکه  
نشسته رفیقیم به قصر ولیعهد و سایرین هم پیاده آمدند اینجا پیاده شده سن و ولیعهد سوار کاسکه شده رفیقیم  
برای مقبره فردریش کیر باز همان پل رودخانه گذشته داخل شهر پشدام شده تا رسیدیم بدر مقبره کلیسا

مانند جانی بودیم قیامی که از فرانسو و غیره گرفته بودند اینجا بود و دو صندوق فروخته بود یکی از پدر فروری و دیگری از  
خوش قدری ایستاده مراجعت کردیم باز رفیق جهان نارنجستان مدتی هم اینجا گذشت و لیعهد رفتند عمارت خودشان که در آنجا  
کرده بودند بعد ما هم رفیق عمارت خوبی است همه سفر و زندها و شاهرا و ناو غیوه بودند باغ مقابل را بر یکسای محله طاعت  
کرده بودند خانه آبرنگی میخواست خیلی خوب بود ولی اکثریانی نبود و نشان که بزوجه و لیعهد داده بودیم با هم از نو  
بعد امپراطریس باز دوست ما را گرفته بودند پائین قدری نشسته و کشته بعد رفیق با طاق طولانی که بوده بود یعنی یک  
نیز اسباب خوراک زیاد و چیده بودند میهمانها از زن و مرد همه سر میز نشسته صرف ماکولات شد بعد  
با لیعهد و غیره و واع کرده رفیقیم براه این یک تالار خوبی اینجا دیده شد که از عهد فروری یک ساخته شده  
و تمام آنرا صدف و گوش ماهی نصب کرده اند بطرز بسیار قشنگ بعد کاس که را را اندر رسیدیم به کار عجب کار  
بزرگی است چهلپایزغ زیادی داشت همه را از آهن و بلور ساخته اند سوار کاس که ایستاده رفیقیم منزل

### روز و هفتم بیج السانی

صبح بعد از نماز رفیقیم بیارلنت یعنی دارالشوری المان که در شهر شهر بود و درجه نشسته و کلامی المان  
بقدر صد نفری بودند باقی صد لیجیا خالی بود و پرسش نیز مارک هم در جای خود دست راست زیر دست کرسی  
رئیس دارالشوری نشسته بود اسم رئیس دارالشوری سمون است نایب وزیر جنگ زیر دست پرسش نیز  
مارک ایستاده و با و کلا حرف میزد و از طرف دولت ایراد و کلا را در یکا هادی اکول و کاوه و روس و میکرو و  
مفصلی میکرو این اکول و کاوه مدرسه جوانان نجیب و پسر صاحب منصبان زنده و مرده است که در  
پتندام است صاحب منصبان خوب پروس از این مدرسه بیرون می آیند و و لیعهد هم در این مدرسه تربیت  
شده اند یک روز هم و لیعهد این نشان که داند از او جلع عمارت آورده شش کردند بقصد نفر شاگرد هستند چون حج  
زیاد و از دولت راضی نیست اما پرسش نیز مارک پیش خواهد بود خلاصه زود بر خاسته رفیقیم خانه پرسش نیز مارک  
باز دید و حاضر شده استقبال کرد خانه که چاک ساده دارد و زوجه و دختر ایشان و مطلق نشسته بودند خلاصه  
خیلی صحبت شد بعد بر خاسته رفیقیم زوجه که مقابل عمارت ما بود رئیس سوز که شخصی مسن و همش لپسی نویسن است  
آمد و رویدار می پاره عمارت اشکال و مجالس بسیار خوب از قدیم روی گنج کشیده اند از دیوار بالا رفته گشتیم  
از دحامی بود مجسمه های کوچکی که چاک و وزیر زن که همه را از روی کار استخوان روم و غیره تقلید کرده اند اینجا زود  
بود اسبابهای دیگر هم از چینی و باور و عاج و کهر با چوب و غیره بود و قدری گشته رفیقیم منزل قدری  
نشسته بعد بخت و واع رفیقیم بدین امپراطور زوجه امپراطور اینجا بود و امر فرود کنار رود درن پرسش نیز مارک  
پسر خودی امپراطور که رئیس کل گشتیم میای جکی المان بود و فوت شده و جسدش مثل امپراطور بیسم

مروه است باین واسطه امشب مجلس مهمانی سازو آواز موقوف شد خلاصه امیراطور هم آمده نشسته صحبت شد یک کلدان چینی زوجه امیراطور برسم هدیه ها و از بعد با کوار یوم رفته قدری کشتیم آن حیوان تپل را امروز بدقت دیدم و در ششما و و ناخن بلند مثل عقاب دارد و دریا تخته ناخن بهر جا که بند شد مشکل است

## روز یازدهم ریح الثانی

پیشو در قیام منزل

باید برویم بشهر کلون و دیسبا و صبح زود برخاستم باوشندیدی جمعی آمده هوا پر و سر و بود رخت پوشیده نظر آمدن و لی بعد شدیم تا ایشان آمدند سوار کالسکه شده رانده در شهر بکار رسیدیم سوار کالسکه بخارج شده خدا حافظ کرده رانیدیم هر قدر خواستیم نجات نمیکنند هر وقت چشمم گرم میشد بیست استایسون میرسیدیم و مقال میشد لابد برخواستن رخت پوشیده مستعد میشدم تا حاکم قلان شهر یا قلان متسلحه بتوسط معتمد الملکات بجنهور آمده میرفت میرزا ملکم خان و برلین مانده که قرار نامه خرید قشک را با دولت پروس ببندد خلاصه باز وضع صحرا و چین و اشجار و جنگل کاج و کلها و در و خانه و آب و دی و مات و شهر نامه جا همان طور است که در و در و برلین و دیده بودیم از شهر مانور که بسیار قشک است و بعد از شهر و قلعه و دست فانی که شتم بسیار جای قشک بود اینجا قدری کوه و تپه های بلند دیده شد از و خانه های متعدد و هم عبور نمودیم که یکی از آنها خیلی عظیم بود و یک ساعت بعروب ماند و رسیدیم بکارخانه کروپ سیوکروپ خوش سواره آهن آمده بود شخص پیر بلند قد لاغری است تمام این کارخانه را خوش بمرور ساخته است توپ گل و دول را از اینجا میدهند انواع توپها از توپ بزرگ قلعه و توپ کشتی و توپ جنگ محرابی و همچنین ساخته میشود و دستگاه و کارخانه های بخار مثل یک شهر عظیمی است پانزده هزار نفر عمله دارد که بجهت همه خانه و زمین ساخته چسب و فرو میدهند بعد از وضع مخارج سالی هشتصد هزار تومان نقد و حمل خود است خلاصه بکارخانه چکش بخار فتم چکشهای غریبی است مثل که و بار و در بخار با بخاره توپ میخورد و بر ترکیب که بخار است از او درست میکنند و قندیکه چکش بتوپ میخورد و زمین کارخانه صد میکرو و میلرید چیز غریبی بود و همه کارخانه ها کشته بعضی توپهای بزرگ و کوچک را انداختند بعد رفتیم بخانه که معین کرده بودند اینجا شام خوردیم شام خوبی دادند و رختی و در نما بستان خانه دیده شد که برک آن دو ذرع و نیم طول و نیم ذرع عرض داشت چکش بخار با وجود خاصه زیاد باین اطاق زمین اینجا را مثل یک کام زلزله بجرکت می آورد و یک توپ تیرشش پوند بسیار اعلی سیوکروپ با تمام اسباب با پیشکش کرده بعد رفتیم برآه آهن شب بود و خوابیدم خوابم در دو ساعت راه بود و تا شام کلون یک دفعه از خواب جسته صدی سوزیکان و قال و مقال شنیدم معلوم شد که بشهر رسیدیم حکام اینجا میخواستند بجنهور بیایند رخت پوشیده ایستادیم حکام آمدند بالا بعد رفتیم باین نظامشناز دیده بعد سوار

کالسه شده داخل شهر شدیم جمعیت زیاد بود و شهر قشنگ بنظر آمد کلیسای بلند و شرفه بزرگی وار و مسکونی  
اول کلیسای اروپا است رفتم همان خانه عمارت باروی بود و آنجا منزل کردیم بعد از ناهار ساعتی باز خواستیم

### روز دوازدهم ربیع الثانی

بعد از ظهر بیدار رفتم بشهر و بسیار صبح از خواب برخاستم و نماز خواندم و سوار کالسه شدم و رفتم باغ نباتات  
و وحش که نزدیک شهر هستند مستهلین شهر پول داده این دو باغ را برای تفریح خودشان و مردم کابل را  
میکنند از پای کلیسای بزرگ که ششم بسیار کلیسای عظیمی است چهار صد سال بیشتر است اینجا را بنا کرده تا امروز  
مشغول ساختن هستند و هنوز هم ناقص و منتهیما برپاست در یک ضلع آن بنای بسیار عالی است میانش بنشینم  
دورتر را دیدم کنبه های محوطی زیاد دارد و القدر خلل و فرج دارد و بلند و بزرگ است که کلاغ زیادی اینجا  
آشیانه ساخته است از آنجا که ششیر مل آسبی بسیار طولانی که بر روی رودخانه ران بود دیده شد و خانه آردو  
شهر میگذرد و بیشتر آبادی شهر طرفی بود که ما منزل کرده بودیم خلاصه رفتم نباتات عمارتی داشت جلوان باغچها  
خوب و حوض فواره وار و چین بود و لوله کم استیک را که بسته بودند قوی آب مثل میچ خید و آب از هوش  
با طرف چین میریخت بعضی هم دوله بود مثل آتش بازی چرخ خورد و آب میپاشید خلاصه داخل طاق و تالار  
نباتات شد بعضی گلها و درختهای خرمای و غیره دیدیم از آنجا که فخرخانه کوچکی که برای بند را داده و نباتات  
افریق و یمنی و نیا و هند را در آنجا تربیت داده بودند رفتم درخت بن داشت که در کهای بزرگ دارد  
یک درختی دیده شد برکش کم عرض اما پنج زرع طول داشت بیرون آمده دشتیم بای خانه کوچک بود  
مثل برلن بای را پشت بلور قرار داده بودند تماشا کرده بیرون آمده قدری نشستیم مردم از پشت شیشها  
زیاد تماشا میکردند و بسیار سر و بود و باران هم کاهی می آمد کل سرخ تازه خنجر کرده بود خلاصه رفتم باغچها  
بسیار قشنگ و عالی بود آنچه حیوان از شیرمال و ارد و پلنگ سیاه و غیره در باغ بران دیده بودم آنجا هم بود  
که مرغهای کوچک خوشکالوان کم داشت اما مرغهای بزرگ عجیب و غریب خوش رنگ بسیار بود و که هیچ  
در برلن دیده نشده بود و بزرگتر از کاج و از خیار ملوک که مرغی بسیار قشنگ است انواع بوقلمون که تاج  
دار و خوش رنگ و عجیب بودند بسیار بود و کوندور بود و دشت مرغ بود و بسیاری شتر مرغ و دشت خیل عجیب  
داشت خرساهای سیاه بزرگ خرساهای سفید شمال مثل برف اسبهای کوچک کینه شتر سفید نری بود  
که مست شده بود خیلی عجیب است که شتر و استبان مست شود و یک کاه و گومان و از هندی بود که  
همه چیزش از شاخ و غیره بکاوای درشت چاق میماند اما بندر کوسفند بود یک نوع مرغ ارغالی دیده شد  
که از مارک آورده بودند و سر و زنگ بدن و شاخش بقوچهای بدایران میماند اما بایل سینه اش موسی زر



خیلی دراز بود و از آنو بیابان رستهایش بهم همه یال و مویای بسیار و بخت داشت خلاصه اقسام طایفه و بخت  
 بود که آدم حیرت میکرد برای جای ارغالی و شکار که مصنوعی ساخته بودند با چشما می آید جاری گشتن  
 و کلهما روی تخت سنگمار و دیده بود خیلی عجیب خلاصه سوار کالسه کشیده رانده از روی پل گذشتیم و در راه  
 داشت یکی بخت کالسه اسبی دیگری کالسه بخار که میان این دو راه شکله آهنی حد فاصل است طول پل  
 باید هزار قدم باشد همه از آن است و در آن بسیار عظیم و عریض و صاف و با صفاست کشتی بخار بزرگ  
 در آن کار میکند محض تماشا با نظرف شهر رفته و باره از روی جبری معادوت بکلون نموده باز آنجا  
 گنبد و کلهمای بزرگ گذاشتیم و کالین خیلی خوب داشت خانهای بسیار عالی مردمان متمول جلای  
 رفیقیم کالسه نشسته حکیم الماکت و مسیو لمسون هر دو امر و در بلندن رفتند همه جا از صحراهای خوب  
 آبا و پرزراعت و پرورخت و جنگل گذاشته تا رسیدیم بشهر بون کالسه ایستادیم و پیش فوج سواره  
 هوسار مخصوص امپراطور پیاده ایستاده بودند سرگردان این سواره پرسش و س برادر ایچی المان که  
 در پطر بود و بحضور آمده مارشال پیر معتبری هم بود که از خدمت معاف شده و در این شهر توقف دارد  
 اسمش هر واریستن فلسد بشهر گوبالش رسیدیم کالسه ایستادیم و حاکم آنجا و غیره بحضور آمدند از جمله  
 آنجا توپ انداختند شهر بزرگی است از پل رودخانه زن گذشتیم بخار و در آن کم عرض میشد و در آن  
 آن کوه است کنار رودخانه همه و قصبه و زراعت انکور و درخت کلباس و غیره بود و کلباسها  
 هم رسیده و پیر بار بود هر تاک را بیک چوب قطور بسته اند تمام کوه و زمین تا کستان است شش شهر  
 زن از همین انکور ما علی می آید طرفین رودخانه راه آهن و متصل کالسه بخار و در حرکت است راه کالسه  
 خراوه و پیاده رو هم هست خیلی پاینده و بیشتر تمام زمین کستان است و همه کوهها و صحراها انکور و درخت  
 میوه و باغهای گلکاری و خیابان و باندک مسافت شهر قصبه است آدم حیرت میکند و از تماشا  
 سیر نمیشود و تک تک قصرهای خوب و کوشکهای بزرگ و کوچه از روی سلیقه با کمال قشنگی و کتا  
 رودخانه و بالای کوهها که مشرف بر رودخانه است ساخته اند مثل هشت بعضی آثار قلعه خرابها  
 قدیم در کوهها و کنار رودخانه دیده شد و کالسههای بخار و عمارات و سبزه ها و کلهمای طبیعی  
 و مصنوعی آدم را و اله میسیر و ناچند فرسنگ راه شبیه باؤل و و چاک کلبان و رودخانه سبزه  
 رود بعضی اوقات راه کالسه از روی پشت بام خانها و کوچههای دما میگذشت خلاصه  
 نمی آید بعد از طی مسافت بسیار رفته و کوهها تمام شد و رودخانه طرف دست راست افتاد  
 و ما کم کم از رودخانه دور شدیم و بطرفه و مسیو در فته تا رسیدیم بشهر جمعیت زیادی از بزرگواران بودند

شهر آب گرم معدنی دارد و از غرب بهم زیاده از اطراف می آیند با صدرا غلظت و جزال قوی کالسکه نشسته را ندیم تا رسیدیم  
به نرنگ که عمارت ده لتی بود و منزل مادر و وسط است سایرین در فوق عمارت تا منزل دارد بخیر طاق را و  
بکوچه و میدا نکاهی است که یک کلیسای بسیار مرتفعی دارد و سر کلیسا که سر ساعت باشد بسیار تیز و بلند است  
چهار بنای سرتیز و بیکر هم در چهار ضلع کلیسا است خلاصه شب را موزیکان زدند جمعی تیز و یادی شدند  
در سوارخانه های جلوه کلیسا چراغ الکتریسیته و بنکال روشن کردند باطلو لمبه فواره بسیار بزرگی جلوه کلیسا اینجا  
نمودند بسیار بلند و صحت و از رنگ و شیشه رنگ خوش آیند و فواره بهر سیدامروزه نظر آقای ایلچی ایران معتمد  
پاپس با میرزا احمد پسر میرزا محمد رئیس که از پاریس آمده بودند اینجا دیده شدند

### روز سبزه و بهم بر سبج النانی

صبح از خواب برخاسته شماره خورده سوار کالسکه شده در عتیم بقصبة شیرین که نزدیک روضه زن است اینجا  
کارخانه شامپین سازی دارد که نوعی از شراب است از شهر خارج شده را ندیم از خیابان بسیار خوبی بچفت  
راه بود راه را کالسکه رو ساخته اند در کمال خوبی هوا ابر و سرد و بویانه قوی و ده و قصبة که ششم جیتی و شات  
انده خارج شده بفاصله پانصد قدم از کنار روضه خانه را ندیم از جانی خوب گذشته باغ خوبی بنظر آمد و دیوار  
کوتاه و در آهنی داشت بود اینجا از کالسکه پایین آمدیم باغبان را صدا کرده آمد و در را باز کرد و چند نفر صاحب سب  
پروسی همراه ما بودند آنها هم داخل باغ شدند باغ بسیار قشنگی بود باخیابانهای خوب و جانی پاکینه  
چمن گل سرخ و غیره و روضه زن و اطراف آن در نظر مثل بهشت عمارت عالی قشنگ کرم خانه کوچک بسیار  
خوب چمنهای انگور همه شبک در کمال سلیقه کرده بودند قوی باغ یک لانه از چوب برای زنبور عسل ساخته  
بودند خیلی نازکی داشت حوض و فواره های خوب منبع فواره را یک برج بلندی از سنگ ساخته بودند  
مثل کوه طبعی که از اینجا آب از لوله ها و غیره داخل فواره میشد و گیاههای بسیار خوب ماکول داشت و در  
اطراف ساخته بودند و اما از پشت شیشه ها میسر پیدا بود همه جاست میسر زانیه فروش اسباب ریخته خیلی  
بود این خانه مال کینفر و معتبری است که اسمش بلوند مرغ است اما خودش در بطور زرش در ویران بود و حصه  
نداشتن بسیار بیلاق خوبی است سی و پنج هزار تومان خریده است یک میمون خوبی هم که روی و باغش آبی  
رنگ بود قوی باغ در قفس بود و چند نفر کینفر هم بودند چای نان شیرینی و غیره آورد و غذای اینجا کشته بودند  
سوار اسب صاج الحیر شدند سایرین هم با کالسکه نشسته را ندیم برای قصبة میرش خیلی معتبر است و در کنار رود  
زن عمارت و باغ معتبری از دو کدنا سو که چند سال پیش دالی بالاستقلال این ولایت بوده دیده شده  
حال الان دالی دروین است برادرش در باغ اوی سواره بانه و برادرش پیدا شده و اسم برادر دالی پسرش

بجنگ است عینک گذاشته بود ریش زرد زبانی داشت زرش از ابل روستیه بود لباس سیاهی پوشیده سوار  
اسب بود قدری صحت کردیم من قدری اسب دوانده بعد سوار کالسکه شدم برادر والی با زن و برادرش  
تا ساعت با ما اسب دوانده همراه آمدند بعد کفش رفته داخل مقببه مزبور شدیم بسیار آبا و دو کاهن  
معتبر و جماعت و خانهای زیاده دار و از اینجا گذشته بخیا بان بسیار خوبی رسیده را ندیم بطرف شهر و نیزه باد  
خیابان سه معبر داشت وسط برای کالسکه بسیار عریض طرفین یکی برای سواره و دیگری پیاده و قتیقه از مقببه  
اول بر سر این میخوایم برویم بین راه از ویریل و شهر بریش پیدا بود که جای معتبری است و قلعه نظامی دارد  
خلاصه عصاره و منزل شدیم امشب توی شهر در باغی حقه بازی و چراغان بوده است ولی چون جای مناسب  
مانده تا شام نرفتیم و حیات میرزا رفته بود تعریف زیادی از حقه بازی کرد و صد خطم و شانه های ما و غیره  
بجکبسا بوده اند خلاصه شب را بکروشن زفته خوابیدیم

### روز چهاردهم ربیع الثانی

صبح از خواب برخاستم بنهار خورده سوار کالسکه شدیم صدر خطم و غیره در اینجا ماندند ما رفتیم سر راه این  
جگالسکه بجا رفته را ندیم بطرف شهر فرامکفورت سور لومن یعنی کنار رودخانه من است شاهزاده اود و غیره  
بجز اعتضاد السلطنه و نصر الدوله و ایلمانی همه بودند مسافت از اینجا تا فرامکفورت از طهران است الی کرج  
در یک ساعت کمتر رفتیم همه جا آبادی بود از کسار شهر مایان گذشتیم بطریق آدومی شهر نظرف رودخانه رفتیم  
خلاصه بکار رسیده پیاده شده سوار کالسکه سبی شدیم احترامات نظامی بعمل آمد از کوه چای شهر که ششمین  
زیادی بود شهرهای فوختان همه مثل بهدیکو است یک شهر که دیده شد وضع و حالت و میزان سایر شهرها  
بهست می آید خلاصه از شهر قدری خارج شده با آبادی اطراف شهر رسیدیم اینجا با سنگ تک عمارات بهتر  
و قتیقه تراز بناهای تومی شهر دیده شد اطراف شهر هم همه باغ و خیابان و کلکاری است رسیدیم  
و هم باغ مشهور باغ حرما که پالمه میگویند سه سال است این باغ را از پول متدولین شهر برای عیش و تفریح عامه  
ایجاد کرده اند جمیع زیاده های از مردوزن اینجا بودند سر باز نظامی ایستاده موزیکان میزدند پیاده شدیم  
باغی بود باغچه بندی خوب کرده انواع گلها داشت حوضی وسط باغ بود که فواره آن پنج ذرع میجست ریش  
باغ آمده لطفی کرد از میان زن و مرد که شته از بهمانا بالا رفته بهمارت سر پوشیده و کلکاری رسیده از اینجا باغ سر  
پوشیده که همان باغ خرامست رستم طاق زده و از شیشه پوشانده اند که درختان از سر محفوظ باشد و درختها  
خرمای بلند خیلی مقبول داشت اما هرگز خرمایند بعضی نباتاتی که کاشته بودند فواره آب و در جلو  
آبشاری داشت آب میریخت بر روی سنگها که مثل کوه طبعی ساخته بودند زن و مرد متفرقه و صاحب بخت

زیاد بودند رفیقیم مرتبه بالای تالار بنا نهادن این عمارت را محض موزیک زدن و غذا و شراب خوردن ساخته اند  
 موزیک هم میزدند چشم انداز خوبی بشهر و باغ خرم داشت قدری اینجا نشسته آمدیم پایین سوار کالسکه بشهر  
 چو انات رفیقیم باغ و جشن اینجا اگر پیش کلون نبود اما بد نیست حیوانات زیاد داشت خرش سفید و سیاه  
 و بعضی ارغالیها و یک نوع میش و قوچ جزیره سیبیل یا سرون ایطالیا بود شبیه میش و قوچ ملکوت ایران  
 اما قدری سیاه تر طوطی های رنگ رنگ توی قفسها بد رختها آویخته بودند یک نوع طوطی خوشکلی بود کوچک  
 شیربای و در بزرگ شیر ماه و پلنگ و دو ویردیک فیل بزرگی داشت جعبه ساز بزرگی را در دهنش کوچک جعبه فیل  
 با خرطوم بهر عین میچرخاند و جعبه ساز میزد و خود فیل بهوای ساز را قاصی میکرد و بعد یک سازی که اطفال  
 و غیره با دهن میزدند فیل بان نزد یک فیل آورد و فوراً با خرطوم گرفته بنا کرد و بزود در فصدن بسیار غریب بود  
 بعد رفیقیم سوار کالسکه بخارج شده برگشتیم بویژ با بعد از چند دقیقه کالسکه آوردند سوار شده رفیقیم بگردش از  
 شهر خارج شده بخیا بانها و باغات افتادیم که اعیان شهر و غیره کتکت عمارات خوب و باغها پر گل و گیاه  
 ساخته اند زن و مرد زیادی در خیا بانها میکشند خیلی کشته بعد رفیقیم سر بالا که درخت و تنه زیاد و مشرف  
 بشهر است اما همه خایا بان و راه کالسکه هست مقبره برادر زاده نیکلا امپراطور روس که زن و دوک  
 و ناسو بوده انجاردی کوبی است در نوزده سالگی مرده است همین جادو فن کرده و از دولت روسیه  
 مغیره از سنگ مرمر در کمال خوبی ساخته اند کنبه های مطلا دار و شکل همان زن را هم که با حالت نزع خوابیده  
 است از مرمر بسیار خوب حجاری کرده روی قبر گذاشته اند این دختر و ختر میش برادر نیکلا بوده است  
 شوهرش که والی سابق اینجا بود هنوز زنده و دروین است این ایالت را ناسو میگویند که پای تختش بهرچ با  
 و حالا همه مال پروس است شهر فرانکفورت هم که مر و رفیقیم سابقاً از او بوده بعد از جنگ با اطریش پس  
 بغلام گرفته و جرمیده زایدی هم از این شهر اخذ کرده است خلاصه از اینجا برگشته آمدیم منزل شام خورده بعد از شام  
 باز سوار کالسکه شده رفیقیم عمارت بسیار خوبی جلوه عمارت میدان و باغچه و درخت و اردو قوره ابی از وسط  
 میجد طرف هم همه دکان است اینجا آتشباری چیده و در ایوان عمارت سندی که نشسته بودند نشستم صد  
 اعظم و شاهزاده و غیره بودند جمعیت زیاد و مرد و توایوان و میدان بود آتشباری بسیار  
 خوبی کردند بعد رفته اطاقها و تالارهای عمارت را گشتیم عمارتی است بسیار عالی با چهل برج زیاد و سایر بسیار  
 و الحال مال و ولست است در بعضی اطاقها حالا شطرنج بازی میکنند بعضی اطاقها میزهای بزرگ که نشسته بودند  
 روزنامه کل دنیا را آنجا می آوردند و مردم خوانده اطلاع بهم رسانیده بعد رفیقیم بیای بیرون قدری لب حوض نشستم  
 و ختر هم ایچی انگلیس که بجنود خاقان مغفور رفته بود اینجا بودند و زن پیر فریبی است و ختری هم وار و بسیار

اگر شکل برود و حضور آمدند صحبت شد تا لاساکن پرسیدند زن او دختر جنرال بودین هماندار را معرفی کردند  
 آیدیم منزل میرزا ملک خان که بجهت خبرد گفتگ در برکن مانده بود و امشب آیدیم طولو زان فردا میرزا پیش کرد  
 برای خریدن توپ که چهار تنهای دانی میوه و بصری و غیره با عتراده میگردند جلوه عمارت داد و در کلیسای بازار  
 سبزی فروشی میکند و بعد از ساعتی که بفروش رفت میروند اینجا خبر هواری بسیاری معمول است بخصوص زحفا

که آید کرده و او میشوند روز پانزدهم برج الثانی

باید ایشاء اندر بدویم بشهر با دن با دو یک شب را اینجا همان دو کت هستیم که دختر امیر طور المان زوجه است  
 ازادی و استقلال هم دارد صاحب سکه و خطبه است اسمش فردریک است اسم زوجه اش او نیز خلاصه  
 صبح به خواسته نهار منزل خود و سوار کالسکه بخار شده را ندیم صدر عظم و شاهزادگان و سایر ملئین همه  
 بودند بجز اینجا که با بعضی دیگر در شهر و نیز با و مانند از شهر یا نش گذشتیم قلعه سختی دارد و همین جنرال هماندار  
 حاکم اینجا است باین منی که حاکم قلعه و حاکم نظامی است اما حاکم مالیاتی و غیره از جانب دو کت مرستنا هست  
 این شهر مال این دو کت است پر و سه بار در در قلعه آن ساخلو گذشتند از اینجا گذشته بغیر انکسور و از اینجا بشهر  
 و ارستاد رسیدیم اتفاق غریب اینجا افتاد همین که ما رسیدیم کالسکه بخاری دیدیم رسیده اند تا گذشت بعد ایتاد  
 معلوم شد امیر طور روس هستند که از دین می آیند پروند باب کرم اس صدر عظم را فرستاد احوال پرسیدند  
 خود امیر طور با و لیعهد و زوجه و لیعهد و الد برق و غیره آمدند امیر طور و سایرین لباس ساده غیر نظامی پوشیده  
 بودند از کالسکه پایین رفته دست دادیم بسیار با گرمی صحبت شد بعد بر او امیر طریس روس را که فردوسی بلند  
 قامت و والی این شهر و شخصاً مستقل است و دخلی بر روس ندارد و زوجه اش معرفی کردند و دختر پادشاه انگلیس  
 هم زوجه پسر یا شیریه همین والی است که چندی قبل پیش از پنجره افتاده مرده و سه روز هم غداوار است تفصیل را  
 سابق نوشته بودم خلاصه و واضح کرده بکالسکه نشسته را ندیم بشهر سید لبنیخ که اول خاک گرانذوک و با دست  
 رسیدیم اینجا ایتاد و چند نفر حاکم و معلمین مدارس با و آمدند یک نفر از معلمین لفظی بزبان فارسی کرد و بعد را ندیم بشهر  
 کار لسره که پای تخت گرانذوک با و است رسیدیم خود گرانذوک با جمیع بزرگان مملکت ازوزرا و سرداران  
 و غیره همه در کار حاضر بودند و سپاه شده تعارف رسمی بعمل آمد موزیکانچی و یک دسته سربازی از و کت صفت شد  
 بودند ملاحظه کردیم وضع لباس و تفنگ و کلاه و همه چیز قشون با و شبیه است به پرسس اما کلاه ایشان نشان لسان  
 با و دارد و در جنگ فرانسه قشون با و خیلی رشادت کرده است بمیت هزار نفر از قشون با و در جنگ بوده اما  
 الحال قشون مستعد مصلحتان و ده پانزده هزار نفر است شهر کار لسره و پای تخت با و شهر خوب آباد است  
 سی و هشت هزار نفر جمعیت دارد که چهای راست طولانی دارد و کل حاصل اینجا دیدیم است خلاصه من و دو کت

سوار کالکسکه شده راندیم بسیارین هم آمدند به واسطه ابراست زن و مرد زیادی طرفین راه کوچه پیستاده بودند بسیار  
 مؤدب و آرام خود و کت هم بسیار آدم بجنب مؤدب خوبی است ریش زرد بلند انبوهی دارد و روی شش  
 و سفید چشمهای بزرگ فنیقه قوی مدتی بزبان فرانسه با هم حرف زدیم تا رسیدیم میدان جلو عمارت میدان  
 خوبی بود با باغچه بندی گلکاری حوض فواره سواره نظام جلو ما هفت این عمارت قدیم اجدادی دو کت هست  
 دو عمارت بسیار دیدیم زوجه دو کت آمد جلوی دست و اویم زن برادری که از شاهزاده خانهای معتبر و ستمش  
 مایه و برادرزاده یا دختر عوی امپراطور روس است اویم بود و جواهرهای اعلی پر سر زده بود با اویم دست داده  
 رفتیم بالا عمارت خوبی است پرزینت و اسباب و کت مارا برو باطالق مخصوصی که بچته ما معین شده بود قدری  
 نشسته تغییر لباس داده رفتیم باطالق شام همه بودند دست راست ما و کت دست چپ زوجه دو کت نشسته بود  
 شام خوبی خورد شد بعد از شام قدری کت رفتیم باغچه پایین عمارت گلهای خوب داشت همه گیاه بودند قدری  
 کشته باز سوار کالکسکه شده با دو کت از همان راه که آمده بودیم رفتیم راه آهن سوار کالکسکه شده را ندیم پیرای شهر بان  
 با دو کت بمنزل برگشت که صبح بیا یازوار مستاد که گذشتیم همه جا دست چپ کوه و جنگل نزدیک و دست راست  
 جنگل بود اما ابتدا که بهای دست چپ شیه مانند و کم جنگل است رفته رفته که نزدیک باد میشد و جنگلش بیشتر و  
 قدری بلندتر میشد و کل زمین و کوه اینجا چمن و هوایش بسیار سرد و یلداق است خلاصه بعد از خوب بشهر پیرای  
 باور رسیدیم شهر است در میان دره اطرافش همه کوه با سبزه و جنگل و چمن زمینهای کوههای کلا رشت مازندران  
 هوای ابر و مه بسیار سرد و کاهی هم باران تنگی میاید خیلی شبیه بهوای استرشف و صفی آباد مازندران  
 است متعین و فزگستان و اینجا کت کت خانهای بسیار عالی خوب ساخته که در تابستان اغلب عیاشان  
 اینجا جمع میشوند هوای وار و مثل بهشت رودخانه مثل رودخانه شهر سنا کت از دوه می آید از وسط شهر میگذرد  
 الحق شهر نیست که آدم از تماشای آن سیر شود برای عشاق و مردم عیاش راحت طلب خوب کوشه نیست  
 زنهای خوب خانهای خوش شکل مستقل در خیابانها و چمنها و کوههای بسیار و با کالکسکه و گردش هستند و در  
 شهر پیرایان است کلیسای مجتبی که از کاتولیک و یهودیان دارد اندر پرستایی هم هستند تمام شهر با چراغ کاندل شش است  
 حمامهای خوب از آب گرم معدنی و غیره دارد اما بالایی کوهها همه جای و خم راه کالکسکه و خیابان است که کالکسکه  
 همه جامه و ویرنس منجیکوف که در دست چمنها نذر ما بود اینجا خانه خوب وزن و اوضاع زندگی دارد و خود او هم  
 آمد صحبت شدن پیرای هم بجنور آمد خلاصه در همان خانه بسیار خوبی منزل ما بود و پیاده شده در ضمیمه بالان و در  
 زیادی تاشایی بودند شب را بعد از شام پالین آمد که روش کردیم موزیکان میزنند با بان هم کم می آمد و نزدیکی  
 و کانهای بسیار زیگانت و میدا نکاهی بسیار خوب بود که همه چمن و درخت گل بود و در ششیم کسی و کانهای بعضی اسبابهای

خوب خریدیم همه جان زن و مرد و تاشاچی زیاد بودند خلاصه خرید ما خیلی طول کشید بر کشتیم بعمارت آتشباری کردند

رفتم بالا قدری نشسته خوابیدیم روز ششم روز هفتم و بیع الثانی

صبح برخاسته رخت پوشیدیم پریش کرچکوف وزیر اول روس هم برای گردش عیش و سرور با اینجا آمده است حضور آمد صدر اعظم هم بود نشیدیم خیلی صحبت شد و رفت خشم زخم حمام خوبی بود و با بخاری و غیره گرم کردیم و نخل که یکت مرمری داشت رفتم توی آب آدم بیرون رخت پوشیده رفتم نزل قدری که گذشت دوک ایوا کاس که روزی شده رفتم گردش جزال هم با ما بود و ابرو بسیار سرد بود و گاهی هم باران می آمد من عرق و از آنجا درآمده و بالا پوشی نموشیده بودم در این راه خیلی سردم شد گردش میکردیم سر بالا سر از زبانهای باصفا میکند شستم تا رسیدیم بالای بلندی کلیسائی بود پیاده شده داخل کلیسا شدیم این کلیسا را حکمران سابق منسلق بغداد که پریش رومانی لقب دارد ساخته است باید کار میرودانی که از او مرده بود خود پریش و زرش آلان و درین شهر اقامت دارند مجسمه پسرش را در محراب ساخته بودند مقبره اش هم در یک منافع کلیسا است روی مقبره مجسمه های مرمر ساخته اند مقابل آن مجسم مقبره برای خودش ساخته است که بعد از فوت در اینجا دفن کنند مجسمه خود و زوجه اش روی آن مقبره است که خودش با دست اشارت مقبره پسر میکند کلیسا را از سنگهای مرمر الوان ساخته اند بنای عالی است گنبدش هم بنظر مطلقا آند از بیرون مثل مقبره و ختم میشد برادر نیکو امپراطور روس است که در روزها دیده شد که آند بیرون آمده بازوار کالسک شده با دوک و جزال رفتم از پست و بلند بیجا و جایی بسیار خوب گذشتیم باران شدیدی می آمدیم پایین از دم خانه پریش منجیکوف گذشته از خیابان بسیار خوبی عبور شد لب رودخانه خوار و خوبی بود که وورش را از سنگ مثل سنگت و مثل طبعی ساخته اند آب از فواره مثل آتش توی حوض میریزد دوک عمارتی را که با دشمن انگلیس و ناپلئون فرانسه و پادشاه پروس و غیره در ایام گردش آنجا منزل میکردند بنا نشان داد و درین راه که با آن گرفت من و دوک بتنهائی در کالسه سر پوشیده نشستم خلاصه باز رفتم بمنزل قدری ایستاده باز با دوک کالسه نشسته رفتم بعمارت و قصر دوک که عمارت بسیار قدیم و در بالای تپه واقعست که اجداد دوک ساخته اند ششم انداز بسیار خوبی بشهر و اطراف و جنگل و کوه دارد و رسیدیم بد قصر زن زیاد و پیاده شده بالا رفتم در مرتبه دوم عمارت بخار حاضر کرده بودند اطافتهای عالی با زینت از چهل جاذغ و سایر اسباب و پرومائی اشکال خوب دارد بخصوص اشکال اجداد و پدران دوک که بدیوار انصب کرده اند قدری گشته بعد رفتم سر میر صدر عظم و شاهزاده ها و ما و غیره بودند و با بوی مطهر باران بسیار سرد و لطیف است بعد از بخار بنزد حفته قدری از پنجره های عمارت بصورت کوه و شهر نگاه کردیم بسیار خوب چشم اندازی دارد که همه و سرحدات سابق فرانسه که پیش ازین جنگ در سرود دولت فرانسه بوده پیدا بود و اما حالا که ملک آراس و لورن را بر و سه از فرانسه گرفته اند سرحدات فرانسوی را از

ایجاد و در شده است بعد از چند دقیقه که روش دوکت مارا بر و بر تبه بالای عمارت اشکال شکار با و از نوع عمارت  
را که در این مملکت پیدا میشود و از قدیم کشیده بدیوار نصب کرده اند نشان و از جمله مرغی است بزرگ  
که گوشت و بویایی غریب و خوش جنبکی میگویند و همین جنگلهای پیدا میشود و سر و تزیینش بقبرقا و شبیه است اما بزرگ تر  
لکی و مثل قو و ل بلند نیست و مرغ چتری است بسیار حیوان خوبی است هیچ از این جنس مرغ در  
ایران پیدا نمیشود این جنگلهای مرال و شوکا و خوک و ازین مرغها و غیره زیاده و از و بعد پائین آمده و سوار کالسکه  
شده و فستیم بکار قدری معطل شدیم پریش که یکوف و زیر روسیه و پریش مخیکوف و جمعی از زیاده بود  
بالاخره فستیم بکار کالسکه بخار نشستم و دوک بجز با صد خطیم پیش من بودند برادرا فستیم ما بین ما دون با دو کالس  
برده شهم و قلعه است مشهور به راسا که از مصالح سخت معروف فرنگستان است از دور دیدند و در قصر  
دوکت کشت آنوقت بسیار بزرگی دیده شد پنج زرع ارتفاع داشت و دوزخ متجا و زرع میکت و در کارخانه  
سازی همین مملکت بود که در شهر ما هم است ساخته اند خلاصه را ندیم تا رسیدیم بشهر کارلسرود که پایتخت  
دوکت است با هم و اوج کرده و درخت و ما از همان راهی که آمده بودیم رانده غروب به ویزا رسیدیم از آنجا  
با دو تا ویزا و قریب سی و پنج فرسنگ مسافت است که باره آهسن و رنج ساعت طی میشود دوکت از دختر امیر طور  
المان پیروار و پیروز گش که هفتده هجده ساله است و بعد است خود دوکت بنظر چهل سال بیشتر داشت

روز هفتم بهیم بیج اتالی

امروز با دیدیم و پیرویم بشهر اسپا که اول خاک و دلت جنگلی است هیچ زود از خواب برخاسته درخت پوشیده است  
انظم و خرابی همانند سوار کالسکه شده از جنایاتی که به پیش میرفت رفیقیم تا با سکه رسیدیم توشلی ایستاده بودند  
انحصار و دیده بعد فستیم بکشتی سندی که کوزه های گل و غیره در عرشه کشتی چیده بودند نشستم بسیار سر و بود و هرمان  
با بار و همه توی این کشتی بود و در اطرافهای کشتی دو مریه و بسیار لولایی و خوب بود و اطاق مرتبه دوم مغر و خان  
و جای نهار شاهزاده و سایرین بود و اطاق زیر آبرای ما مسجین کرده بودند اما ما بهر وقت بالا بودیم گاه گاه  
بپایین میفرستیم بنگاه سوار شدن بکشتی این سلطان و خاندانین خان جنب مانده و سمره نبودند تا کشتی را راه  
انداختیم آنها با سکه رسید بهر قدر اشاره کرده و گاه بروم شسته تکان داد و بود کسی تلفت نمیشد و بود خلاصه  
یکی ما میرفتند که از راه آهسن آنها را بشهر کولون بیاورد و ما را ندیم و دو خانه زن مثل پشت و طرفین آن بهر جا  
قصر و کوشک و آب و دوی و زراعت و راه آهسن و متصل کالسکه در ترو داشت کشتی بخار مثل این کشتی که مانشته  
بودیم زیاده و در رفت مسیگر و که حامل سیاح و مسافر و مال التجاره بود و عمق رودخانه تاوه زرع میشود  
طرفین رودخانه همه جا که پست و تپه است اما که مرقع هیچ ندارد و همه که جنگل و زراعت انگور است آدم



از تماشای اطراف رودخانه سیر نمیشود و هر دقیقه قصر و عمارت تازه و بطح دیگر دیده میشود که مردمان متول بر  
 ییلاق آمدن و عیش کردن ساخته اند الحقی برای تفریح جانی بهتر از اینجا پدید نمیشود و بعضی عاقلان را در بالای بلندیمیا  
 و توی جنگلهای و روی سنگها ساخته و در جبالها و باغات گلکاری خوب احداث نموده اند که از حد نظر نیست خارج  
 است خلاصه قصبات و دوات و کارخانهجات زیاد دیده شد که مشغول کار بودند تا رسیدیم بشهر که بلاتر کشتی ما از  
 زیر پل آهنی بسیار بزرگی گذشت که در چشمه دارد و از رویش راه آهن میکشند و در هر دو طرف قلعه بسیار سختی ساخته  
 اند آبادی محله شهر در دست چپ است از قلعه دست راست که روی سنگ و کوه و تمام آن از سنگ است  
 توپ انداختند و این شهر سلطان عثمانی در سفر فرنگستان با امیر طور پر دس ملاقات کرده سه شب مانده بودند  
 و در شهر کوطن همه قلعات بسیار محکم است خلاصه از اینجا هم گذشتیم رسیدیم بشهر بون کشتی اینجا دم اسکله ایستاد  
 همراهان با بارها رفتند بیرون برای راه آهن ما از عقب رفتیم صحبت زیادی از مردون بود رسیدیم براه آهن  
 و اکنون ما عوض شده بود رفتیم توی کالسکه براه افتاد رسیدیم بشهر کولن از اینجا دو سهر جدید بچیکت کرده اند یک سهر  
 سبز و چمن و آبادی است از یک سو راج که گذشتیم که تقریباً با الفصد ذرع راه بود اینجا با اغلب طرفین راه تیره و راه  
 کالسکه از تیره تنگیت اینست که اغلب راه کالسکه از زیر کوه میکشند و خلاصه تا شهر اسپا از پانزده سوره  
 که شش سوره طولانی داشت از دو میست الی میصد و چهار صد ذرع سایر از پنجاه الی هفتاد و هشتاد ذرع بیشترند  
 رسیدیم بشهر دور که از شهرهای پر و می است از اینجا گذشته بشهر اکسلاشل که باز از شهرهای المان است رسیدیم  
 اینجا نظام ایستاده بودند پیاده شده تا آخر صف رفتیم باز سوار کالسکه شده قدری که رفتیم در یک ستاسون  
 که نزدیک سهر جدید بچیکت بود کالسکه ایستاد و جنرال بونین مهازار بجو آورده و داع کرده با طابع خود مراجعت کرد  
 که بیل تر جسم با یک نفر روسی دیگر که تا بحال سواره بودند از اینجا محض شده رفتند ما را ندیم قدری که رفتیم  
 برو دخانه کوچکی رسیدیم پل کوچکی برسم داشت سهر جدید بچیکت و المان کو با همین رودخانه است اخذ و دخانه  
 قادر طوایف و ممالک را چگونه از هم سو کرده که عقل حیران است در آن واحد یکبار آه دوم زبان منزه و صبح  
 خاک آب که زمین تنبیه کرد و که هیچ شباهتی با المان نداشت که هر با قدری بلند تر و پر جنگل بود سهر در زبان  
 همه فرانسویان مردمان فقیرتر وضع و لباس قشون و مخلوق بالمره تغییر کرد و جمیع اهل بچیکت زبان فرانسه حرف میزدند  
 زبانی هم خودشان حلته و دارند و بستان اغلب کالیکت ستاسون بین مملکت آنها اند از المان هم شکستیم  
 پادشاه بستان که او پله دوم پای تخت بروگسل است از دیزباد ما اسپا گذشتی و راه آهن در پشت ساعت  
 بیشتر آمدیم خلاصه از دهر تبه جنگل و غیره را ندیدیم با اسپا اگر چه رساوار و نشدیم اما باز حاکم شهر و بزرگان آنجا  
 و سواره نظام و صحبت زیادی از تماشای و غیره آورده سواره بودند از کالسکه آمدیم بیرون حاکم نطقی کرد و جواب دادیم

مروان خوبی هستند اسم حاکم بنری پسر است سوار کالسکه شده را ندیم شهر کو چاک قشکی است تومی دره و کو که و فتح  
است اطرافش کو که و چکل است همه جا جمعیت بود رسیدیم به همان خانه از آن منزل کردیم ما و در طبقه زیری منزل  
کرده بودیم سایر همراهان و مردم در اینجا قسای بالا و پایین بعد از شام با صد غلیم و سایرین رفتیم بجوید برای گردش  
جمعیت زیادی از مرد و زن دور مار گرفته همه جا همراه بودند که چه را چرخان کرده بودند اسم که چه ساعت رفت  
کو که خوبی بود تومی و گاه نرفته بعضی اسبابها از قبیل حصیه و شکل و غیره خریدم اسبابهای خوب داشتند جلو و گاهها  
آئینه سکی یکجا چیده است که تمام اسبابها از پشت آئینه پیدا است رفتیم تا آنکه کو که چه عرض و فواره ساخته بودند  
بالکتر سینه روشن میکرد و با بلور الوان رنگت آب فواره میدادند مالاخانه را خوب ساخته چرخان کرده بودند  
انجام میزدند میزدند و آواز و تصنیف میخواندند بسیار خوش آیند بعد کم که بر گشتیم منزل این السلطنه و غلام حسین  
آمدند بعد از آنکه بنی بختی نرفته و از اینجا با کالسکه بخارا آمد و بودند به سیریش و اینجا یک شخص بنسب از نسل  
مانور پیدا شده که زبان فارسی میدانسته بکار آنها خورده است خلاصه در همان زمانها خیلی مشغول کار و رجعت  
هستند بخصوص در امر زراعت و باغبانی خیلی بیشتر از مرد و ایشان کار میکنند کوش اسبابهای کالسکه  
و غیره را در همان با ماهوت قمر و غیره میپوشانند که از کس محفوظ باشد و بر بن و سایر شجره اطفا که چکان  
کوله بار سربازی بدوش بسته تومی که چهار مید و دشتی و میزنند چه قدر خوب است که از طفولیت بکنار  
عادت بشکری میدهند سنگ فرش کو چهار اسباب خوب میکنند سنگها را مربع کو یکت بریده گاه سنگها را  
خیلی خوب بچشم وصل میکنند آجرهای فرنگستان مثل آجرهای ایران مربع و بزرگ نیست بلکه ترکیب آجر ترش  
طهران است اسبابها هم یکی است یک کو چه بهتر بیشتر در باقی هم پس کو چه است

روز چهارم بیج النانی

صبح در اسباب خواب برخاسته بخار خورده سوار کالسکه شده رفتیم بگردش حاکم هم در کالسکه نشسته از بلوایت  
و بلدیت میگردانیم که چه رفتیم بالا بجای رسیدیم گفتند حمام بپز گیر است وقتی بپز ناخوش بوده بخوب  
بآب معدنی رفته است بعد را ندیم سربالا بمسافت کی شهر تمام شدند بخایان و راه کالسکه رسیدیم ابراهیم خان هم  
با حلو و رویکر سبهای ما را همراهی آورد و در رسیدیم بجایی که همان خانه بود و در عرض آب معدنی داشتند  
چشمه بود از زمین میچرخید پخته میخورد پائین زنی استاده استیکانها داشت که مردم آب میداد کسائی که  
ضعف معدنه دارند یا لاغر هستند بخصوص زنها انجا رفته قبل از آنها از آن آب آشنا مید و روی سبیلها  
نشسته از آشپز همان خانه غذا گرفته میخوردند از غراب مخصوص از آنکلیس خیلی سیاح انجائی آیند قدری آتش  
خوردیم بسیار بد مزه بود و در سیر و چشمه اثر پای بزرگی بر روی سنگی بود حاکم انجا میبخت این جای پایی

سنت مرک است که یکی از مقتضین فریجهاست هر زنی که حامله میشود و آنجا آمده پایی خود را میکند از توی این اثر حامله میشود خیلی عجیب است و رابر انحصار این اعتقاد است زیا و است خلاصه از اینجا سوار شده از خیابان و دیگر همان خانه و آب معدنی و دیگر رفتم چند نفر مرد و زن فرنگی بهم توی کالسکه عقب ما بودند من سوار اسب صلیح الحیره شده قدری توی جیگل و خیابان اسب و وایده تار سیدیم بهما نماند و آب چشمه و دیگر که از آن بد مزه تر بودند و در و نفر فرنگی دیدم اسب و وایده پیش افتاده قدری بزبان فرانسه صحبت کردم مردی بود و نجیب از اهل انگلیس که اغلب در آله آباد و هندوستان سکنی داشته و تازه به فرنگستان آمده است از نش کتاب نقل میخواند کتاب را گرفته قدری نگاه کردم بعد سوار از راه باریکی رفتم که بقدر یک سنگ آب هم از نزدیکش جاری بود و کالسکه را از راه دیگر برده بودند باران بهم می آمد بعد در همانجا دیگری بکالسکه رسیده نشسته رفتم منزل احوال هم خور و از همان جام باون باد که عقده را بدو کشته و سوار خورده بودم حالا بر دکر و یک ساعت لرزیدم سرم و در گشت و دیسوانه طو لوزان بهم که پیش مسیود کروب رفته بود و اسب آمد خلاصه شب را خوابیده الحمد لله خواب خوش

روز نوزدهم ربیع الثانی

صبح برخاستم احوال خوب بود هوا ابر است و باران میاید فایب اینجا از پنج و ده میخورد و امروز و عیدی از فرنگیان است جمعی از دختران و زنها از کوچه مقابل بهوش ماکه شیه بکلیا میروند و در کوچه چهارم چراغ گذاشته بودند و درختهای متعددی که توی کوچه ما بودند و آورده زمین کوچه را از خلف سبزه فرش کرده کشیش بزرگ را با شکر پودر و بکلیا دخترهای تشنگان بقدر و وایست نفر همه بالبا سهای سفید و بکلیا سفیدی بکسر کشیده همه با دست کل باز داشته دیگر از آنها کوچه بقدر و وایست بقصد نفر سرچ به کل بست و دست گرفته بودند بهر جا که چکات از دختر و پسرهای خوشکل بالبا سهای خوب و ستشان چوب سرچو بهایش عظمای زری و ششیل صورت حضرت مریم علیها السلام را میبردند و با بخت خوشی میخواندند و کرمیکر و ند عقب سر آنها چهار چوبی را زینت کرده صورت عیسی و مریم علیهما السلام بالای آن کنزیر چهار چوب عالی بود و کشیش آن میان پیاده راه میرفت و این چهار چوب را مثل خیمه چهار نفر گرفته بالای سر کشیش میبردند خلاصه شب رفتم تماشاخانه بسیار بهمارت مانزدیکت بود پیاده رفتم زن و مرد زیاده بودند تماشاخانه بسیار کوچکی است از تماشاخانه حاجی ترخان هم که چکات ترا بسیار تشنگان و سه مرتبه چهل چراغ خوبی داشت از کار و روشن کرده بودند و بالا رفت قدری مرد و زن بزبان فرانسه گفتگو کردند بازی عشق و عاشقی و آواز و ند بعد حقه باز غریبانه مرد و بان بود جوان کوتاه قد زن بسیار خوشکل هم وار و اسبم حقه باز کار و نو و حقه بازی را در خبر السیه پرسیدم بیژنی تاسیون

میگویند باز بهای غریب را آورد که آدم حیرت میکرد و از جمله ساعتی مروم از بنیانشان در می آورد و نه در  
آنکه ایدوستی بگویش بزرگ یا بجزا باشد مثلاً در همه ساعتها شش بار رفته بود باز میکرد و میخورد و ساعتی چنان  
از شب رفته بود و دیگری هشت و دیگری در ساعت قفل بزرگی را باز کرده و قفل نموده و او بختد الملک که در  
حجره نزدیکش باو نشسته بود ساعت الملک خودش قفل کرده و زور زو باز شد قفل را توی چوبی کرد و سر آنرا  
و او دست مردم بعد بختد الملک گفت تا چند عدد میخوانی بشمارم قفل باز شود و ساعت الملک گفت  
و او زده حق باز یکی یکی شمر و سر و او زده که شد گفت قفل باز شد یکسبار قفل باز شد کجفیه باز بهای  
غریب میکرد و بختد الملک یک چیزی در کاغذی نوشت و بختد الملک باو گفت که بختد مردم سوزانده بعد رفت باقی  
لاک زده خیلی حکم آورد و او دست بختد الملک بنور پاکت را باز کرد و از توی آن پاکت بته دیگر آورد  
همچنین الی بسبب پاکت همه بته و محکم توی پاکت آخری نوشت که بختد الملک بخاطر خود نوشته بود و او را آورد و چنان  
عدد پول بزرگ و جمعه کوچکی یکی یکی جا داده بدست یکی سپرد و بعد از دو روز میزگی گذشت و روی کاران  
جلبی بود و استیاره میکرد و از آنجا یکی یکی این پولها را ازین دوطرف حرکت داده میرفت توی آن کلدان می  
افتاد بعد که قفل خالی شد رفت کلدان را از آنجا آورد و پولها سپرد توی کلدان بود و اول همه کلدان را از آنجا گذشت  
خالی بود و همه ویران خیلی کارها کرد و دیگر نمیتوان نوشت بعد از شش بار آورد و روی سندی نشانید بسیار زخ شکل  
خوش ایامی بود و او را بسیار دوست داشتند و از او میخواستند پس از خوابیدن زشت غیب میکرد از جمله بختد الملک  
نوشت که امشب شب خوبی است حق باز از شش بار سپید که چه نوشته است بعد از آنچه نوشته بود و بطور بسیار

روزنامه مجمع الشان

فہرست

ان شاء الله تعالی بنیاد امنی را در زیر برکت پای تخت بلخیک باید رفت حاکمکوف روس را در اسپا  
و دیم بجهت آزاده و دوازده سال پیش ازین در راهی سلطانیه ویده بودم حالا جوان تر و چاق تر شده است  
از اعضای مجلس علوم روس است در پاریس توقف دارد و خلاصه امر فرز الحمر قنداح المذهب بود و سوار کاکه  
شده با جلد در غلیمه فتم بکار کالسا کهای یادش را بلیکیت را آورد و بود بسیار خوب کالسا کهای بود و ک  
شیم جمعیت را یادی بود زن حقه باز و شنبلی جم وید شده و در عظم حکیم طول از آن هم در کالسا کهای مانده  
بود و بیک کالسا کهای بسیار راحت و خوب است که کان سعید بود بسیار تندرست و بعد از ساعتی بیشتر از رسیدیم  
که کارخانه های تفکات سازنی و کالسا کهای بکار سازی معتبره و از از اسپا تا نیر جمه راه تیره و دزد و جنگل است از آن  
چهار سو را خیم که انشیتیم که یکی از آنها سیصد فرس می شد اما از نیر تا نظر ف جنگل است و در نیر ایستادیم جمعیت را از  
آنجا جمع شده که و اعیان شهر آمده بودند از کالسا کهای بیرون آمدیم نظام بالبا سهای با بورت ایستاد و هنوز ک



و انطرف میدان باغ بسیار خوبی است برای گردش عامه ساخته اند من ز رفتم یک باغ هم مخصوص همین عمارت است شهر  
بروکسل بسیار شکفت است کو چها راست و عریض اما شهر در پست و بلندی است کو چها و خانه ها اغلب پست و بلند  
واقع شده اند و دره و تپه دارد و کلیسای بسیار قدیم معتبری دارد که کمتر از کلیسای کلدن دیت خلاصه شب را یادش  
وزوجه پانچا بکالسه که نشسته رفتم بتاشا خانه رسمی خیلی راه بود مردم هم از دام غریبی کرده بودند رسیدیم بتاشا خانه  
بالارفته در لژ مخصوص نشستیم صدر عظم و زوج و برادر پادشاه هم در همین لژ نشستند شاهزاده و همراها  
ما همه بالباس رسمی و فرمای و یکبار با همه سحرابو و مذبح در رسته بنوا نفرمود و زن بود و تاشا خانه شش مرتبه بزرگی  
است همه با کاز روشن بود از تاشا خانه بزرگ بطرف کمتر بنو و خلاصه تاشا خانه پیرابو یعنی آواز میخواندند  
موزیک خوبی هم میزدند خیلی خوش آیند میخواندند بعد از خواندن و رقصیدن باله و او اندر زنهار رقصیدند خیلی  
طول دادند بالا حیره پرده که پایین آمد من بر خاستم پادشاه باز و جدا ایشان باز با من بکالسه نشست  
رفتم منزل و دوا کرده آنحضرت رقصند شخصم خوابیدم اغلب پیش خدمتها و در همان خانه منزل دار ندان  
عمارت که مانند منزل داریم این جا خیلی خوب عمارتی است باز نیت پرومائی شکل خوب دارد اگر چه کوچک است اما بسیار خوش  
کشیده اند چهل چرخهای متعدد و بزرگ خوب سایر اسباب زینت اطاق از فیروز سندی و خوش  
همه خوب و مهیاست چنانچه شهر پاکا زو بسیار هم هست

### روز بیست و یکم بروجج الکالی

در این شهر توقف شد صبح بعد از زنهار سفرهای خارجه بحضور آمدند از همه دولتی و اعیان و وزیران  
هم بحضور آمد و نشستند پادشاه آمدند با هم سوار کالسه شده و رفتم گردش کو چهای شهر را کشیم رسیدیم  
رسیدیم که مجسمه پدر این پادشاه را ساخته بر روی سناری بلند نصب کرده اند چشم انداز خوبی شهر  
و صحرا داشت شاهزاده های خود مان را اینجا دیدم پیاده میگردند گفتیم با بیایند دیدم برای کلیسای بزرگ  
پیاده شده توی کلیسا رفتم بسیار بنای عالی است پانصد سال است ساخته اند کشتیش آمده مارا با طرف  
کلیسا برده تاشا و مقبره در نزد پادشاه سابق انگلیس و همچنین قبر یکی از سلطانین قدیم بلژیک در این کلیسا  
بنا و عمل مشغول تعمیر بود و خیلی بنای عالی مرتفعی است منبر و محرابهای عجیب داشت از چوب تنه کاری  
بسیار خوب بعد از گردش انداختیم بیرون آمده بر جمی دیدم عمارت مانند که از قدیم درین شهر ساخته و همان  
ترکیب نگاه داشته موز کرده اند از اسباب واسطه مال حتی قه و خنجر و کار و ایرانی هم خیلی در آنجا بود خیلی  
بسطه چیده بودند پوست اسبهای معروف قدیم را که غلام پهلوان یا فلان پادشاه سوار میشده بودند  
همان اسب ساخته اینجا بپا داشته اند کلاه خود زده زده اسب اسطه تمام از منبر تا پا که پهلوانهای قدیم فرنگ

و غیر میوشید و انداخته بود قدری کشته آمدیم پایش را ندیم برای قصر لکن که عمارت بیلاق با دوشاه و ملکه است  
از یک خیمه بان طولانی بسیار خوب میرفتیم طرف دست چپ رودخانه بود که دستی ساخته اند که کشتی تابند  
از پس که از تالاع معتبره و کجکشان و مکتعل بدولت بلژیک است آمد و رفت کند رودخانه که از وسط  
شهر بگذرد و اینجا نیست آبی از خارج بر حمت زیاده برای خوردن شهر آورد و اینجا نه راه داده اند خلاصه بعد از طی  
مسافتی در حشر شهر بدربار قصر لکن رسیدیم بسیار باغها و خیاها بناها تیر داشت این باغ مخصوص پادشاه  
کسی آنجا راه نداشت و جنگلهای خوب و درختهای قوی دارد بعضی جاها آب سیاه مثل دریاچه شده است  
چون و کل خوب دارد و آب است با کالسه رفتیم تا رسیدیم بعمارت ملکه آنجا بود و استقبال کرد و نشان آفتاب را با لیل  
آن بلکه دادیم و نوبت کرد و در تالار کسند داری نشسته چشم انداز خوبی شهر و باغ داشت چشمین تالار  
اطلاقتا بود و موزیکان نیز و نوازها و غیره آمدند در ملاقاتها گفتیم و منشاهی بافته کار قیوم نقش با شکل  
خیلی خوب که در خود بر کسلی بافته بدیوار نصب کرده بودند ولی کارخانه اش حالا کار نمیکند باغ و عین  
عمارت لکن بسیار خوب است خلاصه شهر مراجعت کرده به باغ حیوانات رفتیم اما چون وقت نبود در دست رفتیم  
سیان بعضی انواع سگهای عجیب دیدیم که کوچک بزرگ رنگت برنگت با میخانه کوچکی هم داشت آنجا راهم نداشت کرده  
رفتیم منزل قبل از آنکه به لکن برویم به هتل و دیل یعنی محل نشین جاکم و کارگذاران ولایتی رفتیم بسیار عمارت عالی قیوم  
است بالای عمارت برج بسیار مرتفعی است تالاری دارد که سقفش نقاشی بسیار خوبی شده است صورت اسرار  
که صورت مید نقاشی بلوری کشیده است که آدم هر طرف میرود چشم آن صورت با دست عمل این نقاشی بسیار  
عجیب و معروف و نیاست بدیوارهای عمارت فرش صوری نصب کرده جلوه بوقلم میدانیست بزرگ حجیت  
زیادی آنجا بود و طول و مربعیان آمده بسیار خوب مشق کردند تا طول و مربعیان آنجا سوار و نیستند پیاده اند اغلب  
کوچها و خانهای شهر را خراب کرده از نو میسازند و او آنجا نه عیال میساختند بسیار عالی خلاصه عصری مراجعت نمودیم  
شام را در همین موعود پادشاه بهیستم همه بالباس رسمی رفتیم سفرای خارجه و غیره و چند بودند شام خوبی خورد و شام بریم  
منزل فردا صبح زود باید از راه بستند راه ستاندر به انگلیس برویم از این جهت زود خوابیدیم

### دو روزه بیست و دوم در بیج التالی

صبح زود با کسالت بخوابی شب از خواب بسیار غاسته بیدار شدیم بعد از سر و لب و دهان شهریم هنوز  
خواب بودند که صبح با موزیکان آمده پای عمارت نصب کشیدند سوار هم بود و پادشاه آمدند بجا که نشستند  
از کوچهها و خیاها بنا که کشته آمدیم چنان کالسه کشیم بر پیر و زری حاضر بود و صبح میرا ز موزیکان و حشیره  
بودند با پادشاه خلاصه کرده بجا که نشستند را ندیم از جنگل فلان در عبور شده همه جا که آب و بیست و چندین باغ و گل







است اینجا از زبان طنز که هر لایه باشد حرف میزند خلاصه رسیدیم به بندر اوستا و تاجارنگا معتبری است کشتیهای  
زیاد بود و شخص آبادی است از برکتش تا اینجا ساحت کمتر راه بود و کاسه که بخارا میروند خیلی تند میرفت مامورین  
بزرگت مرخص شده حاکم و کارکنان را برانده شان حضور آمده لفظ زیاد می کردند بعد پیاده شده از اسکله چل کشتی  
اعلی حضرت پادشاه انگلیس شدیم که موسوم به ویزلان است لارنسون صاحب و انگلیسیهای که همراه ما بودند  
معرنی و راه نمائی میکردند امیرال معبر کشتیهای انگلیس که موسوم به بان کلتون است و بسیار جت بخار قطب  
شمالی چندین دفعه رفته و مر و معرنی است با استقبال آمده و کشتی بود صاحب بختبان و یک سحر می بهم زیاد بود  
رفتیم با طاق مخصوص خودمان نشستیم کشتی بسیار تند و خوبی است صدر عظم با علم خلوت و بعضی دیگر کشتی ما و  
شاهزادگان و سایرین در دو کشتی دیگر که مثل همین کشتی بود و دخیل نظر شدیم تا بارها را آورد و دهم سمران  
جا بجا شدند و من بواسطه کسالت با طاق پائین رفته قدری استراحت کرده بعد آمدیم بالا روی میز مایه های خوب  
بود و بملوی بسیار علی انگور سفید و سیاه بسیار معطر خوب میوه بود که چیز بسیار خوبی است خربزه که کوچکی هم بود  
بسیار شیرین این میوه را کلاً در کرخانہ عمل می آوردند و قیمت آنجا بسیار گران است مثلاً یک تنه خوشه  
انگور را بدو هزار میدهند و قش علی بدو خلاصه را ندیم بخاری خوروم سمران از انصار خوبی داده اند  
اوستا ندانی و دور که اول خاک انگلیس است پنج ساعت راه است و این دریای دانش بطوفان و موج  
زیاد معروف است اما الهی قد تعالی دریا بسیار آرام مثل کف دست بود و احوال احمدی برهم نمورد و مثل سیاحت  
روی رودخانه بود و عقب سراسر کشتی بر و لیف می آمد و کشتی بزرگ جنگی زره پوش هم یکی دست راست ما  
و یکی دست چپ برای احترام می آمدند کاهی توپ می انداختند قدری که رفتیم کشتی دیگری آمد که دو برج و در  
برجی دو توپ داشت برجهای هر طرف که میخواستند میگردانند این کشتی هم این پوش است گفتند زور چهار  
اسب بخار دارد و دیوانه کشتی هم چندان از رویا بلند تر نشود و می گفتند کلوله توپهای این کشتی کشتیهای دیگر  
خود میکنند و سله تیراز توپهای آن انداختند بسیار صد اسپیکر کشتیهای تجاری و غیره بسیار آمد و رفت میکردند  
تا نزدیک شدیم به جسل انگلیس که بهای کنار و دیار پیدا شد کشتی جنگی زیادی با استقبال آمد همه توپ انداختند  
روی دریا از کشتی و قایق کشتیهای بخار بزرگ که بزرگان و نجیبای انگلیس در کشتی نشسته تماشا آمده بودند  
پرو بود که بهای ساحل چندان بلند نیست و سنگش سفید رنگ مثل معدن است خلاصه کشتی رسیدیم به بند  
دو و روسوی شکی طولانی ساخته اند کشتی در بندر از موج و طوفان محفوظ باشد خیلی توی دریا آمده است بالای  
زن و مرد و خلفه و نجبا و افواج و سوار بسیار بودند اینجا ایستادیم بسیار ایستادیم و شاه انگلستان با وزیر  
و دلخار جبهه لور و کرانویل و امیران و اشراف لندن همه آمده بودند و سمر و سطلی پادشاه و دو کشتی مبرور و دهم سمران

ار تودر کشتی ایستادیم پیرای پادشاه و وزیر خارجه ایشیک قاضی باشی پادشاه که موی متبر و هم پیشین پادشاه  
آمدند توی کشتی رفتیم توی احاطه نشسته صحبت کردیم تا بار بار از کشتی برو بیرون پیر و می ملکه جوان بسیار  
خوش روی با بنیه ایست چشمتی زار و قدری ریش دارد و قدش چندان بلند نیست سلسل باید بیت بخت  
هشت سال باشد پیر سوئی که از او کو چکتر است قدری رویش بار یکتر و جسته اش کمتر است ایشیک قاضی باشی  
اسمش لور و سید فی مرد پیر قوی بنیه ایست خلاصه برخاسته از اسکله بالا رفتیم از حمام و جمعیت غریبی بود سوا کالسکه  
بخار شدیم من و پیرای پادشاه و صدر اعظم و وزیر خارجه انگلیس و پیش خدمت باشی در یک کالسکه نشستیم بسیار  
کالسکهای خوبی بود هیچ چنین و او نمادیده و نشسته بود و آهسته چند قدمی رفتیم بجای که غذا حاضر کرد و بود و پیرای  
شدیم من رفتم با طاق کوچکی حکیم الماکت که چندی بود اینجا بود و دیده شده بود گفتند حکم شهر و و در طاقی حاضر کرده است  
باید بخواند رفتیم تباری بالایی پله بستمی ایستاده همه شاهزادگان و اعیان انگلیس شاهزادگان و سایر نوکران می مای بودند  
حاکم نطق با فضلا خواند بسیار تعریف و تحسین از ما بود ما هم جواب دادیم لارنسون و انگلیس بیان کرد مردم دست میزدند  
بعد برگشته رفتیم سر نهار پهلوان همه بودند غذای گرم بخته و میوه و غیره آورد و دوزخ ویم بعد برخاسته باز بانیمان اشخاص  
در کالسکه بخار نشسته را دیدیم همه ما از بغل کوه و دره میفرستادند تو نهامی متعدد و گذشتیم که و توانی از آنها بقدر رنج فر  
و بسیار تار یکت و خفه بود زمین انگلیس هیچ شباهتی بسیار زمینها ندارد و جنگل زیاد دارد و درختی قوی آبادی  
متصل زراعت زیاد و متوال انگلیسها معروف و دنیا است ضرورت بنوشتن نیست از نزدیک تفسیر و آبادی شلیسند  
که نشیتیم که تقریبا بیون سیم بوده و هم اینجا فوت شده است قبرش هم اینجا است کالسکه بخار بطوری تند میرفت  
که امکان نداشت کسی جانی را ببیند از بس تند میرفت از غدا و آتش در آمده یک کالسکه سوخت  
کم ماند بود که همه بسوزد کالسکه را نگاه داشته آمدند پانین خاموش کردند دست کرد و درست شد  
و دوباره بر او افتادیم تا رسیدیم باول شهر لندن دیگر آبادی و جمعیت و بزرگی شهر و کثرت راه آهن که علی  
الاتصال کالسکه از هر طرف عبور و مرور میکند و از دو کار خاضا و غیره نمیتوان شرح داد اما از روی پشت  
با هم میزدیم خلاصه رسیدیم بکار ایستادیم تماشاچی و جمعیتی زیاد از حد نظام انگلیس سواره زره پوشن صح  
نواب و لیعهد انگلیس معروف پیرش دو کال همه وزرا و اعیان و اشراف حاضر بودند و ندیده شده  
من و لیعهد و صدر اعظم و لرد مورلی همانا کالسکه رو بازی نشسته را دیدیم طرفین راه و با هم و بالا آنها  
مملو از زن و مرد و بچه بود بسیار اظهار خوشحالی میکردند و میگویند که ندستمان مکان میدادند دست  
میزند خلاصه معرکه غریبی نبودن متصل با سر و دست تعارف میکردم جمعیت تماشاچی انتها نداشت جمعیت  
این شهر را متجا و زار بهشت کردند و نفس میکشیدند نهامی بسیار خوشگل دارد و نجابت و بزرگی و وقار و تکلیف از روی زلف





معلوم است که ملت بزرگی است و مخصوصاً خداوند عالم قدرت و توانائی و عقل و هوش و تربیت با شما داده است  
اینست که ملکیتی مثل هندوستان را مستخر کرده و در یکی دنیا و سایر جامای عالم هم تصرفات معتبره دارند و سوار  
های بسیار قوی و سوارهای زیاده پوش خاصه بسیار قوی و جوانهای خوب خوش لباس بودند و سوار  
سوارهای روس و سوارهای قوی خوب اما عدوتش کم است چهار فوج است هر فوجی چهار صد نفر با تفصیل  
نصف را هر که آیدیم باران شدیدی آمد و مرا از سرتاپا تر کرد و خشم خیلی تر شدم اما سرکاسکه را کفتم پوشیدند  
صدراعظم و لورد و موری سرشان باز بود بالمره تر شدند تا رسیدیم به عمارت بود که کم منزل است پایاوه ششم  
این عمارت منزل شهر پادشاه است عمارتی است بسیار عالی و بزرگ و لیعهد و سایر شاهزادگان همراهی کرده  
ما را بر دوازده عمارت همه پیرانان و هم در این عمارت منزل دارند باغ بسیار وسیع با صغائی در جلو عمارت است  
چمن بسیار خوبی دارد و خیلی خوب اصلاح کرده اند اسباب و دروگری دارند مثل عاوه که اسب یکجدا و عقاب چمن بیک اندازه  
بریده شده میریزد قوی عاوه و ریاضه طبیعی بسیار خوبی با کشتی و قایق برای تفریح دارد و چند چادر بسیار خوب زده اند و در  
کوشه باغ و چشمه ای چکنلی بسیار قوی و کلهای بسیار خوب دارد طاق و زیاده ای اینجا بود یک درنا هم قوی چمن راه  
سیرت خلاصه بسیار کسل و خسته بود و شب راز و خوابیم پادشاه و قصر و نیز در بستند که کشش فرسنگ الی شصت مسافت دارد  
اما باراه آهن در نیساحت میر و نذر در وی پلچس و قوی عمارت سربازان پیر انگلیس با لباس چهار صد سال قبل ازین از

روز بیست و دوم عبدالعزیز ملک انگلیس ایستاده بودند لباس عجیبی است بر سبج الثانی

صبح برخاستم امروز دیدن نواب و لیعهد رفتم زایش چندان دور نبود خانه خوبی دارند بهشتی طفل بسیار  
شیرین دارند زوجه و خنجر پادشاه و نامارک و خواهر زن و لیعهد روس است و لیعهد روس و زوجه  
هم اینجا بود و چند روز است بعزم دیدن آمده و یکجا هم خواهند ماند خلاصه قدری نشستیم صحبت شد همه  
عمارت از دیوارهای طاق و غیره اشکال شکار و پوست ببر و غیره بود خلاصه برخاسته رفتم دیدن پرنس انفراد  
که مقب بود یک دو مورغ است خانه او هم بسیار خوب است سر راهها و فکارها و مسفری که در داخله فرقیته شکار کرد  
با انواع مرغهای خوش خط و خال خشک کرده پشت شیشه ها و غیره چیده بود و اسباب شکار هم بود پرنس از تور  
بنو درفته بود و بشق افواج از اینجا نمانده و یک و کامبریدج پسر عوی پادشاه رفتم خانه خوبی داشت پسر پادشاه  
کل قشون انگلیس است بخصوص توپخانه و جبهه خان مرد پیرست اما بانبیه قوی یک سرخ و سفید بسیار خوش  
است مرد معتبرای است قدری صحبت شد رفتم خانه خواهر پرنس و یک کامبریدج که زوجه دوک و نک است که یکی از  
شاهزادگان و نجای المان و جوان بسیار خوبی است بیس کی دارد و خوش شکل است خانه و باغ خوبی دارد که از  
دولت داده اند خلاصه چون وقت آمدن مهرای خارجه و وزیرای انگلیس بحضور بود و در خواسته

آیدیم منزل رخت پوشیده و فستیم بالا را بالای عمارت همه شایزدهای موصد عظم و غیره بود و نیکو انگلیس  
باشی پادشاه با همه نظر آمده ایستادند چنان چنان احوال پرسیدیم و چنانچه میسر بود بارون بر نفس مروی سپید  
و حال سی سال است در لندن ایلمی است و در روس پادشاهی ایلمی که به عثمانی از اهل یونان و مصر و عربی است  
سبب بشتایلمی است و ستر با مرد و پسر خاقل بزرگی است سابقا موصد عظم بود از اهل المان است و غیره  
کت و ارک و از نجای فرستاده سایرین هم بودند و سفیر دولت را چون هم انجا بود نواب راجه دو آب سنگ پسر  
رنجه سنگ معروف هم بود و بیست سال است در لندن است و موجب زیاده دولت با و میداد چون خوش شیم  
و ابروی است زبان انگلیسی حرف میزد و هر دو در یاد بخود زده بود و شاهزاده هشتادست بعد از تاج نجای  
کل و زاری انگلیس که حالا در دست و یکست هستند که که نوئل وزیر خارجه را در کلا و ستون صدر عظم و کت و ارکیل فر  
مندیستان و سایر روز و معتبرین همه بخود را ندانید و بالرو کلا و ستون و وزیر خارجه انگلیس حرف زدیم بعد  
هم رفتند تنها ماندیم عمارت بالا را همه شیم عجب عمارتی است اشکال و پردای بسیار خوب و در شگفت  
شام بخانه و لیعد و حوت شده بودیم که از انجا هم بخانه و کشف و سوزانده که از نجای انگلیس و سالی یکست که در مدخل  
دار و برویم که مجلس تقرر است رفتیم خانه و لیعد شام خوردیم شایزدهای موصد عظم و غیره و زاری انگلیس  
و لیعد روس و نجای هر دو و لیعد بود و بعد از شام رفتیم خانه و کت و سوزانده زن نجیب بخت و دار و خانه  
اش خوب است جمعیت زیاد بود و در تالار طولانی روی سنگی نشستم و نجای و شایزدهای انگلیس و شاهزاده  
هشتاد نواب ناظم بیک که هم با پیشش بودند و سالی است برای امری به لندن آمده و همین جا مانده اند و نه  
تیسر و صاحب حروف است و خلاصه تقرر تمام شد و منزل آمد و خوابیدیم

روز بیست و چهارم ربیع الثانی

با وجودیم بقصر و بند زور که مقرر علیحضرت و یکتور یا پادشاه انگلیس است با کالکه بخاریک عادت ساخت است و  
رخت پوشیده با صدر عظم و لرو سولی سوار کالکه شده و رفتیم جمعیت زیاد از حد سیر را و طرفین را و استیاد  
بودند و گفتند کالکه بود که حساب داشت از نجای بخاید پارک و شجره کشته رسیدیم بکار سوار کالکه بخا  
شدیم کالکه سهای بسیار اعلی و طرفین کالکه یکتور از بلور بود و از جای آباد و صحرا و چین گذشتیم تا موصد عظم  
از دور پیدایش مثل قلعه چهار برجی نظری آمد نزدیک رسیدیم پیاده و شده سوار کالکه اسبی شدیم جمیع تشریف  
ما هم بود و پای پله قصر پیاده شدیم و علیحضرت پادشاه تا پای پله استقبال کردند و پائین آمده و دست ایشان را  
گرفته باز داد و رفتیم بالا را اطراف و الا انسانی فتنه که پردای اشکال خوب داشت گذشت و اهل اطاق  
مخصوص شده روی سنگی نشستم پادشاه اولاد و متعلقان و خدمت خودشان را سخری کردند ما هم شاهزاده







و صدر اعظم و خیره را معرفی کردیم که در شاهپور اندک که وزیر و بار بار پادشاهی است نشان را از تیر مکتول  
بالماس را که بزرگ و بند و حرف و از نشانهای بسیار متبر انگلیس است برای ما آورد پادشاه بر سر حاشیه  
بدست خودشان نشان را باز و نه و حمالیش را انداختند و جواب بند بلند را هم دادند و استان این نشان  
از تیر است که در ذیل نوشته شده بود

مورد چنین را در باب نشان مرسوم نیز از تیر که او را در سوم پادشاه انگلستان در سنه هزار و سیصد و  
چهل و نه عیسوی در قصر و بند زور اختراع نمود و عقیده است یکی انگلیس و کار فتح کری فیلیپ چهارم  
پادشاه فرانسه را شکست داد این نشان را اختراع کرد و یکواکه در یکی از مجالس بال جواب بند کتس  
و وسایل سیوری معشوقه او را و افتاده اسباب بخند و مضار شده بود پادشاه از کمال غیرت و علاقه که با و داشت  
جواب بند را بر دوشته این عبارت را او اگر مقتضی بود یکدیگر خیال بد بخت که همین عبارت الحال در شسته  
نشان را از بند نقش است و گفت همین بند جواب را بقدری محترم خوانم که هر که همه برای تکمیل آن منتهی شد  
این شد آن را نشان اول دولت قرار داد و سوای پادشاه انگلیس که رئیس او را این نشان است و بر او  
انگلیس و سلاطین خارجه با جدی این نشان داده نمیشود و حمالین نشان هم از داخله و خارجه زیاده است  
و شش نفر نباید باشد خلاصه نشان را با احترام تمام گرفته شستیم منم نشان و حمال آفتاب مکتول بالماس با نشان تصویر  
خودم پادشاه انگلیس را دم ایشان هم با کمال احترام قبول کرده بود و بعد برخواستیم سر میز فیم تنه و  
پادشاه و یکسپر که چکی که هنوز از پیش ایشان جای تیر و دو اسمش لیو پولد است نشسته بودند این سپهر روز الما  
با استقبال آمده بود و بسیار جوان و خوش شکل است لباس کوسی پوشیده بود و وضع لباس کوسی اینست که زانوهای را  
مکشوف است یک دختر شانزده ساله پادشاه هم در خانه ایشان است هنوز شوهر ندارد و دو دختر دیگر شانزده  
و ارند شانزده و کان و صدر اعظم و لرد و کراویچ و کوز و در بخار خوبی خورده شد میوه های خوب سر بخار بود و بعد پادشاه  
دست ما را گرفته با طاق را حلقه کرده و خودشان رفتند قدری اینجا نشستیم سواره نظام زده پوشان با یک خروج  
و رسیدن کوچک جیلو قصر سیما و بودند بسیار سواره خوب و پیاده همکاران انگلیس اگر چه کت اما  
بسیار خوش لباس و با نظم و خوش اسلحه و جوانهای بسیار قوی دارند و موزیکان بسیار خوب میزند و خلاصه خیال  
جوانی جیلو قصر است که طوایش کفیر سنگ و طوفین آن دور و لیت درخت جنگلی کس قوی بنر بسیار بلند است  
زمین همچنین است و کل و سبزه آیدیم پایین سوار کالسکه شده با صدر اعظم و لرد و همکاران از خیابان را ندیم بسیار  
همه با کالسکه نشسته عقب مامی بدندان و موز و یاد و درختانی شکل و بزرگ اندام و دیند و سر را بودند و خیابانها را  
پیاده با کالسکه میکشند خیلی تماشا داشت تا قدری که فیم جمعیت کم شده آهوی زیادی می کشید و گوسفند و بزها

آه و زحمتها و خیایانها و دل کرده اند دسته دسته میگردند و از آدم چندان و حشمت نداشتند کسی هم  
 نمیتواند آنهارا از ذیت کند فی الحقیقت آه و زحمت بلکه مابین مرال و آه و زحمت کا جیوانیت بسیار خوب خلاصه  
 خیابان و درخت و چمن آنها ندارد و در فرسنگ رفیق از خیابانی دیگر که ششیم مثل شست طرفین خیابان  
 درختهای انبوه بلند همه کلهای بزرگ آبی رنگ و قرمز و غیره داده بود و از جنس خرزهره آفتد را با صفا  
 که فوق آن تصور نمی شد رسیدیم بدریانه آبی بزرگ زن و دختر زیادی و در دریاچه کشته بهار که کوچک بسیار با  
 رسیدیم که مال پادشاه است اینجا پادشاه شده قدری سیوه خردیم شاهزادها و غیره همه آمدند رفتند سر را و این  
 مانسوار قایق شده رفتیم آنطرف آب جمعی از زن و مرد بودند قدری توی آب ایستاده رفتیم نمونه کوچکی از کشتی  
 ساخته بودند بخت و چهار توپ بقدر زنبورک داشت توی آنرا تماشا کرده آمدیم میرون با قایق باز رفتیم  
 بهمارت سوار کالسکه شده از راه دیگر که باز هم چمن و خیابان و آه و زحمت زیاد بود و رفتیم به ویند زور و از آنجا  
 بکالسکه بخار نشسته را ندیم برای شهر جمیع مثل صبح ایستاده بودند تعدادی فعل آمد تا رسیدیم بمنزل عمارت شاه  
 بسا قدیم است و از خارج چندان زینت ندارد و شبیه بانبیه قدیمه است که از سنگ ساخته اند و سنگهایش همه  
 بقدر آجر است یک برج بزرگی دارد و چند برج کوچک بلند اما میان عمارت بسیار بازینت و شکست و پراسباب  
 اطفا تا آمارها و الانهای بسیار خوب و موزه واسطه وارد سن پادشاه پنجاه سال است اما بنظر جلیل ساله  
 مینماید بسیار باش و خوش صورت هستند امشب را در خانه لور و مر حاکم شهر قدیم لندن همان بختی  
 و سوهیم شش راسوار کالسکه شده را ندیم از عمارت ما تا منزل لور و مر کیفرنگ تمام بود و همه طرفین راه  
 و کوچه آفتد زن و مرد بود که حساب نداشت همه هورا میکشیدند و هم متصل با همه تعارف میکردم همه کوچها  
 از چراغ گاز روشن است علاوه بر آن از باجها و پنجره خانهها روشن اکثر سیته کوچه را مثل روز روشن کرده  
 بود و بعضی چراغهای گاز بشکلهای مختلف بالای خانهها و کوچه و غیره درست کرده بودند و شهر و کوچه را  
 آئین بسته بود و نماز عمارات عالی و دو کالین زیاد و مر خوب و میدا نداشتند تا داخل دروازه سیته شدیم  
 یعنی شهر قدیم لندن که لور و مر حاکم همین سیته است و یکراختیار بسیار شهر و محلات ندارد یعنی سایر شهر هیچ  
 حاکم ندارد و هر محله مشورتخانه دارد و اگر امری اتفاق افتد به پلیس بایشی که گزیده باشی آن محله است بر جوع می شود  
 او هم بوزیر داخله رجوع میکند پلیس این شهر شست هزار نفر است همه جوانهای خوب و بالباس معین عالی شهر را  
 از پلیس حساب میبرد هر کس به پلیس بی احترامی کند قتلش واجب است خلاصه وارد در خانه لور و مر شد از پله  
 بالا رفتم بالای بود و لیچند انگلیس و روس باز نخواستند و همه سفرای خارجه و شاهزادهای ما و غیره و  
 شاهزادگان و شاهزاده خانها و غایبهای معتبره و بزرگان و وزرای انگلیس بودند و پادشاه و ولیعهد

تصویر پرنس آف ولز سیرنرک و ولیعهد ملکه لندن

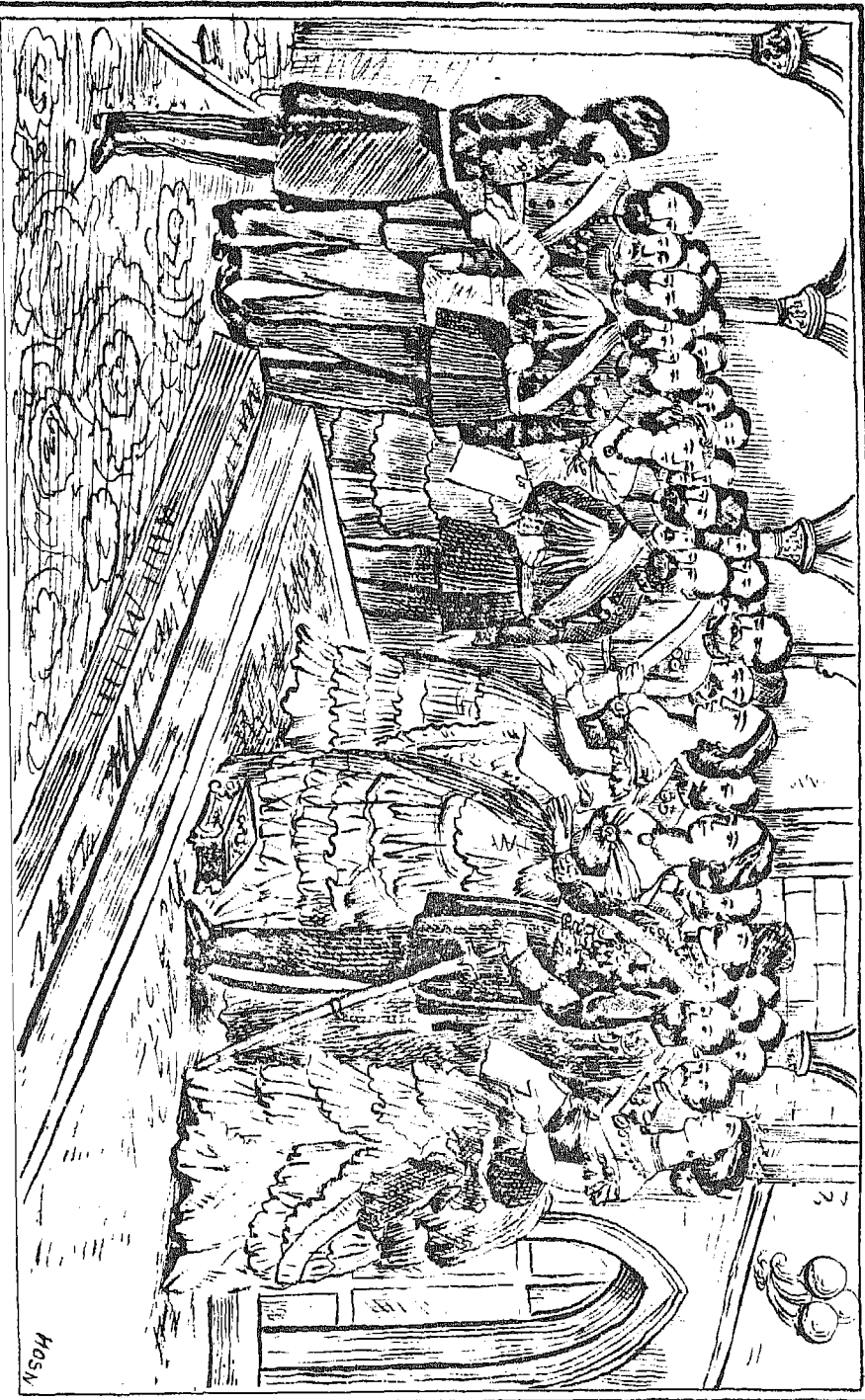


PRINCE





چهار طاقت پادشاه بارانی و صفت کهنه ای و ابله اندین پادشاه را



داده و تعارف کردیم این عمارت دولتی است که حاکم لندن می نشیند اسم عمارت کیلد مال است سالی  
 یک مرتبه این حاکم با انتخاب اهل شهر باید عوض بشود و اجزای حکومتی لباسهای غریب داشتند کلاههای سمور بزرگ  
 خرقه و کلاههای زیر سمور و غیره و در دست هر یک چوب باریک بلندی دست و یکری شمشیر قرار میگفتند  
 قدیم جلوماراه میرفتند خلاصه در همان اطاق ایستادیم لرز مر نطقی کرد جوانی و اویم بعد با این تشریفات  
 بتالار بسیار بزرگی که چهل چراغ و چراغهای کاز داشت رفتیم باز و جبهه ولیعهد انگلیس باز و او بود و هم زن و مرد  
 زیاده بود و نامش است هزار نفر دعوت شده بودند و در هر جبهه که دامن شیش خلی دراز بود و بر زمین کشیده  
 میشد پوشیده بود و رفتیم صدر مجلس چپ پله میخورد بالا رفته روی سندی نشستم زنهای هر دو ولیعهد طرفین  
 مال نشسته سایرین همه ایستاده بودند و در میان انگلیسی خطبه از روی نوشته در تهیت و رو و ما و دوستی  
 و محبت و دو ملتین انگلیس و ایران خواند چنانکه از زبان فارسی چاپ زده و رقی از آنرا بدست فارسی خواند  
 و او بعد از اتمام تقریر لور و در صدر اعظم همان فارسی را با وضاحت تمام خواند ما هم جوانی و اویم لارنس  
 صاحب بزبان انگلیسی ترجمه کرد بعد از آن مجلس سلام منقضی شد بدست هر کس قلمی از طلا که داده داشت  
 با و رقی که در آن اسم نوشته بودند و او ند که هر کس با هر کس میل دارد بر قصد آنجا بنویسد جبهه طلایی بهم رشیکس کردند  
 بعد مجلس نقص شد من در همانجا نشسته تماشا میکردم هر دو ولیعهد باز و جبهه و غیره همه میرقصیدند بعد از اتمام  
 رقص باز باز و جبهه ولیعهد انگلیس داده رفتیم برای سوپه که شام بعد از نصف است از تالارهای بزرگ که پلهها  
 و راهروهای زیاده و همه ملکه از مرد و زنهای خوشگل بود و انواع کلهها و درختها که در کوزه کاشته در پلهها و افشا  
 گذاشته بودند گذشته رسیدیم بتالار بزرگی که میز سوپه را چیده بودند و در قریب چهار صد نفر سرفره بودند شخصی  
 از اهل سیتی که نمایب لور و مر بود و عجب سر سبز و پیر و پخته بعد از بلندی اعلام با اهل مجلس میکرد که حاضر  
 باشند برای توس نمودن با یغنی که صاحب خانه سلامتی بزرگان شراب میخورد و همه باید برخیزند و بخورند و اول  
 لور و مر سلامتی ما خورد و بعد ولیعهد انگلیس توس کرد و بعد باز لور و مر توس کرد و هر دفعه التخلیل مجلس اقبل از وقت خبر میکردند  
 بعد از اتمام سوپه برخاسته رفتیم بمنزلهای خود خوابیدیم و در بر کشتن هم که نصف شب بود و باز همان طور جمعیت بود

اشتب در کالسکه با اهل بیگیت اقا صی با شتی و صدر اعظم بودند

پادشاه انگلیس کتابی دارد که هر کس در قصه ویند زوریدین ایشان رفته اسم خود را در آن ثبت  
 کرده است پنجم امروز نوشتم

روز بیست و پنجم ربیع الثانی

امروز رفتیم بکار خانجات و کوچ که جبهه خانه و توپخانه و آبسنگر خانه دولت انگلیس است از عمارات نامانجا



[illegible]







نشست یادداشت هردو مجلسی که فتنه بزرگان اکبر و وزیران و اهل حضور دارند و گوش بآواز خانی انشا صحتی که بسیار دشوار و نرسیده



نام از هسل گانا و ای بیگی دنیا بسیار خوب خواند و کاهای خوب کرد با آتش و بزم خاسته ز قیم منزل

روز بیت و ششم

امروز بعد از نماز رستم بیاض و خوش جام السلطنه و نصره الدوله با کفن در کاسکه نشسته پیش خدمت و غیره  
همراه بودند چون روز یکشنبه بود و کوچه خلوت بود همه مردم توی چیمخا و غیره بگردش رفته بودند چندی  
نفرویده شد که توی چیمخا خوابیده بودند باز کاسکه مارا که میدیدند از اطراف دور می آمدند و هر یک یکدیگر را  
راه دوری بودند و از کوچه میآمدند و غیره عبور کرده تا رسیدیم بدریاض و خوش بیاض و شدم کاسکه زیاده بیاض  
و کوچ بود معلوم شد جمعیت زیاد می بواسطه روز یکشنبه بیاض و خوش آمدند رئیس بیاض که مردی پیر و کوشش هم  
سکین بود آمد قدیمی فرانسه میدانت صحبت کرد و من و مروزیادی بود ما از میان کوچه نیکان مردوزان عبور کردیم  
و متصل هوا می کشیدند انضا قلوبا بمایل دارند و زیاده از حد با حرمت و ادب حرکت میکنند خلاصه و خوش اینجا را  
قفس نقض علحد و از هم جدا ساخته اند چون عجیب اینجا بود که جای دیگر دیده نشده بود او لایس پیو پرتام  
است که اسب و ریائی است چیز غریبی است سه عدد بود یعنی یک بخت زرواده و یک پیچیم بهمانجا رانیده بودند  
بچه هم خیلی بزرگ بود و بیرون آب استاده و بزرگسای توی آب بودند غذا بدیشان می دادند و خوش نش  
یک دروازه بار میگرد و زانهای بسیار درشت داشت بسیار عظیم الجثه بود آنچه من فهمیدم که کندن و ریائی است  
ثانیا میونی بود بسیار بزرگ کره المنظر بعینه انسان بخصوص دست و پایش خیلی بشیه با انسان است صاحب قیما  
پارمنیزومی است و حرف میزد و انگلیسی بلد بود و بعد جلوه مارا بهیفت اما متصل سل داشت و ستایش را گرفته  
راه بر بند قفس میو بجا انداختند بخت و چیز غریبی داشت بند بازی میکرد و تالاشی و و با بهیفت که چرو  
توی خوش آلی بودند و در خوش بصر و شخصی بزبان فرانسه با آنها حرف میزد بسیار پیر و خوش بودند چندی  
بزرگت نش نشیم نازکی دارد و دست و پایش بنال مای در پرتب بشیه است اما با آنها بسیار تندر راه میرفت و در  
در کنار و وسط خوش سکونی بودند لی که نشته بودند روی سندی میرفت می نشت رو با هم بشیه بشیر بود و اما کوچه  
میرفتند زیر آب تحفظ صوت میزد و همان از آب میرونی می آمدند روی سکوی خوش نشته مستحفظ مای میگرد می گفت  
یک باج و و باج مرده میخواست او را باج میگرد بسیار تماشا داشت را با میوه نهایی خیلی کوچک بقدر خوش سلطانیه  
شد بسیار غریب و دلگدن و شیر الیاریک سیاه بر و غیره مرغ و طوطیهای الوان بودند غیر از این هم بسیار جا بود و خسته بودم

روز بیت و ششم کردم جمعیت هم زانو بود و معاودت منزل شد

امروز برای سان شتیما می جنگی باید برویم سدر پور نشوت که یکی از بنا و معتبره جنگی انگلیس است صبح زود و بر خاسته  
کالت پیرانی و ششم رخت پوشیده سوار کاسکه شده با صدر عظیم و شاهزاده و غیره و ششم همراه آهن پورتو









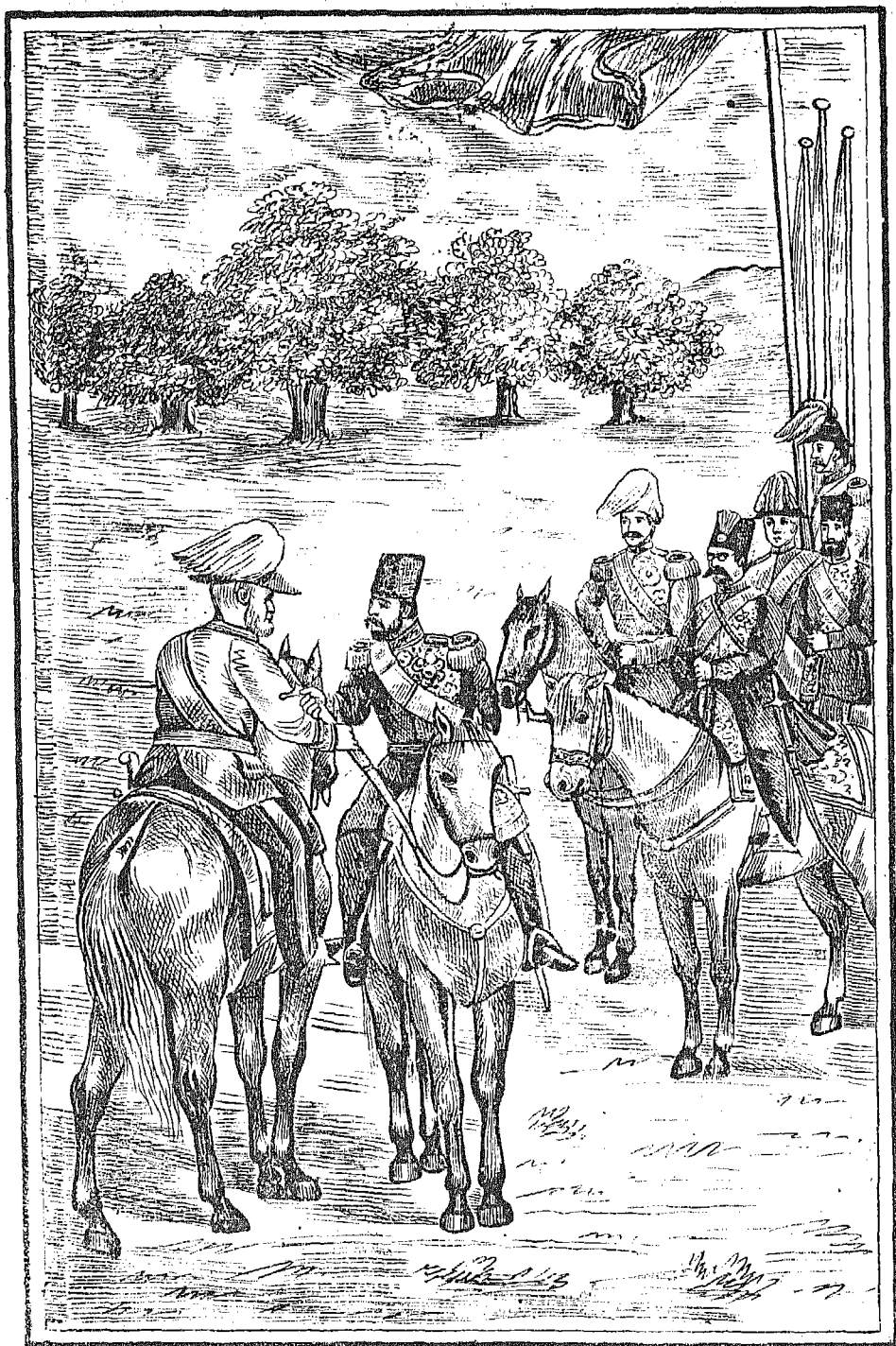
آیدیم بالای کشتی بر شتم بفرورستم و در اطلاق بازخار حاضر کرده بودم و خودیم بعد سوار کالسه شده رفتم کارخانه  
جانی ترا که اسباب کشتی بخار و بجزی از بهر قبیل میساختند کشتیم بسیار تماشا داشت از آنجا بگذریم که رفتم بالا رفتم کشتی  
بسیار بزرگ جنگی میساختند نوی کشتی رفتم علیه جات کار میکردند اسم کشتی را ناصرالدین شاه گذاشته بودند  
پایین آمد سوار کالسه بخار شدند در اندیم برای شهر غرضی رسیدیم شب را به مجلس کشتی یعنی ساز و آوازه که در عمارت  
البرئال است بایده برویم شب را بعد از شام سوار کالسه شده با صد عظم و غیره رفتم از مایت پارک گذشتم  
داخل در عمارت شدیم و لیعهد انگلیس و روس باهمه صاحب منصبان انگلیس و غیره بودند اول داخل و الا نشینیم  
که عرض میخواستند از شش میوه و سرش با شیشه پوشیده بود که با این همه بود و طرفین و الا نشینیم بسیار  
خانجات بود یعنی ماشینهای کوچک مثل نمونه ما بسیار تیز و قشنگ که باز و بچرخانکار میکردند انواع کارخانجات  
و دیده شد شیرینی سازی سیکار و تو تن سازی رشته اردو بری که فرنگیان ما کار و فی میکشیدند شربت آلبوم  
سازی و دسلس سازی که بطریق اوردان واحد پر نموده سرشرا محکم میکردند و قطعی عجلی سازی ابریشم کشی باچه  
بافی چاپ و زانم و بکذا انواع و اقسام کارخانجات صنایع که بنوشتن می آید در کمال آسانی اینها بسیار بجا و کار دار  
درست میکردند خیل مفصل بود ریاست این آکمیور بیسیون با بزرگان انگلیس مثال آورد که انویل وزیر دوله و خارجه  
است آنها هم پیشانی ما را میفرستد و لیعهد انگلیس و روس و غیره همه بودند خیل تماشا کرد و از بزرگای دی  
بالا رفتم رسیدیم بتالارهای متعدد که همه با روی اشکال و در نما و غیره بود و روی اشکال بسیار متما  
که در هیچ جا پرده باین خوبی ندیده بودم رئیس این پردا پریش اله و پسر پادشاه انگلیس است که رئیس بحری  
است و این پردا صاحب منصبان و جنرالی بحریه هر یک بجای خود نقاشی کرده و با پنجا دستاوده از خلاصه  
از این تالارها گذشته باز بدالخانه افتادیم که هسته که در کارخانه های زیر میسازند اینجا آورده برای فروش  
می چسبند زخا و خترهای خوب چه در کارخانه های پایین مشغول کار چه در بالا مشغول فروش امتعه بودند  
از آنجا گذشته رسیدیم بجای مثل پشت هم این و الا خلف و عمارات و کارخانه از چراغ کار بطورهای مختلف  
عجیب روشن بودند و اصل کوشش در محوطه است بسیار بزرگ که سقفش بطور کسند بسیار وسیع شد است  
و در این کسند بهشت مرتبه دارد که همه جای شستن مردم است همه ملوا از خفای خوشکال از نیت جیت زیاده و بیهوده  
و بزرگان بطریق هم زدن و مرد پر بود و چرخهای زیاد کار روشن بود و ما هم رفتم پایین توی آنهمه جمعیت سسپ  
چیده بودند با لیعهد انگلیس و روس و بزرگان ایران و وزراء اعیان انگلیس همه بهتر ترتیب روی سید لیحا نشینیم  
جلو ما در غون بسیار بزرگی که بقدریک عمارت است و سقفهای آهنی و لوله ها دارد و که صدای ساز از آنجا  
در می آید بقدر چنان متصل بیک منقطع بود و در چپ و راست در غون بهشت صد نفر و ختر و زن بسیار

[illegible]

روزیت و شمس

امروز باید دو ساعت بعد از ظهر برویم بقصر و بنشیند و در برای قشونیکه پادشاه میخوانند سنان بدین صبح از خواب  
برخواستیم و زیر پهنه دوزیر و دو لحاظ رجوع صدر عظمی انگلیس بحضور آمدند خیلی صحبت شد یک ساعت و نیم طول  
کشید صدر عظمی هم بود و مجلس غمی گذشت بعد فقیه سرخسار صدر عظمی آمد عرض کرد که وزیر پهنه معطل است میخواهد  
اجزای خود را معرفی کند و االی شهرهای انگلیس ادیس جی عریضه تعینت و رد و آورده میخواهند بخوانند فرستیم  
توی مالارانشهرهای بزرگ انگلیس و کلاً آمد بودند تعینت و رد و عرض کرد که اجزای سفارت ایران معرفی شدند  
بیوهیمای لندن مجوسها را امنه منجیتر عیسیه همه او رس فطی داشتند عرض کردند بعد وزیر پهنه اجزای خود را  
معرفی کردند و او بودند از جمله کولدا سمیت که بسرحد سیستان و بلوچستان رفتند و او سمیت و فکر انجمنهای طهران و غیره  
بودند بعد سوار کالک شدند فرستیم برآه آسین و لیعهد انگلیس و روس باز خیا نشان و غیره قشربین ماکتری بودند  
سوار شده و فرستیم برویند زور و قصر و بنشیند زور و حقیقت قطع سخن است از قدیم بانک ساخته اند روی تیره و اشیع است  
و هم بقرص سایه شده ایم پادشاه باز تا پای پله بپذیرائی آمده بودند با ایشان دست داده و فرستیم بالا همه آمدند و  
ایستادیم بعد من با هر دو ولیعهد و سایرین با پائین آمده سوار اسب شایم من سوار اسب بین الدوله شدم و جبر  
و صاحب منصبان انگلیس با یک دسته سواره نظام همه جلوما افتادند از خیا بان طویل علقه را زدیم برانجی خیا بان  
که آنجا و سحرگاه میدان شش است یک فرسنگ درست راه بود و طرفین راه زن و مرد و بطوری ایستاده بودند که محال  
عبور نمایند و من و منقل همورا میکشیدند بطوری که از صدای آنجا اسبهای منسرا ن رزم میکرد و ندو دیوانکی میفرمودند  
اما اسب من بواسطه طول سفر و صدمه که در وریا و راه آسین دیده بود و بسیار خسته و آرام بود و خلاصه بهان طوم  
فرستیم الی آخر خیا بان نزدیک میدان شش آنجا ایستادیم و پادشاه و زرخانی هر دو ولیعهد که با ایشان در یک  
کالک نشسته بودند بر سر آمدند آنکه نزدیک شدند ما هم را زدیم باز پادشاه عقب ما بودند فرستیم میدان شش من  
و سیعی بود و در شش درخت و جنگل در یک طرف بطور تیسیم و ابره زن و مرد و تماشای انقدر استاده بودند که حسا

سمتیرا وادون پادشاه پرسم انعام بیکی از سردارهای بزرگ بحریر که امشود و کفلم بر سید





داشت و ده پانزده اطاق چوبی و غیره خوب مثل چادر بقطار ساخته بودند که مردان و زنهای اعظم و اشراف بر دو طبقه طبقه نشسته بودند و نیز قشای شیر و خورشید و بیرق انگلیس را همه جا جلای این نصف دایره زده بودند و نیز بزرگه هم یکی علامت ایران و یکی انگلیس در مرکز دایره بپا کرده بودند که ما اینجا بایستیم خلاصه رسیدیم بنیر بیرق ایستادیم پادشاه آمده است و اندوختی کالسکه تعارف بعمل آمد بعد من و ولیعهد و دوکت و کامبریدج و غیره رفتیم از جلوه صف قشون گذشتیم باز آمدیم و م کالسکه پادشاه ایستادیم امروزه ابرو مستعد باران بود و خدا را شکر کردیم که باران نیامده است هشت فوج بودند و ده فوج خاصه بالبابه های بسیار خوب و کلاههای سیاهی بسیار بزرگ از پوست خرس و غیره داشتند بسیار کلاه عیسی بود و این فوج بسیار خوب بودند و فوج بالباس اکوس بودند و یکوه هم با هم ولیعهد انگلیس است که فوج تیر انداز میگویند و یکپا به سواره زره پوش خاصه سواره پوسا همه بسیار خوب بودند و وی هم رفته قریب هشت هشت هزار نفر میشدند بسیار خوب شوق کردند چند دفعه میدان را دور کردند و بعد دور رفته شش شلیک کردند و شش مرتبه سعی بدست خودم بدوکت و کامبریدج سپهسالار انگلیس و او هم با پادشاه بسیار صحبت شد خلاصه بعد از اتمام شوق که نزدیک بغروب آفتاب بود من و ولیعهد و دوکت و کامبریدج و غیره تا عصر و یکنوز که یکت فرسنگ راه بود و همه را از توئی جمعیت روانه تا رسیدیم بقصر سیاده شده رفتیم بالا و اطاق خلوتی راحت شدیم بعد از نیم ساعت باز رفتیم پیش پادشاه و او را کرده رفتیم بر آهاسن امشب و خانه کرد و کرانویل وزیر و خارجه بشام و بال معهود بودیم چون ولیعهد انگلیس فرمایشانشان خسته بودند و اندوختند و زور تکلف کرده بودند که امشب مهمانی نه توقف باشد بواسطه این تکراف شام منزل خودم اما چون وعده داده بودم برای شب نشینی و بال رفتن خانه وزیر خارجه اما بال و دو دوکن ایفیس یعنی در وزارتخانه خارجه و ولتی بود ولیعهد و غیره بودند رفتیم اینجا عمارت عالی بسیار خوبی است زن وزیر خارجه آمده جلوه دست با و داده از یلها بالا رفتیم کل و درخت زیادی در یلها و راهرو ما چیده بودند همه نجای انگلیس از زن و مرد سفرای خارجه همه باز کنایشان معهود بودند رفتیم در اطاقی نشستم میری بود و ورزش سندی بعد برخاسته دست زوجه وزیر خارجه را گرفته باز دور او را طاقها و یلها راه رفتیم بعد با همه تعارف کرده منزل رفته خوابیدیم

## روز بیست و نهم

امروز بکر بنویج باید برویم منزل بشهر است نه خارج کنار رودخانه تا مبر واقع است و حقیقت از محلات و دردت شهر حساب میشود صبح زود از خواب برخاستم صدر اعظم نبود با معتمد الملک و لر و معتمدان در کالسکه نشسته را ندیم از که چهای شهر گذشتند داخل سیتی یعنی شهر قدیم لندن شدیم از کوچه معروف به رزان اسریت که همه و کالکین مرغوب بود که نشستم به خرید و فروشنده اینجا میشود و کوچه بسیار مشهور است الفد جمعیت و از و حام و کالسکه بود که آدم حیران و مبتدیان

میشد باز کوچه‌ها عبور نموده و حسن قلعه قدیم لندن شدند تا که قلعه که خبر الیت با جمعیان و انترت سیست آمدند  
 دیوار و برج قلعه همه از سنگ و جواهر و اسلحه و غیره سلاطین قدیم در آنجا ضبط است میخواستیم هر روز تماشا کنیم فرصت  
 نشد رسیدیم بلب رودخانه تا میز یک میز سبز باز سوزیکان و عنبره ایشان بود و جمعیت هم بطوری بود که آدم چشم  
 میکرد و همه لب رودخانه را فرش کرده بیرق زده بودند صاحب نهان و بزرگان انگلیس هم بودند و کشتی بزرگ  
 خولی برای ما حاضر کرده بودند و لیعهد انگلیس لیعهد روس باز نهان ایشان و غیره همه قبل آمدند و کشتی دیگر  
 نشسته بودند تا که رسیدیم همه سمران و شاهزادگان ما هم سواهی عمارت و دولت حاضر شدند رفیق کشتی هوا بسیار  
 سر و بود و بدی می آمد و دو کشتی ما و کارخانه را تو می کشتی می آورد این رودخانه جزر و مد و صبح الی ظهر  
 زیاد است از عصر آب کم میشود بطوریکه یک ذراع دو ذراع تفاوت میکند از انگلیسها و کیون طامسون لاریون  
 و عنبره بودند کشتی ما جلوه کشتی و لیعهد عقب افتاده را ندیم آنقدر تماشا می روی کشتیهای تجاری و شرعی  
 بودند که حساب نداشت قایق کوچک و بزرگ بسیار بود و همه سمره ما می آمدند از وسط لندن گذشتیم طرفین  
 رودخانه همه عمارت و کارخانه و بناهای عالیت و خل و دکن شدیم و دکن بعضی حوضها داشت که برای کشتیها  
 تجاری و غیره را و آنجا تعمیر میکنند و سکرانداخته بارگیری متاع تجاری می نمایند یا از متاع خالی میکنند انبارها  
 مال التجاره هم در آب دکن ساخته شده است اسباب جبرائلی دارند بسیار بزرگ که بارهای تجاری را  
 از کشتیهای بزرگ یا از کشتیهای کوچک با سالی حمل میکنند و برای این دو کشتی در می از این ساخته اند و رودخانه که وقت  
 و مد و کشتی با سالی باز بسته میشود و عرضش کم است کشتی بزرگ بصعوبت و خل میشود و اینقدر کشتی و تماشا می  
 دید که انسان تعجب میکرد که این مخلوق کجا بوده اند و همه چیز در غیبی خود شکل زیاد بود و خلاصه بازار  
 و دکن خارج شده بود و رودخانه تا میز افتاده را ندیم همین جلوه جمعیت تو می کشتیها چه سمره ما می آمدند و در این  
 را و ایستاده تماشا میکرد و همه جا توپ می انداختند راه زیادی را ندید و در کوه میخ شدیم اینجا در شب بگری  
 انگلیس است و عمارات عالیه دارد از کشتی و آمده رفیق عمارت و زیر بگری که بسیار عمارت بزرگ که منتهی  
 و بیست سالت ساخته شده است و لیعهد باز نهان ایشان عنبره بودند در این تالار اشکال سرداران  
 قدیم و بعضی جنگهای بحریست شاه نشینی داشت پله میخ میخ و میز نهان میخ برای ما چیده بودند شاهزادگان  
 و غیره نشیمن میخ سایرین خیلی طولانی بود و جمعیت زیادی از مرد و زن و بچه در کنار درختهای  
 خونی کور و دکن را که در جعبه بودند و با نشان و اندک کلاه با پولیت او خور و دستانش فرو رفته بود و جلبدقه  
 سفید و کوفتی بود و دیده شد این جنگ معروف به ترا فالکار است که کشتیهای انگلیس با فرانسو و اسپانیول  
 جنگ کرده و با وجودیکه کور و دکن کشته شد باز فتح را انگلیسها کردند خلاصه بعد رفیق ما بنین و لیعهد و فرزند







ایشان و داع کرده رفتند من خواستم برمد خانه بروم رفتم بسیار در شده بجز کشتی جنگی بزرگی با تمام سپاه  
وسط میدان بود برای تعلیم طفلان بجزی که در آنجا شوق عمل میدی کنند بقدر پافندش که بجزی هم منتهی  
بود استقامت قدری شوق کردند بعد سوار کالسکه شدند رفتم برای برج رمد خانه روی تپه بلندی ساخته اند یک  
سنگی دارد و در پهنای بزرگ توی برج مانندی قرار داده اند که آن بر جرابا اسباب سیکر و مانند و هر خط  
که بخواهند و در بین حرکت یکسند منجم باشی معروفی دارد که چندین دفعه با بالون هوا رفته است چشم انداز  
بسیار خوبی بشهر لندن و اطراف رودخانه تانیر داشت بعد آیدیم پایین سوار شده رفتم با سکه سوار چنانی  
شده را ندیم آب رودخانه طرف عصر بواسطه جزر و مد کم میشد و این دفعه چون از دو کما برنگشته از راه راست  
رودخانه رفتیم از زیر چندین پل محظوظ آهنگی و سنگی که شقیص جمیعیت زیاده از حد استاده بودند تا رسیدیم محاذ  
پارلمنت عجب بنای عالی است بروج بلند دارد و گفته اند و از ده کرو حسیج بنائی اینجا شده است این  
طرف راست رودخانه است و مقابل آن طرف چپ ریخخانه سنت توماس که بسیار عالیت از کشتی  
و رآده سوار کالسکه شده را ندیم برای منزل شب در بر تپه بالای همین عمارت ما مجلس بال است نشستیم  
بالا همه بودند و دست زده و لیجه در گرفته نشستیم همه رخصتند رقص متعارف بال بعد و اکوسی  
بالاس اکوس آمده فی انبان زوشل سورنای ایران صد آمدید بد پرسنس الفرو پرسنس از تور و ویکران رقص  
اکوسی کردند خلاصه بعد از این رقص مجلس مجلس جسم خورده رفتم اطاق دیگر برای سوپه فضا و میوه  
و غیره سر میز چیده بودند همه خور و نوشا بنوازه هند می نمود و بعد پائین آمد خوابیدیم فردا باید برویم  
بشهر لیورپول و نیمه و قصر تمام که مال دوکت و دوسو ترانداست

روز پنج شنبه پنج ربيع الثانی

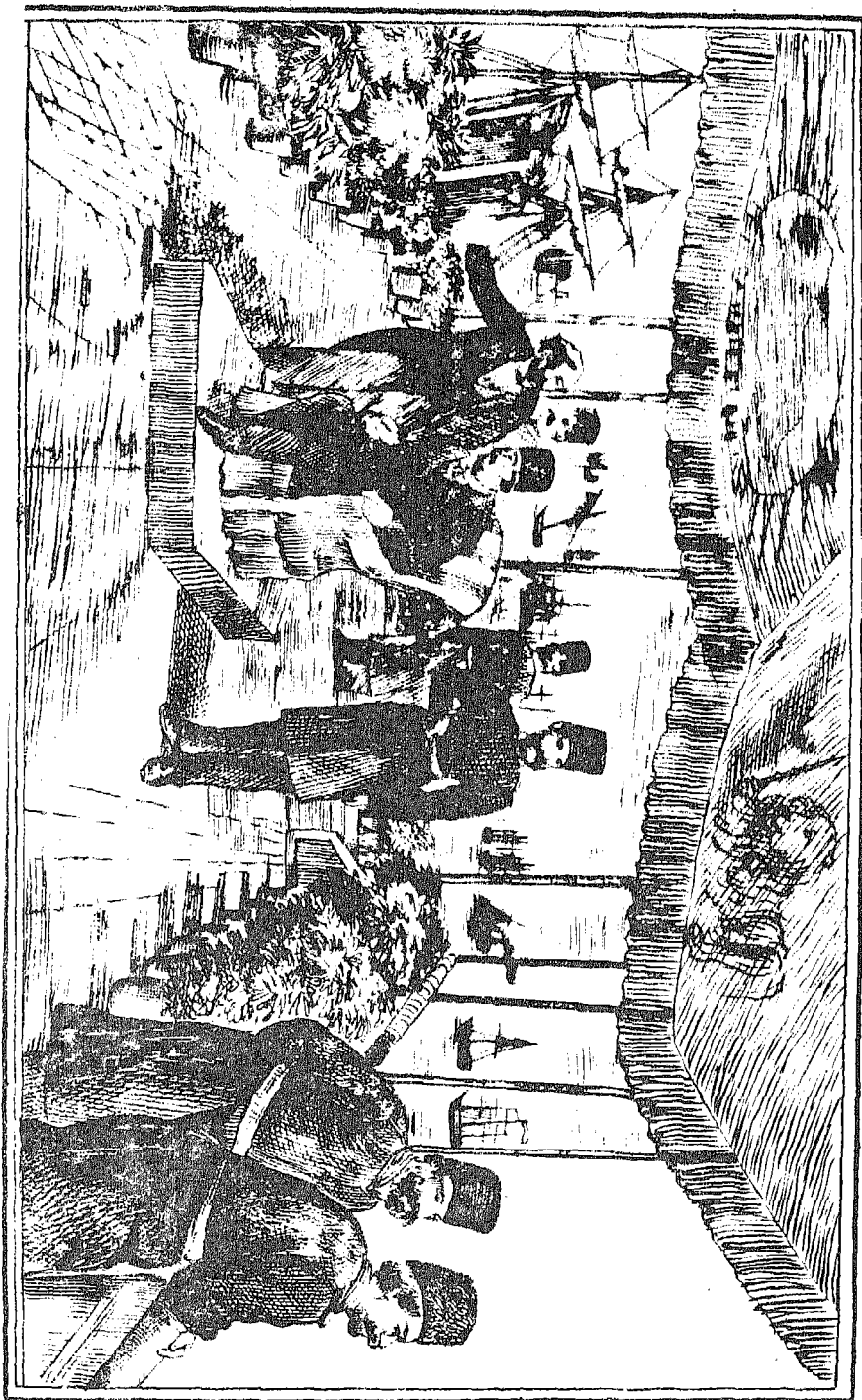
صبح زود از خواب برخاستم سوار کالسکه شده را ندیم معتمد الملک و لور و مولی لوی کالسکه نشسته صد  
اعظم و شایسته و اغلی در لندن ماندند خلاصه از کوچه دران استریت گذشتیم که واکین بسیار خوب بسیار  
دار و در همه چیز دنیا همانند بسیار عالی حسسم که اغلب بنگی دنیا میماند اینجا خزان میکند و در همین کوچه دیده شده  
استش همانخانه امرکالیت رفتم تا کار رسیدیم حوار کالسکه بخار شده را ندیم از لندن تالیو ریور چیماعت راه است  
و پنجاه و شصت مسافت امروز کالسکه بخار چنانی از سوار چنانی که که گذشت زمین پست و بلند داشت همه جای  
و سیزه و زراعت و آب و دیت از شهرهای بزرگ و کوچک که سر راه بود و گذشتیم شهر استون که کارخانه چینی  
سازای بسیار معروفی دارد و سر راه بود چینی انگلیسی را اینجا میسازند نزدیک شهر لیورپول از سوار خان بسیار عالی  
عبور شد که پنج دقیقه طول کشید بعد از گذشتن بلافاصله کار لیورپول پیدا شد جمیعیت زیاده از حدی حاله

امر و در وسط راه از پل بسیار بزرگ بلندی عبور شد که بر روی رودخانه می ساخته اند که همین رودخانه از وسط شهر  
 لیو پول گذشت و قبل دریا می شود و طول رودخانه زیاد نیست اما عریض و عظیم است خلاصه از کار و آمده سوار  
 کاس که شدیم حاکم و سایر صاحب منصبان و بزرگان شهر دم کار حاضر بودند حاکم سوار کاسه شده جلوس شد  
 ما هم از عصب محمد الملک و لور و پیشین ما بودند شهر لیو پول آن تجارت نگاه بزرگ انگلیس است که اغلب با یکی و نسیا  
 مروده وار و از یکی و نسیا تجارت کند و پنبه زیاد می کنند که انگلیس کفایت خوراک خوشا نرانی کند ما هم چنان  
 زیاد از انگلیس و المان و غیره از این بندر به یکی و نسیا میروند از قراریکه معلوم شد سالی زیاده از دویست هزار  
 نفر از ما جز این بندر به یکی و نسیا میروند که یک از آنها ویکر و یکر و دغاک و فرنگستان یک کسای معتبری است  
 فرستادن ما هم چنان دارد و دویست و شصت بزرگ هم از ما جز این رودخانه جلوس شد که از دویست و شصت بنا بوده  
 است بروند و محض تماشا می ماند بود و غذا مشرب خواهند رفت اسم یکی از آن دو کشتی اوسینی و خیلی بزرگ و وزیر  
 ما هم چنان بود خلاصه آنقدر جمعیت در طرفین راه بود که حساب نداشت و در سراسر آنکه کرده بودند کاسه می خورد  
 عبور کنند از بالای پل ما کاسه می خورد و هر کس که کوش آدم می شد یک نفر پیر زن با طاف در شهر نبود که  
 بتماشا نیامده باشند شهر تجارت و صنعت است مردمان کارگر بسیار دارند و بالتبعه با مالی لندن اینجا با تقیه بسیار دیده  
 شد که از صورتشان معلوم بود که بصحبت امر معاش خود را می گذرانند بسیار نگاه می رسید و پیاده شده و غلغله  
 سن نوزده شدیم تالار دیوان بزرگی بود و تختی بالای سکوی تالار که شسته بودند اینجا نشستن و مرد و زبانی در تالار بودند  
 حاکم خسته خواند نظقی از دوستی و اتحاد و ولایت ایران و انگلیس کرد ما هم جوابی دادیم لاریئون ترجمه کرد طسون کوچون  
 هم بودند بعد از آنکه استه بازو شده را ندیم برای عمارت حاکم نشین عمارت خوبی بود و اطای قدری معطل شدیم باری  
 هم می آمد بعد از آنجا رفتیم در تالار بزرگی میز خاگرداشته بودند نشینیم میوه و غیره خوردیم حاکم سلامتی ما طوس  
 کرد بعد بنهار تمام شد جمعیت زیاد می رسید و محوطه عمارت جمع شده بودند رفتم جلو پنجره قدری با آنها تعارف کرده  
 بعد رفتم باز با طاق خلوت قدری ایستاده رفتم باین سوار کاسه شده را ندیم برای لب رودخانه نشینیم کشتی بسیار  
 همه آمدند ای و نه دریا رفتم مراجعت کردیم رودخانه بسیار عریض و از دو طرف شهر است هوای شکر سرد بود  
 بعد برگشته کاسه نشینیم از میان جمعیت گذشتیم سوار کاسه شده از راهی که آمده بودیم برگشته بفاصله سه ست  
 بقصر نرسیدیم که ملک و دکن و سوتر لاند است رفتم کاسه بخار دم و در باغ ایستاد و دکن و استا بعش حاضر بودند  
 سوار کاسه شده را ندیم چنان خیال کن و شکار لانی که درویند زور دیده شد اینجا هم بود و می دیدند خانها  
 کتک دکن برای باغبانها و سوار ایدام و غیره ساخته است اما خانها هم ساخته معبد کوچکی دارند  
 رسیدیم در قصر پیاده شده وار و اطاف شدیم رفتم بکاخانه مخصوص که توی عمارت بود اقسام کلمها و درختها



آمدن شاه در شیراز تا با عیال و کنی و کوری بیاید - دیگر بندگان در اینجا با شاه میروند

THE SHAH ON THE MEPPY AT LIVERPOOL.



خرا و عسیره بد انجا دیده شد که گستره خانی بود و در وسط او دو چکت مدور زن داشت نشسته از هر روی  
 خواره ساخته بودند و پذیران آبی جاری بود بسیار صاف مثل طلا و در انجا پیچیده بود و مخصوص بعضی کینوع زیست  
 بزرگ و الملقح چشمه را پوی که زیاده از حد خوشگل و معطر بود انجا قدری نشسته غلیانی کشیدیم بعد رفتیم کلبه خان  
 عمارت که باغ بزرگ است اما درختهای که چکت سرو و کاج و درختها شبیه بنارنج که توی جللیت کاشته و با عجا  
 و سرش سرگرد کرده بودند باغهای بسیار وسیع تشنگه پر گل با انواع اقلام باقی زمین و خیابان چمن مثل گلزار  
 زیاده و حرکت جلوان باغ و باغچه و ریاضه طبیعی است طولانی و کوچ و معوج که توی آن چند جزیره کوچک است همه  
 اینچنین و گل کاری و خیابان که با قالیق انجا میرفتند و در این ریاضه تپا است همه جنگل سبز و درم و اطراف این  
 باغ و باغچه همه خیابانهای سر پوشیده از درخت و گل و تاک که بعضیهای مورانا بهمن ساختا غذا نطفه بهتسا  
 و خیابانها کرختها نهایی و کاست که بسیار تمیز و انواع گلها و بهکهای و نگار رنگت یکی دنیا و غیره وار و میوه  
 باغی که چیزها کولی است مثل که دمی کو چکت تازه درازا مارکت پوشش که مدو شد و وقت میرسد نه ضرر  
 سید بد نرم است همین طور با انکشت می توان خورد و قدری ثقیل است بزبان فارسی بلندی و توری میگویند  
 و در بلوچستان متفرقی ایران و کران بسیار هست تشکیل با و انکو سفید سیاه انجیر آلو جیا لک خیاه و عسیره  
 وارد و جمیع این میوه ها ز مارس و غیره و رسید به راست در خانه یافت میشود و با سبب و چچی که تعبیر کرده  
 اند باغبان محلی چنانچه خبر با باز و سقفا می شیشه بلند شد و باز بسته میشو و خلاصه آدمیم با ملحق تجارت اطفاقی  
 عالی پراسباب بار و دای اشکال خوب وار و توشول جزال انگلیس که در مصر بود تازه اینجا آمده است  
 لرزشی استانی که از انجا است و در همین نزدیکی عمارت و باغی بطرح سویی دارد و او هم بود شخص انگلیسی  
 که قبل از جنگ انگلیس و فرانسه بدست چینیها اسیر شده بود و اسمش گات ریش بلند بود که وار و انجا بود از  
 احوالات اسیری او پرسیدیم می گفت چینیها و روسیه را بسیار فرست کردند بعضی از انجانبی انگلیس انجا بودند  
 که ساطع از رفقا و مصاحبهای و دکت بودند و اندکها و سپه جا و و سپه و کشتی بود و اسم سپه و کشت  
 مرکب و دستا فرست اسم برادر بزرگ و دکت که دالیه کا و ارباب که چکت روز بلند خلاصه شب غذای خوبی خورد  
 شد چرخان خوبی هم کرده بودند گردش کردم بیک جانی برای کلوله بازی ساخته اند و در وسط تخت و دراز است  
 میافش خالی و در مرتبه کلوله چوبی بزرگ و کو چکت زیاده توی انجا که نشسته اند نظرفین این خط و در زمین نشسته  
 سفر و ش است بطور پشت بازی و هر دو طرف آن خط نشسته کلوله را با دایقوت انداخت که بر و در نشانه خانی  
 که در چشمه چیده اند بخورد کلوله که بنشان خور و میبرد و هر که ام بخورد و بان بخورد می افتد شاخص بازی کن و و  
 و نسبت میشوند قسمی این طرف خط چوبی قسمی آن طرف لذی میسکند چند نفر هم در آنجا ایستاده اند کلوله را بتوی خط



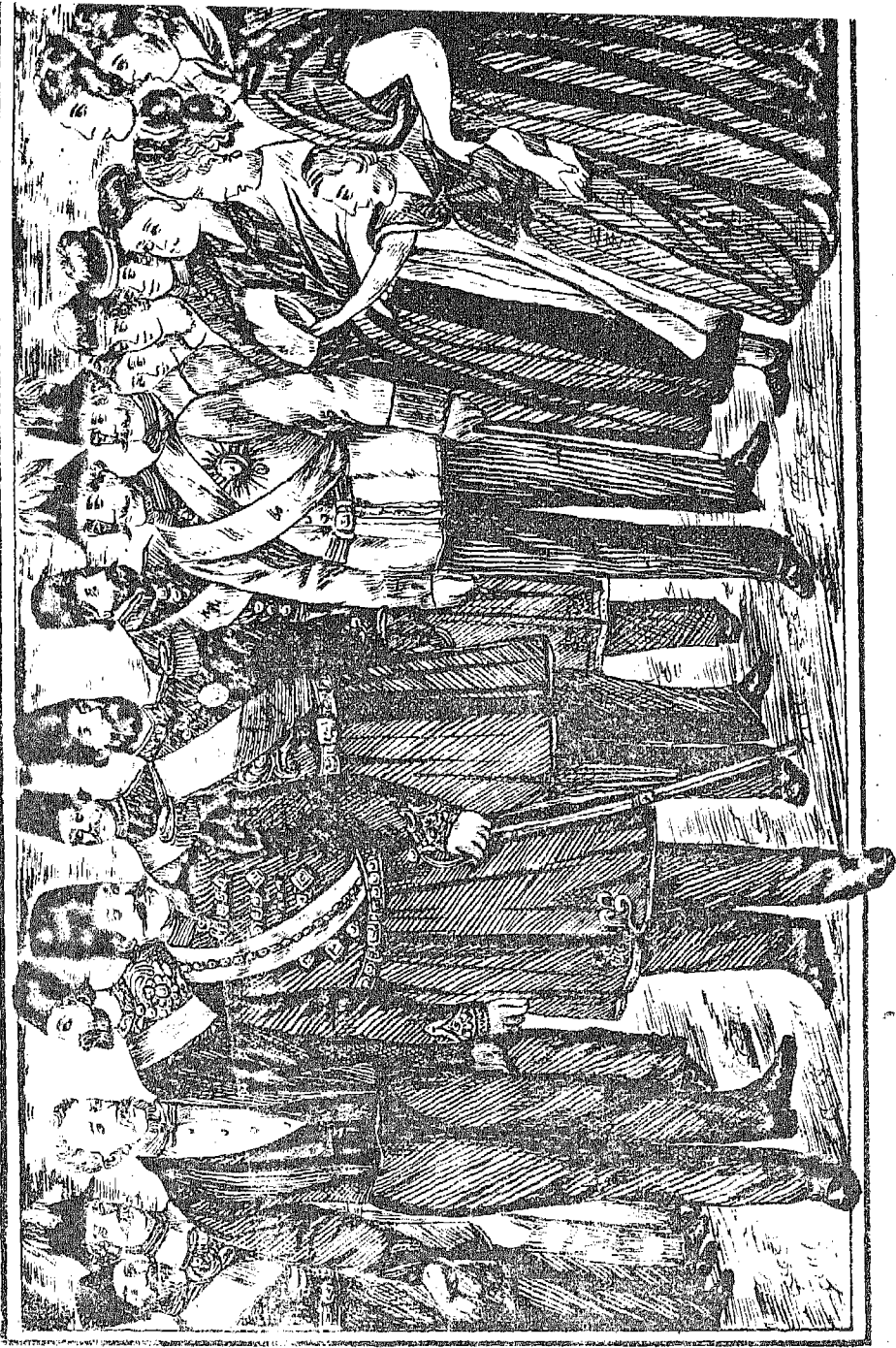
رفتن پادشاه در تهر نخست در کارخانه که تعریف شاه را در روی پارچه بافته و پادشاه نمودند که تماشا کنند







رفتار پادشاه که در این تصویر از او می بینیم و در میان او و پادشاه









زده تمام دنیا حمل میکند کارخانه پانین بسیار تماشا داشت بقدریک میدان بزرگ بود البته بقدریک  
 دستگاه بافندگی داشت و بر سر دستگاه چهار صد نفر زن کار میکردند پنجم را کشتیم یکبار کارخانه از صد  
 افتاد و دخترها و زنان و آقاها از خوبی خود و بدیها از تمام خواندن بیرون آمده سوار کالسکه شده  
 رفتم برآه آهین سوار کالسکه بخار شده را ندیم برای قصر تر تمام یک ساعت و نیم بغروب مانده رسیدیم و دوک  
 و غیره همه بودند سیاه و رفتم شکارهای باغ را تماشا کرده بعد رفتم توی قایق نشستم خود دوک رحمت  
 کشیده پاد و میزد و رفتم در جزایر شستم بسیار خوش گذشت شب را بعد از شام باز کلوله بازی کردند همه بودند  
 پیردوک از همه بهتر بازی میکرد

روز شنبه دویم

باید برویم در لندن و عصر را در شهر نیک برای گردش و صحبت و عصرانه همان ولیعهد انگلیس هستیم صبح  
 سوار کالسکه شده با دوک و دایه کرده را ندیم سه ساعت بیشتر راه بود از بعضی شهرها و تونلهای متعدد  
 و سوراخش خیلی راه بود که هر کدام پنج دقیقه طول کشید از دور در تونل و طولانی هم عبور شد ارتفاع  
 در همه زیاده نبود اما مثل دیوار بود یکی از درها همه سنگ بود و دیگری سنگ و خاک جسم آهسته  
 معلوم میشود که بجز رحمت و چه قدر مخارج این راههای آهن را ساخته اند خلاصه وارد کارشتر لندن شدیم  
 جمعیته زیادوی بود رسیدیم منزل بعد از یک ساعت رفتیم به چیزیکه این عمارت و باغ مال دوک و ویش  
 است که از متولین انگلیس با دوک و ویشترلا ندیش است و او امانت ولیعهد انگلیس داد است  
 که سیاق او باشد جمعیته زیاد و مانده دی و در که چاه و پخیزها و باصها بودند صد و عظم و لر و مورلی باها و کالسکه  
 بودند بقدریک ساعت ماند بود کالسکه زیادوی جسم که حامل و و وین بود و چیزیکه میرفت داخل خیابان  
 باغ شده را ندیم تا رسیدیم دماغ مخصوص پیاده شده داخل باغ شدیم شانهها و کان و غیره بودند چند چادر  
 توی چمن و باغ زده بودند عمارت محقری داشت دقتیم بجای و ولیعهد روس انگلیس و زنهایشان با  
 خانهای زیاد و سفری خارجه و وزرای انگلیس و غیره بودند قدری ایستادیم پادشاه هم آمدند دقتیم پیش  
 ایشان در چادر تدری نشسته صحبت کردیم بعد من با ولیعهد انگلیس رفتم بگردش باغ گلکاری خوبی بود  
 در خانه هم داشت همه مرد و زن میخواستند در چادر بزرگ خوراک زیاد و چیده بودند مردم سرپایان  
 هر کسی چیزی میخواست بعد از باغ و دخت کاجی با سیلی حاضر کردند که من سیاه و کار خودم بکارم کاشتم این عمل را  
 فرنگستان کیف است از مردم بزرگی نسبت باشخاص بزرگ است بعد بجای پادشاه رفته و احوال کرده ایشان نشستند  
 به ویند زور و ما هم قدری معطل شد بعد از همان راهی که آمده بودیم دقتیم منزل شب را فراغت بود و خوابیدیم

برادر زنجاری و لیچمدوس و انگلیس که فیروشا و شاه و امارک باشند امروز تازه وار شده و پوجوانی است بن  
چهار ده سال و بر بچه منصب دارد و اسمش والد میر با او هم تعارف کردیم بدین خواهرانش آمده و در روز یکشنبه

## روز یکشنبه سوم

امروز هوا ابر شده و باران شده و می هم می آید بعد از نماز با مقصد الملک و مرلی کجا گشته  
قدری در ایت پادشاه گشتیم با اینکه روز یکشنبه بود و کسی در راه نبود و باران هم شدت می آمد باز مرد  
وزن خیلی دید و همیشه جدا افتادیم بر راه حرکت کردیم و روز رفتیم از حرکت گشته بر راه ریشمون افتاده از پهلوی  
باغ نباتات گذشتیم و روز زیادی آنجا سیر میکردیم و باغ بسیار بزرگ است اما میانش زرقتم برج بار یکسانی  
تبرکب چین میان باغ ساخته اند چندین مرتبه وارد بسیار جای قشکی است از دور دیدیم خلاصه رفتیم بر ششون  
در بالای تپه واقع است ریشمون جای علیحدت نیست در حقیقت یکی از محلات شهر لندن است حیا باغ و چشم  
اندا بسیار خوبی با طراف دارد و خصوصاً برو خانه تمیز از نوع شکارهای ویند و برسم از چمنهای اینجا بسیار بود  
چون باران می آمد که در ش بکشم گفتند خانه لرور و گل کمانه و زنی قدیم معروف انگلیس است با اینجا نزدیک  
میل کردیم بدین شهر و هدفم پیاده شده و غل شده خود باز و جدش استقبال کردند و بر سر تپه ایستاد و سال  
دار و قدش کوتاه است با وجود سیری باز خوش و غل خوبی دارد و از فرقه و یک است لازم شد تفصیل و یک نوشته شد  
گل وزرای دولت انگلیس و فرقه هستند فرقه که حالا وزارت دارند و یک هستند که رئیس آنها را و کلا و ستون  
صدراعظم حاکم و وار و کرانویل وزیر و ولایت و سایر و ذرا هستند فرقه و دیگر که بر خند خیالات این دست هستند  
توری میگویند که پیش آنها دیرانی و لر و دینی و غیره است هر وقت فرقه اولی عزل شوند کل وزرا و غیره باید تغییر  
کروند و فرقه ثانی منصب شود خلاصه قدری نشستیم و ولایت سفیر استر یا و سایر مردمان پولنیک آنجا بودند بعد  
چند دقیقه سوا شدند و رفتیم بهمان خانه ریشمون که بسیار محالخانه خوبی است چند سال قبل آن گشته بود تازه  
ساخته اند چشم انداز بسیار خوبی بود و اما سوا بر بالین اندودین بود و باران قشلی می بارید قدری آنجا گشته  
چای و میوه خوردیم و رفتیم منزل

## روز دوشنبه چهارم

صبح برخاستیم امروز بعد از نماز گل وزرای توری بحضور آمدند تا نظم بنکار و پیشتر هم بود و در روز سه شنبه  
که روز خانه نشستیم آمده بود و سیمور که در عهد بنکار امیر از سابق روس و قبل از آنکه جنگ و تا پول قطع  
ماده و باه و ولایت مداح کنند و نیزه را بر طر بود دیده شده و همچنین لر و دینی و در و ما نیز سیری که هر یک است  
وزیر امور خارجه بوده اند از مسافر و وزرای توری همه بحضور آمدند خلاصه بعد از چای و میوه و غیره و در فرقه

ترکیب و لباس عجیب داشتند رؤسای ارامنه و یهود و نصاری و بعد بعضی مردم دیگر از هسل پنجاب هند و غیره  
آمدند و میان آنها اسکندر احمد پسر مرحوم سلطان احمد خان افغان را دیدیم که مدتی با پدرش در طهران بود و جوان زکات  
و سوار خوبی است یکصد چند سال در دستیه بوده است مدتی هم در انگلیس است لباس و عمامه هفت نیز استبدایان  
انگلیسی کرده ولی کلاه آمد و بود زکات در ویش مرد و پریده بود خلاصه بعد از دورا و کلیف معروف که صورت داشت  
زیا و صحبت کردیم بن خضر از و سپید ما قهای بزرگ فرنگستان است بیست سال شیره اسلامبول وزیر مختار انگلیس بود  
و بسیار باهت در در اینجا حرکت میکرد و است و در جنگ و استیول مد خالات انگلیسیها و بر ضد روسها بوده است  
و از ایام نمایان اول که قاراق خان ایلی فرانسوا از ایران بیرون دفته و انگلیسیها را خانان سفینه فضا بی شاه قبول  
کرده بود و فعل خدمت بوده است اما نه و ایران و بخاطر داشت آن آیتامه قریب شش و پنج سال در و حال هم  
با کمال عقل و دانا بی صحبت میکرد و ناخوشی نفوس دارد اگر این ناخوشی را داشت با اعتقاد من حالا هم آن عقل و شهنش  
و مدینه را دارد که دولت انگلیس با موریتمای بزرگ با و بد بعد از هم رفت بر خاسته نماز کرد و هم استب را  
باید بمارت بلور که خارج شهر لندن است برویم بخا آتش بازی و همانی است امروز قبل از دیدن و زرا و غیره تلمبه  
پسین انگلیس آن ده و رباغ جلو عمارت شوق کردند و با آنها که شسته بخا ایلی که عمارت مرتبه بالا آتش گرفته است  
بخا یکی و بعد می تمام از زربان بالا رفته مردم سوخته و نیم سوخته و سالم و بعضی را بدوش کشیده یا بین آورند بعضی  
و دیگر را طناب گریستان بسته زمین فرو آورند برای اختلاص مردم خلع خوبی کرده اند اما تعجب و این است  
که از یکطرف این نوع اختراعات و اهتمامات برای اختلاص انسان از مرگ میکنند از طرف دیگر در قورخانهها  
و جبهه خانهها و کارخانههای و لوچ انگلیس و کروب المان اختراعات تازه از توپ و تفنگ و کوله و غیره برای  
زودتر و بیشتر کشتن جنس انسان میکنند و هر کس اختراعش بهتر و زودتر است ان را تلف میکنند اختراعهای ناب  
و نشانههای میکرو و خلاصه و این بین چند نفر بیگوان انگلیسی آمده بکس کردند بکس مشت زن همه یکراست  
کشتی و ستادی و چاقی میخا ادا تا و شکش بزرگی که میانش از ششم و پنجه بود و دست داشتند که این و شکش  
نمود و هر یک را میکشند بسیار ضحک و با تماشا بود عصری سوار کالسکه شده را ندیم برای عمارت بلور که اول کسپریست  
فرنگستان مسجد نوزده سال قبل در این عمارت واقع شد پسین در این عمارت بریاست یک ساعت طول کشید تا رسیدیم  
در عمارت ابا لان شدیدی می آمد که بسیار اوقات مردم تلخ کرده بود و با وجود این باز جمیع زبانی از زن و مرد  
سرا برهما ایستاده و تمسک میکنند رسیدیم و هم عمارت پیاده شدیم صدر عظیم و شانزدهای ما و سایر نوکران  
و نو و مردم عمارت چادری نود و پسران الفرو و شله نرو و خانها و نجاران و شکر و سید و بستنی و غیره حاضر کرده بودند  
چند دقیقه اینجا مکث شد و بعد انگلیس و لیچ در دوس روز خضای اینتان و غیره رسیدند و دست زن و لیچ در دوس





ساخته اند خلاصه مردم زیادی چتر بر گرفته با وجود بلبلان شده و توی باغ پای عمارت ایستاده و هر که می کشند بعد از شام در باغ آتش بازی شده آتش بازیهای فشانک و چمنپار و نیکه سارهای رنگارنگ از میان آنها بیرون می آید زیاد و در کونده از تمام آتش بازی آمدیم پایین از انگلیسیه سیی تکراف مانند ساخته بودند همین که من گفتم باین زودم فشانکهای آتش بازی زیاد و از توی باغ به در رفت تماشا داشت باز در محبت دست زوجه و لمبه در

### گرفته رفتیم منزل

کدامی فرنگستان عوض کدانی سازین نزد کاچه می کشند هیچ سوال نمیکنند اگر کسی پول داد می کشند و الا سازین نزد در باغ جلوه عمارت ماقوق و نر و ماده زیلو توی درختها دیده شد کبوتر و فرنگستان زیاد است مثل ایران کبوتر بازها هوا می کشند خصوصاً در خاک لایک خیل دیدیم اطفالی کوچک شیر خواره و غیره در کالسکه های کوچک می نشاند و زده را در خیارها و چمنها با دست میگردانند و موضع بسیار فشانک و اطفال در کالسکه بخواب میروند چهار عدد از لشکرها را می که در چین میچیدند و از جنس ارقالی بودند اما شبیه برال از دو کت و دو سلاخ گرفته و برایتیم خان سپردیم که به نشاء الله بطهران بریم و زاده و ولد کرده زیاد شوند

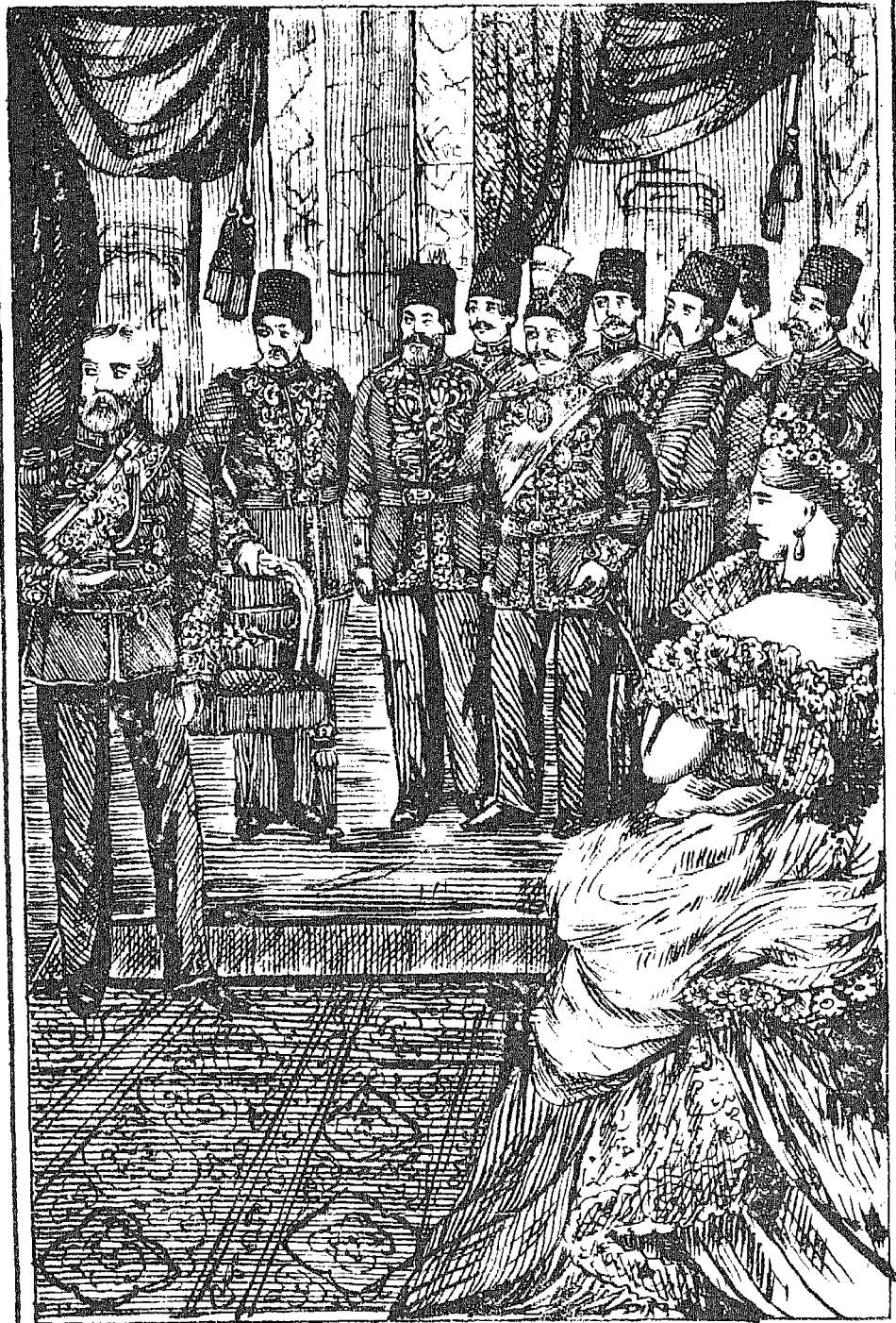
### روزی شنبه پنجم

امروز تماشای بانگت و برج سیئه لندن و کلیسای سنت پول و وست منستر و پارلمنت باید برویم صبح بخا خود و سوار کالسکه شده رفتیم بیدیه و داخل سیئه و برج شدیم رؤسای آنجا بحضور آمدند رفتیم بالای برجی بسیار گمنه و قدیم میان آن عجب بزرگی از آتشینه بود و درش منجر آهن داشت چند تاج از سلطان چین انگلیس و آن بود و جوهر نفیسه داشت بخصوص در یک تاجی با قوت صبح بزرگی بود بسیار ممتاز عضا و دیده شد از طلا و ظروف طلا هم قدری بود شبیه الماس که در نور را از بلور درست کرده بودند و در یک کب بود اما الماس را در لندن تراشیده بر لیان کرده پادشاه سخناق کرده بیدیه نیز نذر روزی که برای و لاج به ویند زور فته بودم بیدیه زده بودند بسیار الماس خوبی است خلاصه چون وقت تنگ بود با سلمه خانه که در بهی قتلعه است رفتیم فتم کلیسای سنت پول کشیش اول آنجا ناخوش بود حضور نداشت نایب او بود و توی کلیسا گردش کردم بسیار زیبای مرقع قدیمی راست زن و مرد زیادی بود و کسانیکه از معارف و این کلیسا موقوف به نذر این

### سپه راست

کرد و کتون از آنجا آمده بانگت دولتی رفتیم از بورس که تجارتخانه است که شش تاجار معروف لندن با جمعی زیاد و آنجا بودند در عمارت بانگت رسیدیم رئیس بانگت و همه نویسندگان و خبرنگاران این کار حاضر بودند از پلها بالا رفتیم عمارت عالیست دفتر خانه و اطلاعاتی نشین همه را دیدیم برای چاپ زدن کاغذهای

بانکس افقوس اسکنا و برای بخیدن وزن طلا و نقره و قیچی کردن پولهای سیکناسی و الا نه خوب و گاه  
 نماغهای بخار و از دهنه دیده شد بعد اسم خود را زد و کتاب نام ثبت کرده از آنجا پانین آمده رفیق زیرین نشین طلا  
 و نقره زیاده دیده شد که هر شش و هشتاد تومان ایران بود و بعد رسته چهار کرد و پول در آنجا موجود بود و خلاصه رسته  
 رفیق منزل رسته چیر بسیار عجیب و رانجا دیده شد و او را در پیشانی که کاغذ بانگ را چاپ میکرد و رسته قطب نام که هر یک  
 مشرب ساعت عشر کجا داشت نصب کرده بود و مذکر هر عدد و یک چاپ میشد قطب نام از گردش بخت کت حساب نگاه  
 میداشت یک حکم که با شین میدادند یک کاغذ چاپ و رمی آمد و عطر کت از خطی بخشی میرفت و این برای آنست  
 که از عدد و کاغذهای بانگ کسی نتواند وزنی کت را نماند اسبابی بود و بخت میزان کردن و بخیدن وزن پولها که پول  
 زیاد و از طلا از جانی مثل نادر و این پانین میرنجیب و طافین آن جعبه مانند جانی بود که هر پولی که وزن ناسکت بود و خطه  
 اسباب بیست جعبه می افتاد و پولی که سنگین تمام بود و بجهت دیگر نماند اسبابی بود که پولهای سیکناسی میکشید و از  
 جهت بار می انداخت که دوباره سکه بر نند خلاصه رفیق منزل ساعتی سترحت کرده سوار کالسکه شده رفیق خانه  
 اکلا و ستون صدر عظم زن سنی داشت هر دو انقلاب کردند دست بزوجه اش و او از پله بالا رفیق طاقهای خوب داشت  
 یک حوض بسیار کوچکی در بالا خانه با فوارهای آب بسیار خوب بود چشم انداز خوبی داشت به پارکنت و شجره انگلیسی  
 کیهنسه عثمانی و المان و از اعظم انگلیس کرا نویل وزیر امور خارجه و زوجه دو کت سوارانند و غیره بودند قدری  
 نشسته بعد رفیق به پارکنت از تعریف این عمارت شد و لغت و طلا قما و بالا خانه و والایها شخص در جاست یکویند  
 مبلغ کزانی بر رویایم خسیج این عمارت شده است و بنای آن از شصت سال قبل ازین است اما ده سال  
 قبل ازین خیلی بر بنای آن افزوده اند از در مجلس بود که مرویری نو اسمش کلیفور و جلوه افتاده اطاق با طلا قما  
 گردش کردیم بسیار بنای عالی و محکم و همیشه داشت واقعا پارکنت انگلیس را چنین عمارت عظیمی شایسته ولایت است  
 از تالار بزرگی که شصتیم که تالار و اترومی نامند و پرده بزرگی که بسیار خوب کشیده اند و چنین تالار نصب است  
 یکی جنک معروف ترا فاکار است که تفصیل آن در سابق نوشته شد و دیگر پرده ملاقات و سنگین با شربل بود که  
 سوار سپاه یروس که شربل جنک و اترو بود و بعد از شکت ناپلیون و صحرای و اترو روسی اسب بهر دیگر دست  
 واده تمینت میگویند خلاصه رفیق با طاق کرد و با همه بودند و دروای این مجلس از صد نفر تنجا و از استندریا  
 نشسته بهر اتم از طلا قما و والایها گذشته و مثل تالار و کلای ملت شمیم عهد و پنجا سید صد و پنجا و نفر شایه و لور  
 کلا و ستون و لیر شیلی و سایر وزرای و یک و توری بودند و یک طرف و یک طرف و دیگر توری و ما و بالا  
 که راه باریکی بود مشرف به مجلس و سی سندی نشسته بودیم مسئله طرح کردند اختلاف ادا شد رفیق مجلس سکم  
 بطرف غلب کرد که ما و توریته میگویند و طرف مجلس را اینقدر مینه کل و کلا رسته ندر بیرون که و بهر و ان بشمارند مجلس







VICTOIRE



خالی شد بجز رئیس کسی نماند بعد از وقعه آمدند طرف غالب و یکجا بودند که حال وزارت دارند بعد لورد کلاید  
صدر اعظم آمد پیش ناقدری صحبت شد بر خاسته رفیقیم بکلیسای وسط منسکه نزدیک پارلمان است بسیار  
کلیسای عالی خوشطرح و بیتی بنایش قدیم و بنای سنگ است سقف مرتفع طولانی دارد و مائری بنسجم  
پادشاه انگلیس بعدی ساخته است بسیار عالی متصل بکلیسای بزرگ است مثل شاه نشین واقع شده حجاره  
بسیار در سقف و دیوار مانده مقبره خود و مائری هم در آنجا است و وسط منجر است بزرگی دارد و از پادشاهان دیگر  
و سرداران معروف و شعراء هم در این کلیسا بسیار مدفون هستند طول این مسجد یا مسجدی پای انگلیس در ارتفاع  
دو بیت و بیت و پنج پااسم سلاطین و یک که انجام مدفون هستند و در او کون نور مائری سیم مائری  
چشم مائری بنسجم المیزان است ستوار تمام خانوادۀ سلاطین ستوار و خانوادۀ مائری

از وزیران است رئیس روبرو پیل لورد و پیل سئون از سرداران او تمام لورد و کلاید  
کنند انجام بود که سلاطین انگلیس باید در این کلیسای روی این تخت تاج گذاری کنند سنگ حضرت یعقوب علیه السلام  
هم در این تخت نصب است سنگی است بزرگ که حضرت یعقوب روی آن خوابیده است از مصر بفرستاده  
افتاده یعنی دست بدست گشته بسلاطین انگلیس رسیده است خلاصه بر گشته رفیقیم منزل در عمارت پارلمان  
کتابخانه بسیار معتبر است که گفتگوهای قدیم و جدید پارلمان و قوانین انگلیس و غیره در آنجا نوشته شده است  
بالنجهای دیگر

### روز چهارشنبه ششم

باید بویند زور بجهت و واع با پادشاه برویم بخواران منزل خود ویم و لیچدر و س آمد با ایشان صحبت شد چون  
مایر ویم و خدایشان هم فرو میخواستند به بندری از بنا و انگلیس بروند یعنی فرمایش کشی سواری  
بجهت خود و داده حال تمام شده میخواستند باب بیندازند بعد از رفتن ایشان روانه ویند زور شدیم همه شاهزادگان  
و صدر اعظم و غیره در رکاب بودند رسیدیم به ویند زور پادشاه تا دم بلیه استقبال کردند دست هم را  
گرفته رفیقیم بالا مارا برد و جمیع اطاقهای عمارت گردانند اطاقها و تالارهای بسیار عالی و چشم انداز بسیار خوب  
بطرف شهر لندن و صحرا دارد باغ گلکاری خوبی در بای عمارت طرف صحرا بود گنجینه معتبری داشت بعضی  
کتابها بخط و زبان فارسی دیده شد از جمله تاریخ هند بود مثل روزنامه نوشته بودند و دستور بنقاشی هند بسیار خوب  
کتابی بود اسلحه خانه خوبی هم بود همه سلاطین قدیم که از هندوستان و غیره بدست آورده انجامیشتند  
چیده اند بعضی اسباب جواهر و طلا از جمله تخت سلطنتی و زین اسب متعلق به صاحب هندی بود که جواهر زیاده داشت

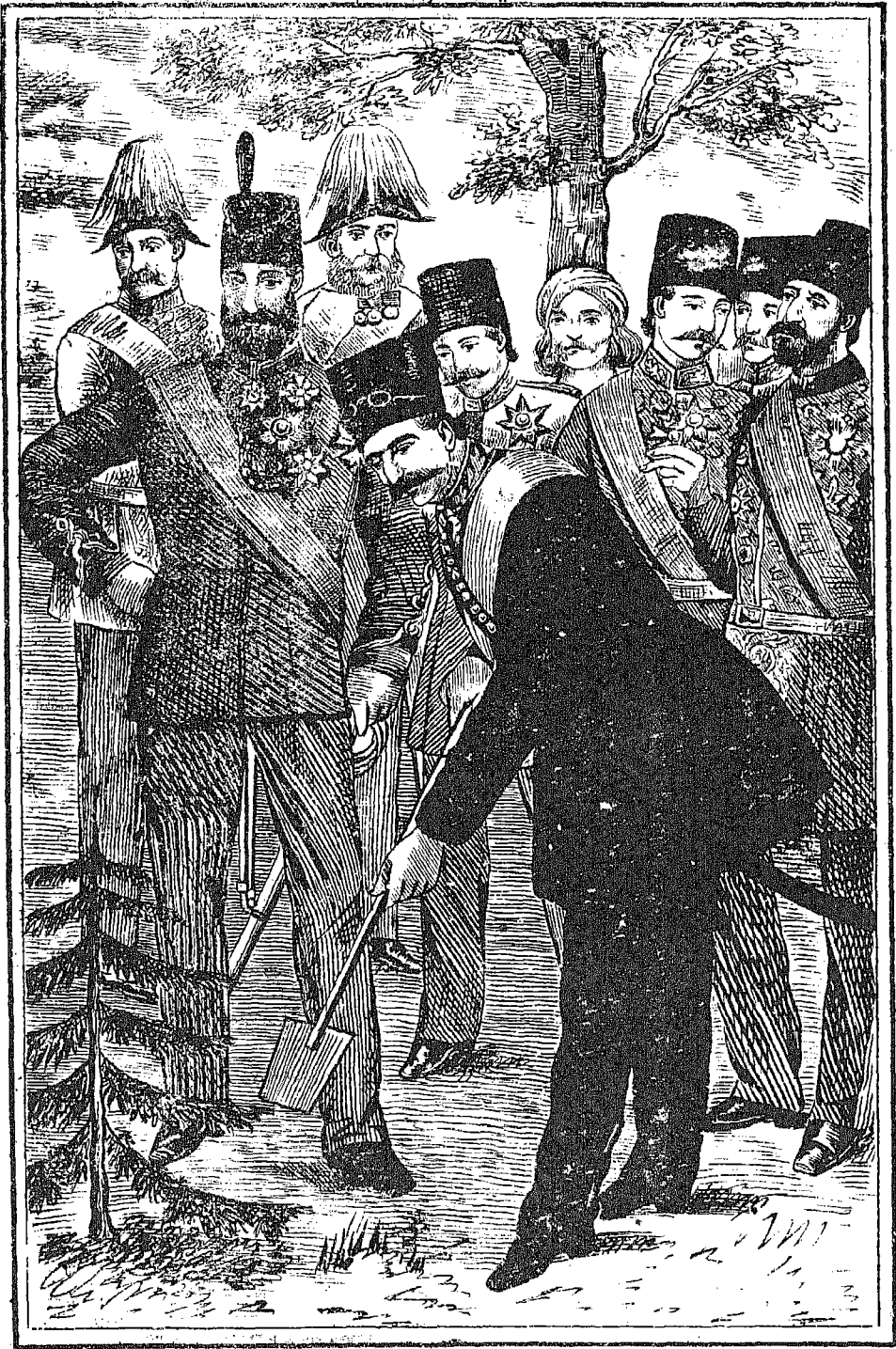


و همچنین از اسلحه طرز قدیم اروپا و از هدایای سلاطین و چیزهای دیگر در اطاقها زیاد بود و کلدان بسیار بزرگی  
از سنسک تخت بود که نیکلا امپراطور روس فرستاده بود و کلوله لفتنی که در جنگ ترافالگار در دسترسون رکنشته  
بود از بدن او درآورده و در قوطی نگاه داشته اند و کل همان کشتی که سنسک در آن بوده که کلوله او پس سوختن کرده است  
با چند عدد از کلوله های آن توپها و اطاق بود و ورزش محجری بود و بعضی کلوله های توپهای روس هم که در جنگ  
سباستوپل گرفته اند با دو قبضه لفتک و یکی سربازی از سالدات روسیه برای نمونه اینجا گذاشته بودند و مجسمه  
نصف تنه سنسک را هم از سنسک تراشیده روی نصفه و کل کشتی کلوله خورده و نصب کرده بودند و توپ هم  
که در جنگ سنسک بهمدیه فرستاده اینجا بود و در تالار با اشکال پادشاهان و وزرای معروف عهد ناپلیون اول را  
که سنسک الیا پس میخته کشیده بودند خیلی کشته بعد رفتم در اطاقی سرباز نشستم من بودم و پادشاه و دختر که چون  
ایشان و پرسش لیو پول که امروز هم تادم کار با استقبال آمده بود باز لباس اکوسی پوشیده بود شاهزاده بسیار خوبی است  
بعد از آنکه قدری میوه خوردیم بر خاستیم پادشاه تادم اطاقی که برای من معین کرده بودند آمده رفتم من عکس خود را  
بپادشاه و بیا و کار و آدم ایشان هم عکس خود و پرسش لیو پول را بمن دادند و الحی کمال محض برای و دوستی را  
پادشاه از اول و در جنگ انگلیس الی امروز نسبت با جعل آورده اند بعد آیم پادشاه دست پادشاه را گرفته  
رفتم تادم کالکه و واع کرده توی کالکه نشستم پادشاه خواست که عکاس منم و منم عکاس ایشان توی کالکه  
عکس ما را بنمازد و عکاس چند نشسته پرسش ما و دختر پادشاه زوجه پرسش کریستیان که از شاهزادگان پروسین  
المان است که دولت پروس حالا و لایشر است و خاست و شاهزاد پروس و عای این ولایت را دارد  
که یکدقیقه بکله صاحب شود خلاصه وار و خانه شاهزاده شده قدری نشستم خانه و باغچه گلکاری خوبی داشت  
بعد از صرف میوه بر خاسته با کالکه رفتم بمقبره پرسش البرت شوهر پادشاه خیلی راه بود از پهلوی مقبره و درخت کهنه  
ماور پادشاه گذشته رسیدیم بمقبره البرت پیاده شده رفتم بمقبره بسیار عالی و باروح است از سنگهای رنگین  
ساخته اند صندوق مقبره از سنگ است مجسمه خود البرت را خوابیده با حالت موت از مرمر بسیار خوب روی صندوق  
ساخته اند و دسته کلی که در دست داشتیم بالای مقبره کاشتم بسیار افسرده و محموم شدم بیرون آمده سوار کالکه  
شده رفتم همه جا پرسش لیو پول و سواره بود اینجا و آنجا که در محله های کل و میوه جات و سبزی کاری و باغات جگ  
کا و او رفتن شیر و کره برای پادشاه است پیاده شده و درخت سرو کوهی بپای کار کاشتم سوار شده رفتم  
سواره آهن با شاهزاده لیو پول و واع کرده رفتم بشهر وار و منزل شده قدری نشستم بعد سوار شده  
بتاشا خانه دم تو سه رفتم دم تو سه زنی بوده و حال بیت سال است مرده است پسر و نیره و او را جانی  
ساخته است که مجسمه سلاطین و مردمان معروف و شعری بزرگ قدیم و جدید را از مرمر ساخته و درخت همان شخص



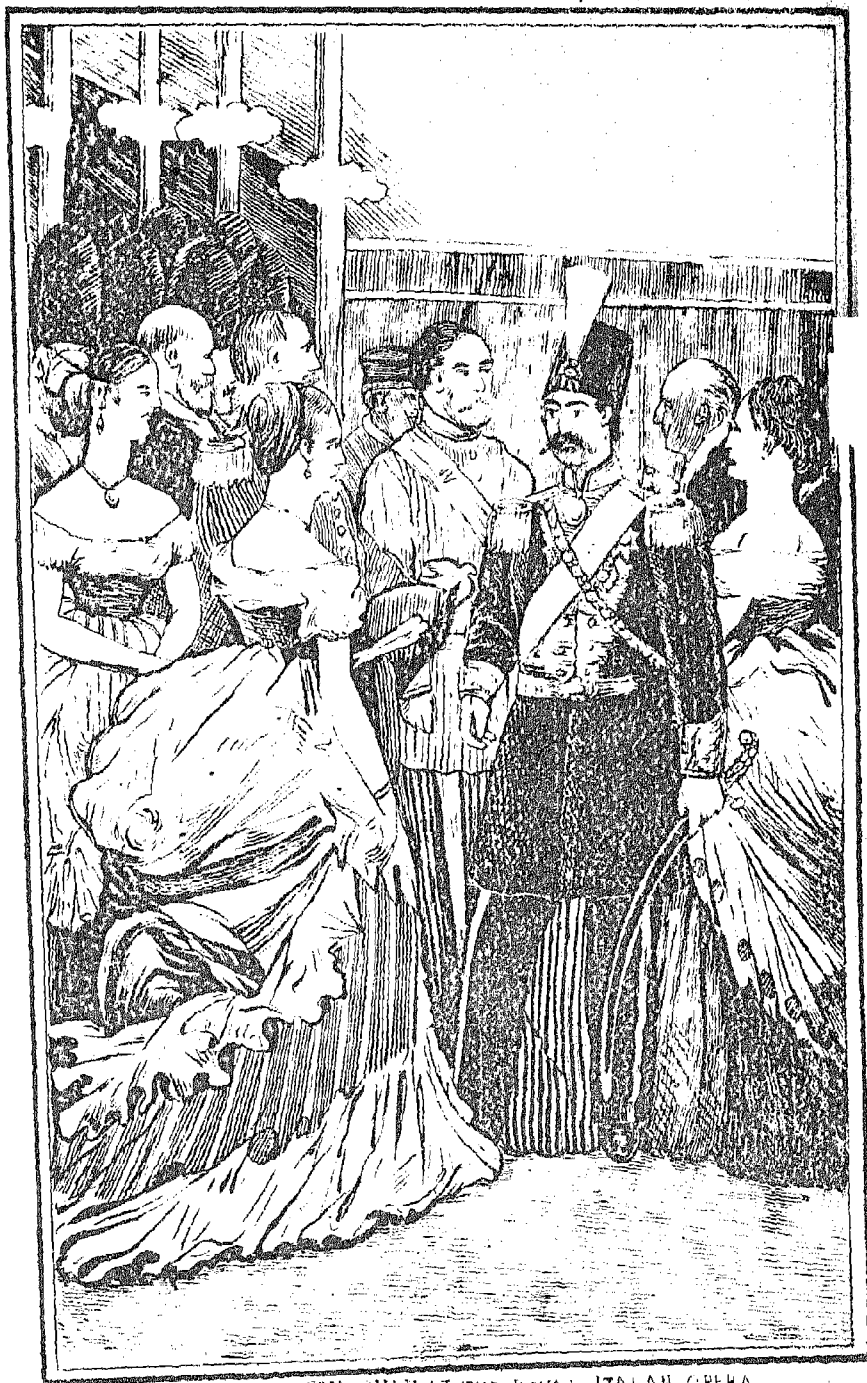


درخت نشانیدن پادشاه و دست خود و ملک ایران









THE SHAH AT THE ROYAL ITALIAN OPERA.

و همان عهد را بعینه چه مرد چه زن حتی از چهارات مصنوعی مثل تاج کردن بند انگشتر و غیره با و همچا پادشاه و نصب کرده و همه آنها را در ملاقات و تالار با ایستاده و نشسته قرار داده اند بطوری که امکان ندارد و شخص بتواند تشخیص دهد که این آدم است یا موم خلاصه پیردم توده ناخوش بود و نه داشت محرفی میکرد و صورت ناپلیون سیم را با همان لباس توی رخت خواب با حالت نزع ساخته اند بعینه آدم جا ندارد است که مشرف نبوت باشد بعضی زنها می جا ندارند میان آنها نشسته بودند هر قدر خواستم فرق بدهم که آدم حقیقی کدام و آدم مومی کدام است تا نخست تا اینکه زلفا برخاسته راه رفتند و خنده کردند آنوقت معلوم شد که آدم جا ندارد هستند اشکال پادشاه حالیه انگلیس و اولادشان و وزیران همه بود و همچنین شکل لوی فلیب و ولیعهد فرانسه و مادرش اثر فیلی صورت بود علاوه بر اشکال پادشاهان و بزرگان بعضی اشخاص قانع بدلفش را که در شیطنت و شقاوت از معارف دنیا بوده اند کشیده اند خیلی شبیه مثل ارسینی که میخواست ناپلیون سوم را بکشد و فرنی ایتالیا فیلیپ داری که در بان و یخته بقتل میرسانند از فرانسها خرید و بودند آنجا بود که طرز آدم کشن را نشان میداد و میفروختند با اینچنین و در قریب بیت هزار نفر را کشته اند علاوه بر پنج از یادگارهای قدیم در اطراف بسیار بود و اغلب آنها ناپلیون اول در آنجا بود مثل کالکسانی که در جنگ و اطولو بدست انگلیسها افتاده بود و همان کالکسکه که خود ناپلیون سوار میشده و دیده شد نقشه که ناپلیون خودش طرح جنگ کشیده بود و قتی کالکسکه بی روز و اطولو مثل و بعضی رخت ناپلیون دیده شد همچنین از بعضی پادشاهان و بزرگان قدیم و جدید انگلیس و غیره بعضی اسبابها بود و بعد از دیدم بیرون زیر آنجا بازار وسیعی است که از هر قبیل اسباب که تصور شود و میفروشند قدری کشته بعضی بطور آلات و غیره خریدم از آنجا بمنزل برگشته خوابیدم

### روز پنجمشنبه هفتم شهر جمادی الاولی

امروز نهزار منزل خور و به عمارت بلور رفتم سوار شده رفتم به کار و مکتور یا سوار کالکسکه بخار شده را دیدم راه آهن مشرف بنام خانها بود و نزدیک خانه دو جا متصل کالکسکه یا از بالای خانها یا از سوراخ که میگفت بیت و قیقه کشید که رسیدیم بکار عمارت بلور پیاده شده از بلایا بالا رفتم زن و مرد زیاد و از حد بودند قدری صورت عکس و غیره خریدم فروشندهگان این بازار همه زن هستند از هر جور اسباب بود و نقلیل این عمارت از اینقرار است بیست سال قبل ازین که دولت انگلیس بازار اسکیز رسیدون را در بیت مارک که توی شهر لندن واقع است ساخت بعد از اتمام آن بعضی از اجزای آن را آورده و در اینجا که بیرون شهر است همان ترکیب عمارت ساخته و اسکیز رسیدون را و بی قرار داده همانها را ساختند جای تقیش برای ایالتی لندن باز کردند و از حوضها باغها و هر جور چیزیکه آدم را مشغول کند اینجا کرده اند الحال بهترین تماشاگاههای



لندن است همه روز بر میل استراحت هشتاد و نه روز و تماشای سیر و ندوان اشخاصی که اینجا را  
ساخته مبالغی منفعت میبرد خلاصه بعد از هر یک از بعضی اسبابا از میان زن و مرد گذشته چند زن سیاه  
ویدم از اهل جزایر زانیا نیک که بسیار خوش شکل بودند شوهر هم داشتند با وجود چهره های سیاه که در میان زنهای  
سیخ و صنف انگلیسی نشسته بودند باز از آن ملاحظی که داشتند بسیار با جلوه بودند رنگشان برنکشت موه  
نیخته بود و رانهای خوب داشتند خلاصه عبور کرده بجای رسیدیم که یک شیر یال و ارافریق را با یک ببر بند و سیاه  
که با هم جنگ میکرد و مرد و مرال مرده زیر تخت افتاده بود برشته این حیوان که اصل بدن همان جانور ما بود بطوری  
ساخته و بر پا داشته بودند که هیچ از شیر و ببر زنده و مرال مرده نمیشد فرق داد و پنجهائی که جسم زده  
و خونی که جاری شده بود مثل این بود که حالا گوشت بدن پاره شده و خون میریزد و انقدر خوب درست  
کرده اند که ده روز تمام شخص از تماشای آنها سیر نمیشود و بعد از قتم عمارتی را که از روی قصر الحمره که اعانتی کام  
تقط و نشان در اندلس و تولد در اسپانیول بنا کردند ساخته اند تماشا کردم بسیار فتنه و خوب است که  
برای و کاشی کاری خوب کرده اند این عمارت چند سال قبل آتش گرفته سوخته بود و باره بوضع اول  
ساخته اند هنوز هم تمام نشده است که برای و غیره میگرداند اما کجای برای اینجا مثل ایران نیست در ایران  
همه چیز بجا نرسیده تمام با درست میشود و اینجا تا اینجا از سر ششم ساخته اند که انواع نقشها دارد و بهر نقشی که  
میخواهند همان قالب را بر روی تخت که گذارده و فوراً منقش میشود و فوراً هم خشک میشود و آنوقت آجر  
بدیوار با کار میگذارد و خوض و فواره خوب بوضع اعاب داشت بعد از اینجا رفتم به ما اینجا چند پله میخورد  
زیر زمین و لای طولانی مسقفی بود و هوای خنک خوبی داشت اقسام حیوانات و نباتات بحری و دریا بود  
مثل برلن اما در برن نوع ماهیها و بعضی چیزهای دیگر بیشتر از اینجا بود بعد آمدیم بالا از میان مردم گذشته از دیوانی  
که شب آشنای بالارفته بودیم رفتم بالا باغ و فواره را تماشا کرده بعد بلند رفتم از توی باغ برای تماشای  
و و بالونی که میخواست با آدم هوا برد و خیلی راه پیاده رفتم زن و مرد و عده احتساب زیادی هم بودند تا رسیدیم  
باغ باغ و بالون بسیار بزرگ از بخار پر کرده مستعد بالا رفتن بودند بطوری که هیچ مجال نمیدادند یا در چه  
اگر بشی مخصوصی دارد که روی آنرا مثل شمع چیزی میکند که مستحکم تر شود و چند طباب بریم بافته  
مثل تور ماهی گیری بر روی بالون است و در زیر بالون سببی ساخته شده است که آدم و مردان میشینند و سبب  
بقدر جای و دست نفر و بالون اول که هوا رفت اسمیت نام با یک نفر دیگر و نو نام در بالون نشسته بهوار رفتند  
و بالون از چشم کشد بالون و دیگر را هم با بخار پر کرده پس اسمیت که جوالی بود و میگفت تا بحال صد و هفتاد و  
مرتب با پدرم به بالون نشسته ایم او هم رفت بهوار و اله خبر آمد بالون اولی در وده فرسنگی لندن و دومی در یک





فرسنگی فرو آمده بود و بعد باز پیاده آمدیم سر حوضها و قوار نامردم بطوری از وحام کرده بودند که مانع از نشستن بودند اما ما هم هر طور بودیم حوضها را تماشا کردیم و مراجعت گما که حاضر کرده بودند بجا اسکله نشستیم با اینکه راه سر بالا بود و خیلی تندیم میرفتیم باز خانها و دخترها و پسرها همه جا با ما اسکله همراهی کرده و بسیار عجب مینمازیدند باز رفتیم بالای عمارت قدری میوه خورده یک عکس هم از ما انداختند بعد رفتیم پایین سوار گما که بخار شده رفتیم منزل قدری در منزل مانده البرت مال رفتیم کارخانه انجمن کار منسک و بعد رفتیم بتالارانی که اقسام چوقها و انواع غلیظا و ظروف آبجوری هر طتی را با اقسام پارچه های حریر چینی و ژاپونی و فرنگی و غیره از قدیم و جدید همه را انجا ماچسیده اند تماشا کرده از انجا رفتیم بالا بتاشای پرومائی صورتی که مردم در سه ماهی که اسپوز لیسیون باز است بعضی را برای فروش و بعضی را محض تماشا انجا آورده می اویند همه را تماشا کردیم اما اعلی از پرومائی بسیار خوب را یا از پیش فروخته یا مطلقا میفروختند بعد رده پانزده پرومائی خوب فتنه کردیم اسمیت صاحب برای ما ترجمه میکرد صورت خرمی و دیده شد رسیدیم قهیش چند است رئیس اسپوز لیسیون که مرد فربه را پیش سفیدی بود و قیمت را میخواند گفت صد لیره انگلیسی که محال و دویست و پنجاه تومان ایران است گفت قیمت خرزنده مستطیل لیره است اینکه شکل خر است چرا باید باین کرانی باشد رئیس گفت چون خرچی ندارد و جوگاه بنیور و گفت اگر خرچ ندارد و بار هم نمیکشد و سواری نمیدهد بسیار خندیدیم بعد وقت تنگ شده بسیار هم خسته بودیم رفتیم منزل البرت مال باغ مخصوص بسیار خوبی بهم دارد

روز جمعه هفتم

امروز بعد از بخار دیدن و بعد انگلیس رفتیم زنگهای و بعد روس و انگلیس و پرسن انفرم هم بودند قدری نشسته بعد برخاسته آمدیم منزل قدری مکث کرده رفتیم بعضی خانه سنت توماس که در مقابل بارلنت واقع است این مریضخانه را ملت ساخته است از زمان او و از چهارم بنا شده و حال و دوسه سال است تمام کرده اند موقوفات وار و از ان زمان تا بحال هم مردم همه ساله میل خود پول جمع کرده بجهت مصارف مریضخانه میدهند که وادخدای همه مریضی مفت است بنای بسیار خوبی است همیشه بقدر چهار صد یا نصد مریض اند و وزن و بجهت و بزرگ و در انجا هستند حکیم طولوزان هم حضور داشت رئیس حفظ الصحة لندن که آتش شمیم است با سایر اطبا و جراحان معروف لندن انجا بودند اطفال کوچک بمرکت تخت خواب و رخت خواب علیحد و درخت تیز داشتند همه را بجهت مشغول داشتن اسباب بازی و چیزهای قشنگ فراهم آورده بودند خدمتکاران زن بسیار بودند رفتیم با طاقهای دیگر که مردان بودند با وجود ناخوشی هوای

بلندی کشیدند و در مراتب زیراسبانی وارند که ناخوشتر بروی تخت گذاشته برشته بالا میکشند بدون اینکه  
خود مرین حرکت کنند اول سنگ بنای هر بنیخانه را پادشاه گذاشته اند بعد رفیقیم خانه فرو دار گیل وزیر بنده  
خانه اش وجود بود و از نایت پیرک و غیره گذاشته رسیدیم زوجه وزیر بنده که خواهر سوتر لاندون مسنه است با  
و خیر پادشاه که زن پسر وزیر بنده است جلو آمدند و دست داده قدری در باغ گردش کرده رفیقیم با طاق مسینه  
نشسته قدری سیوه خوریم و وک سوتر لاندیم بود بعد رفیقیم یابین توی باغچه چادری زده بودند گشتیم  
شخص اکوسی بالباس اکوس آمده قدری فی و سمر ناز و شخص دیگر بالباس اکوس رخص اکوسی کرد و روی تخته  
دو بر می چهار شمشیر گذاشته قدری رخص و در شمشیر اگر و شخص معروفی که اسمش ویشتن است اختراع  
تکراهی کرده است که مثلاً از لندن بطهران که بواسطه این تکراف مکالمه میکنند همان عبارات روی کاغذ  
چاپ شده بکمال آسانی خوانده میشود و توی باغ گذاشته بودند رفیقیم تماشا کردیم بعد بر کشتیم در نایت پارک  
پیاده شده به بنایی که پادشاه سیاه کار البرت شوهرشان ساخته اند رفته تماشا کردیم همه از شکست  
و حجابهای بسیار خوب دارد که صورت محارف و شعرا و نقاشان عالم و غیره را از شکست آورده اند  
بناسبت اینکه خود البرت از اهل علم و صنعت بود است اما از و حام مانع از تماشا بود و بر کشتیم بکالسا  
نشسته رفیقیم منزل شب را بتماشاخانه در و زلام رفیقیم جمعیت زیادی توی کوچه بود رسیدیم بتماشاخانه و لیجند  
انگلیس بهم انجاء و استقبال کرده و دست داده رفیقیم بالا و حجره نزدیک سن نشستم برین افراد هم آمد  
اوپرا و باله هر دو بود خوب خواندند و تصفیه در قاصدهای خوشگل خوش لباس بودند تماشاخانه پنج مرتبه  
است قدری کوچک اما خوب زن جوان خواننده معروفی است نسن نام از اهل سود و لیجند آوردش  
بالا قدری صحبت کرد بسیار محارف و زرنک است همه ساله تماشا خانهای بطور وینکی دنیا و غیره رفته داخل  
زیاد میکنند حالا بشخص فرانسوی کوسونام شوهر کرده است بعد از اتمام در مراجعت از عمارت سن ترام  
که نشتم این عمارت از قدیم ساخته شده است حالا هم باولیای دولت انگلیس اولیای سن ترام مینویسند  
پادشاه سابقا انجاء سلام می نشسته بعد از مردن شوهرشان دیگر بآن عمارت نرفته اند حالا کویا مادر و وک  
و کامبریدج انجاء می نشیند آیدیم منزل صنیع الدوله و پرویز برای تعیین منازل و غیره بیار پس رفته است فلان  
اگر احالات شهر لندن با کلیه انگلیس را میجوئیم که ما هو حقه بنویسیم باید یک تاریخ بزرگی از انگلیس بنویسیم  
در مدت توقف بجهده روزه لندن فی الحقیقه بیش ازین نماند نوشت الضافا وضع انگلیس همه چیزش خیلی  
بقاعده و منظم و خوب است از آبادی و متول مردم و تجارت و صنعت و کار کردن و پی کار رفتن مردم  
سعد الله است

روز شنبه پنجم

امروز باید برویم به بندر شر بورغ فرانسه صبح زود از خواب برخاستم و درین مسجد ه روز توقف کردیم  
همه روزه ابرو بود خرید زیاوی هم در لندن شد خلاصه و لیجه انگلیس اردو کرانویل وزیر خارجه اردو سر فی  
پریش الفرد پریش ارتور و غیره همه آمدند سوار کالسکه شده رانندیم برای کار جمعیت زیاوی با کمال تأسف  
حاضر بودند معلوم بود که انالی انگلیس همه از رفتن ما قلباً ملول و متأسف بودند رسیدیم بکار و یکتور یا  
ولیجه و دواع کرده رفتند ما پریش الفرد و ارتور با صند را عظم در کالسکه داشتند سپر حکیم الممالک در لندن ماند  
که درس بخواند رانندیم برای بندر پورتموت سه ساعت کمتر اید و اما وقت آمدن از این راه نیامده بودیم  
در نزدیکی بندر طحی براه اولی میشو و از آبا و یحیا و شحرهای معتبری که گذشتیم مثلاً مایوم و درکنک جوشام  
از دندل شیشتر بود و او را و بندر شیشم جمعیت زیاوی بود و از قلجیات و کشتیها توپ انداختند امیرال  
بزرگ صفتیم انجار و شام سیور پذیرائی کرد بعد داخل کشتی فرانسه شدیم این کشتی سس اکل و از نا پلیون بودیم  
بوده است که برای سواری خودش ساخته بوده است حال که جمهوری شده اسمش را عوض کرده را پسید  
گذشته اند کشتی بسیار خوبی است بخار خور ویم سیدونیکلای مترجم فرانسه بایرستن مترجم و مسیونار  
وزیر مختار فرانسه که تازه مامور با قامت در طهران است سیویل سار ژدفرا بقی فرانسه که در طهران بود  
باسبیل کپیتان کشتی و سایر صاحب منصبان بحری بحضور آمدند بعد از چند دقیقه کشتی برای افتاد راه راست  
خوب نزدیک آمد بندر و در انگلیس است بکانه بندر فرانسه که از دریایک ساعت و نیم راه است اما  
از این راه پورتموت بشر بورغ هشت ساعت راه در یاست خلاصه کشتی و یکری هم عقب ما بود که سایر  
نوکرای ما و غیره انجا بودند چهار کشتی بزرگ جنگی انگلیس هم طرفین کشتی ما بجهت احترام می آمدند و داخل  
که شدیم امواج بجزکت آمد هوا هم ابر و مه بود بطوری احوال همه را منقلب کرد که میچیک را قدرت راه  
رفتن و نشستن نبود همه افتادند منم بسیار بد احوال شده رفتم خوابیدم تا نزدیک بندر شر بورغ رسیدیم  
تا نیمه راه هشت فروغ کشتی جنگی فرانسه با استقبال آمد توپ زیاد می انداختند کشتیهای انگلیس هم  
توپ انداختند ما را بفرانسهها سپرده مراجعت کردند وقت غروب آفتاب بدیدر رسیدیم کشتی لسکر اندخت  
آسوده شده شام خوردیم صاحب منصبان از این قرار بکشتی آمدند و لیسر امیرال پنهوا حاکم بحری شر بورغ  
ولیسر امیرال رنیو سردار کشتیهای جنگی ژنرال دومولن سردار قشون فرانسه و شر بورغ سید و کشیده حاکم  
کل ایالت مانس سیدو لزانک حاکم شهر شر بورغ با سایر صاحب منصبان و اجد و نهایی بری و بحری بجهت  
آمده رفتند و کشتیهای جنگی آشنایی و چراغانی می کردند

## روز یکشنبه دهم

امروز باید برویم پاریس هیچ زود از خواب برخاسته سوار قایق شده را ندیم برای ساحل بسیار هوا  
سرو بود و رسیدیم باسکله به بسیار خوب و طاق نصرت خیلی تشنگان ممتاز از کل بوته و دوستانه ی کن چین طاق  
و غیره و انواع نقشها با اسلحه از قبیل طپانچه و تفنگ و سر نیزه ساخته بودند الحق صحت کرده بودند و ششم  
بالا حقیقت زیادی از صاحب مضبان نظامی بری و بحری و حکومتی و ارباب قلم و غیره صف کشیده بودند  
حاکم ما نش همه را معرفی نمود و مخمس احوال پرسیدیم که ما رسیدیم بجا اسکای راه آهن سوار شده قدری  
ایستادیم اکثری از زن و مرد فرانسه کم جنبه و لاغر اندام هستند مثل امانی روس و آلمان و انگلیس نیستند شبانه  
با امانی مشرق زمین بیشتر است قلعه شربلورخ خیلی مستحکم است از طرف و دریا بروج و باستانهای محکم و درست  
خشکی هم قلعه و چند عریض دارد که همیشه بر آب است که فتن این شهر غلبه بسیار مشکل است شش  
چندان بزرگ نیست متجا و زارسی و بهفت هزار نفر جمعیت دارد و بندرگاه خوبی است ابتدای این قلعه  
از عهد ناپلیون اول است و در زمان ناپلیون سوم تمام شده است و حالا هم کار میکند خلاصه کاسکها  
براه افتاد و امروز از حاکمات نوردی عبور شد بسیار ملک خوب پر حاصلی است چمنهای بسیار وسیع  
و درخت و گل و گیاه زیاد دارد و گاوهای خوب ما و یان کوسفند زیاد و نگاه میدارند بواسطه مرتع زیادی که دارند  
بوته و درخت گز زیادی دیده شد مثل ایران است اغلب کلهها و درختهای ایران را امروز در اینجا دیدیم مثل درخت  
سید و تبریزی و گز و غیره زمینهای اینجا هم زیست و بلند است و تنه زیاد و در سیب این ملک کجانی مشهور است  
درخت سیب زیاد دیده شد خلاصه بشهر کان رسیدیم پای تخت نور مآذی است نیم ساعت اینجا ماندیم  
مخار خورده شد شهر بسیار خوبی است بعد از این شهر از چند سوراخ کوه که ششم که یکی از آنها بقدر یک فرسنگ  
سید قلب آدم در وقت عبور خیلی خفه میشد و از شربلورخ تا پاریس باره آهن شش ساعت راه و نود و هشت  
مسافتات یک ساعت لغروب مانده بجای پاریس رسیدیم از پل رودخانه سن که در خارج شهر واقع است  
گذشته داخل شهر پاریس شدیم از خط راه آهن که از کنار قلعه در داخل شهر بدور شهر میگرد و در فته مجلی  
رسیدیم موسوم به پاسی که همه رجال و اعیان حالیه و دولت فرانسه و سایر مردم تماشای در اینجا حاضر  
بودند صبح آلوده و مرشال ما که چون که رئیس دولت است مآدوک دو بر و کلی که تازه وزیر خارجه شده  
و صاحب مضبان و دیگر وزرا و غیره و هم کار حاضر بودند آمدیم بیرون با مرشال و وزیر خارجه تعارف  
شد خیا بانی بود که فرست کرده و زینت زیادی داده بودند مسافتی را پیاده و رفتم مرشال امراء و حشمت  
مضبان عسکریم و غیره را معرفی میگرد و تا رسیدیم بجا اسکای من و صدر اعظم و مارشال و وزیر خارجه

در کانس که نشسته سایر همگان هم در کانسکهای دیگر وار شده براه افتادیم شلیک توپ شد و از بهین محل  
در طایفه پاد سرباز پیاده و سواره نظام و زاندارم بالاسهای خوب ایستاده بودند الی کر لژ سیلا تیفت که منزل  
ناراسمین کرده بودند خلاصه عقب سر صف نظامی تماشاچی زیادی ایستاده بودند از نواد و و بولن  
عجیب شد که خارج قلعه است و دوباره و جنس قلعه شمر شده از خیابان وسیعی که موسوم است با و نو و لا  
کر اندام عجور کرده به او کت و تریو مف رسیدیم که از بناهای بزرگ ناپلیون اول است از شک ساخته اند  
حده رت جنگهای ناپلیون را در داخل خارج و اطراف آن جاری کرده اند بسیار بنای عالیت اما در این جنگ  
جستجو به پیر و سبها از کوله توپ زیاد و خرابی در آن مجسم رسیده است و میان آن را هم فرش کرده  
سبب سبب چیده خیلی زینت داده بودند از کانسکه پیاده شده انج قدری نشسته حاکم شمر که مردی فریب  
و تومند و اسمش مسیو و وال است با کانسکه تریو بطلقی کردند ما هم جوانی و ادیم از جانب و کلاهی شمر باریس هم مامور چی  
آید و تریو کردند جواب و ادیم بعد بر خاسته سوار کانسکه شده و داخل خیابان شانز الیزه شدیم بسیار با صفا و وسیع است  
از بهین خیابانها که عجور شد طایفه و درختهای خوب کاشته اند و خانههای قشنگ باشند که ساختار رسیدیم به پادشاهی  
کوئیکر که میل بلندی از صحرای و ده بجای نصب کرده اند میدان بار و حی است و در حوض باغواره داشت باغها همیشه میوه  
که بچوبند جاری میکنند از پیل رود خانه سن که نشسته داخل عمارتی که بجهت ماعتین کرده بودند شدیم دم پایه  
عمارت مسیو بوفه که کارائیس دارالشوری ملی است با بعضی و کلا نطقی مبنی بر تنیت و رو و ما کرد و در جوابی  
و ادیم بعد رفیق با الا طاقنا و تالارهای وسیع بسیار خوب دارد تحت خرابی که بجهت مازده بودند تحت خوب  
نایدیون اول بوده است و زمانی که ماری لوئیز دختر پادشاه اطریش را عوسی کرده بود و امروز حاکم  
غریب از فرانسها دیدم و الا آن حالت خرابی بعد از جنگ المازا هنوز دارند و عمو ما از کوچک و بزرگ هموم  
و غنا که هستند رختخواب و خانهها و مردم همه رختخواب است کم زینت بسیار ساده و کلاهی بعضی از مردم  
آواز زنده باد مارشال پادشاه ایران میگردانید و دیگر هم شنیدیم در گوش شب با آواز تنیت میچیند  
سلطنت و تو اعدا محکم و باقی با د از اینجا همه معلوم میشود که فرق زیادی حالادر فرانس میباشد که طایفه  
سلطنت هستند یعنی آنجا هم سه فرقه هستند فرقه اول و ناپلیون را میگویند فرقه اول و لوی فلیپ را فرقه  
دوم میگویند و فرقه سوم را میگویند که از خانواده بوربون و با اول و لوی فلیپ اگر چه یک طایفه هستند اما جدایی  
دارند جمهوری طلبان هم قوت زیادی دارند اما آنجا هم یک عقیده نیستند بعضی جمهوری روژ  
یعنی جمهوری سرج را طلب میکنند که اصل جمهوریست بعضی جمهوری وسط را طلبند که هم قوا و سلطنت  
در آن باشد هم پادشاه نباشد بعضی دیگر طور دیگری طلبند و میان این فرق مختلفه حالا حکمرانی کردن



بسیار کار مشکل است و عواقب این امور البته بسیار اشکال پیدا خواهد کرد مگر آنکه همه متفق الزامی شده بیاورند  
 مستقل بجمهوری مستقل برقرار شود در آنوقت دولت فرانسه قوی ترین دولت است و همه کس باید  
 از او حساب ببرد اما باین اختلاف ارا بسیار مشکل است که منظم شود خلاصه فتوی که امروز اینستاده  
 بودند قریب بیست هزار نفر میشدند این عمارتی که منقول ماست سابقا دارالشوری یعنی مجلس اجتماع  
 و کلامی ملتی بوده است بعد از خلع ناپلیون سیم از پادشاهی و جمهوری شدن دولت فرانسه و کلا  
 و اولیای دولتی همه بوسیله فتنه شهر پاریس را بآلما از ادارات دولتی خالی گذاشتند شهر پاریس  
 فی الحقیقه حالا مخصوص رعیت و عامه مردم است هر طور بخواهند حرکت کنند دولت چندان  
 قدرت ممانعت ندارد و عمارت تولیدی که بهترین عمارات دنیا بوده است حالا بآلما خراب شده است  
 که کوچه آتش زده اند از عمارت همان دیوار باقی مانده باخیلی تاسف خوردیم اما بجهت عمارت  
 لوور که منقل بمارت تولیدی است محفوظ مانده و خراب نشده است هو قل و دوئل را که عمارات خوب دنیا  
 بوده است و عمارت نشان لژیون و لوور را بآلما آتش زده اند مناره و مناره و مناره که ناپلیون اول از مصالح  
 توپجایی و ششمن ریخته و شکل خودش را هم بالای آن نصب نموده و جمیع جنگهای که کرده بود و در آن  
 بوده که مناره شکسته و برده اند حالا هیچ باقی نمانده مگر همان سکوی پانصد مناره پاریس شهر است  
 بسیار شکست و خوشکلی خوش هوا و عالیا آفتاب بسیار شلیه است هوای ایران شب را سوار کالسکه  
 شده با معتمد الملک و جنرال رتور در شهر کروش کرویم از کوچه پوولی و از خیابان سباستین که از کوچه  
 معروف است و از میدان و از دوم و عمارت تولیدی عبور کرده از بعضی بازارها و غیره که ششمین چراغ شهر  
 همه گاز است بسیار روشن و خوب شهر باصفائی است مردم زیاد و میسر کالسکه نشسته میکنند و در قهوه  
 خانه و غیره مشغول عیش بودند و خانه نشینان و خانه تمیز نیست کم عرض و کم آب است کشتی بزرگ  
 هیچ نمیتواند سیر کند قوی عمارت ما باغ کوچک خوبی است حوضی دارد و باغواره سنگ سماق سه مرتبه  
 چاوری هم زده اند از آنجانب میر و وزارت خارجه که شایه و کاغذ منقول داده اند عمارت بسیار  
 عالی خوبی است سابقا اینجا وزارتخانه خارجه بوده است باغ گلکاری خوبی هم دارد و فواره که چکی میچند  
 مرتبه فوقانی عمارت حمام خوبی دارد بسیار پسندیدم آب گرم و سرد و هر دو دارد و هر کس شخص بخاید مگر آنست

روز دوشنبه یازدهم

بعد از نماز سوار کالسکه شده متاشای شهر رفتیم از کوچه پارک مولسکو که بسیار خوب کوچه است و از باغ  
 گلکاری خیلی خوبی گذشته بارک تریموف رسیده رفتیم روبه پو ابوبولون اول رفتیم برادران و کلی تاسیون



تصویر ناپلیون



NAPOLEON

پیاده شده و داخل باغ شدیم بعضی کله‌ها داشت و جهانی از شک ساخته بود مذ که بعینه که طبعی بود از آنجا و آمده فرستاد  
و خوش و طپور و در اطراف قرار باسیم شبکه کرده و توئی آنجا آب و درخت برای طپور و حیوانات قرار داده بودند و تمام  
و طوطیهای بیک و دنیا و افریق و هند و استرالی و دیده شد میمون و غیره هم بود حیوانی است ستمی به کان کور که در شهر الیاس  
میشود و خیلی شبیه است به موش و دو پا چیز عجیبی است تند میجد راه نمیتواند برود و دستهایش کوتاه است با بلند متصل  
باید بجد بقدر شغال بزرگ است ما و اش هم در زیر شکم کیده دار که بعد از زانیدن بچهایش را توئی آنجا میگذارد  
میجد و میدود بسیار پر و میشو و قرقا و لاسی بسیار عجیب خوش رنگت با انواع اقسام و دیده شد و فیل هم  
بود که تحت بر روی آنجا گذاشته زرخا و بچها سوار شده راه میرفتند یک در شکله را هم که آدم و آن نشسته  
بیک شتر مرغ بزرگی بسته بودند و در کمال سهولت میکشید بقدر یکاسب که چاک موت داشت بعد از کروش  
زیاد و فیم با بچها نه مثل ما بچها نه می سایر ممالک بود اما بسیار مختصر و محقر رئیس این باغات و نباتات و درون  
و ولویس است که سابقا در عهد ناپلیون وزیر دولت خارجه بوده خودش حاضر نبود نایبش که اسمش زفرو  
استیلا است حاضر بود و معرفی نباتات و غیره را میسر و بعد سوار کالسکه شده رفتیم بکروش بود و بولون  
جزیره میان آب بود و سوار قایق شده آنجا رفتیم یکی از صاحب منصبان قشون در آنجا پیدا شد از حالت  
جنگت تعریف میکرد و کلوپهای توپ و تفنگی که بدختم خورده بودند نشان میداد اغلب در ختم و باغ و نشانه  
کدوله داشت معلوم شد که در آنجا جنگهای سخت شده است هم با پر روس و هم با کدو بخا در آن جزیره کلاه  
فرنگی چوبی کوچکی بود موسوم به پاپولین و لمیرا طریس یعنی کلاه فرنگی زن ناپلیون از چوب ساخته اند بسیار  
قشنگ و کوچک قدری تماشا کرده مراجعت باین طرفت آب نموده سوار کالسکه شده کروش کنان رفتیم  
به یمنزل شب را هم رفتیم بکروش بازار سرافشیده و دیده شد مش والان قدری اسباب خارجه آیدیم بمنزل روز  
نامه پاریس را روز بروز بتفصیل نوشتن بسیار مشکل است تماشا می کروش کاههای خوب و در شب و روز

مجال روز نامه نوشتن بمنزله دولی آنجا لازم است نوشته میشود و بطور مختصار

سفری خارجه یک روز به بخند آمدند از هر دولتی اینجا ایچی کبیر و وزیر مختار و سارژ و فرست حتی از ژاپون  
و جمهور جزیره ما یعنی ایچیان کبیر شیرشی نوش پاپ یعنی فرستاده پاپ لرولین ایچی کبیر انگلیس الوزا کا  
ایچی کبیر اسپانیول پرش ارلوف ایچی کبیر روس که چشم پیش در جنگ کریمیه در محاصره قلعه سلستری  
کدوله خورده معیوب شده است بعضی زخمهای دیگر هم از تشنیه و غیره خورده است و ستال سیاهی حکم  
بر روی چشم معیوب بسته بود او پی ایچی کبیر اطریش سرور پاشا ایچی کبیر عثمانی سید نیکر وزیر مختار ایتالیا  
مسیو واشترن وزیر مختار و دولت بیک و دنیا ناو بن سام شیما وزیر مختار ژاپون پرش منچیکوف هماندار

روس و میرزا عبد الرحیم خان مساعد الملک و وزیر مختار مقیم بطهران اینجا دیده شده مذموب میثون مسوینیک سید  
سریش و زرای مختار سابق فرانسه و در طهران و مسوید مونی شارژ و فرانس که مقیم طهران بود دیده شده

همه فریه ترو جوان تر بودند

یکروز بعد از مختار مقیم بعمارت و باغ و در سایل بهر بسیار گرم بود و در مختار مقیم جمعیت زیادی در طرفین راه  
بودند از شانه لیزه و ارک تریمف و بوداد بولون و دو خانه سن که ششم حاکم و مامورین سن و او از که  
رو دو خانه و ایالتی است علقه همه بحضور آمده نطقی کردند و جوابی دادیم از قصه سور که معروف است بکافرا  
چینی سازی و ده شاول و ده و پلداوری گذشته داخل و در سایل شدیم از دو طرف قشون سواره و پیاده  
صف کشیده ایستاده بودند جمعیت زیادی بود و مقیم بعمارتی که منزل مسیوبه رفیع کلاسی ملت و از  
عمارت لوی چهار و هم است یعنی کل و در سایل از عمارت و باغ او ساخته است پرو و او اشکال خوب این  
چند اطاق دیدیم همه عمارت از سنگ و بسیار حکم است و در حجاری و نقاشی و علم معماری اول بنای فرنگ  
است مسیوبه و م کاس که استقبال کرد و کلاسی و یک دولت هم بودند رفیق بالا و اطاق روی سندی نشستم  
زن مسیوبه آمد حضور بعد برخاسته از همان راهی که آمده بودیم رفته تا نیمه راه بعمارتی که مارشال ماکما چون  
منزل دارند رسیدیم پیاده شده مارشال و سرداران و یک استقبال کردند رفیق بالا و در عمارتی نشستم  
هم عمارت عالی خوب بسیار بازمین است جزء عمارت و در سایل است روضه مارشال بحضور آمده بسیار  
بخشی است مارشال یکت پسر بزرگ که بنظر هخده هجده ساله آمد و دو دختر دارند آمدند نوری اطاق وزیر  
خارج و دوک و بروی هم کجا بود و بعد رفیق پائین ما و مارشال بکاس نشسته رفیق بیاض و در سایل کل  
کردیم حوضها و فوارهای آباد و در که منبش مثل فوارهای عمارت بلور لندن از پنج بجای است مبلغا را باز  
کرده آب بفوارها انداخته بودند و دریاچه طولانی پائین حوض و فوارها داشت خیا با محاسی و سیج بسیار خوب  
و درختهای جنگلی همه سرهای درختها را به هم بسته مثل سقف کرده اند و گاه گاه یک میدان مدوری از درخت  
و سبزه پیدا میشود که در میان آن حوض عظیم و فواره مرتفعی میچند بسیار با صفا جانی است محلی را مثل کوه خسته  
انداختار از کوه میریزد و چند مجسمه مر و وزیر آتش گذاشته اند که یکی از آن مجسمه موسوم با پولون که رب  
النوع حسن روانه و روشنی و شعراست آرایش میکند سایرین دورا و آئینه و کل و سبب آرایش بکاه و شسته  
افتد خوب جاری شده است که بقصور و منی آید و استم بروم بالا نرو یک آن مجسمه زیر آتش را در مارشال و  
جزال ارتون گفتند رفیق با محب بسیار اشکال دارد و بجهت آنکه رایش همه پرنگاه و سنگ مسر بالا است  
سرگشته هم میروم و از کاسه پائین آمده رفیق بالا اگر چه رایش بد بود و اما برای ما که خیلی بدتر از این راهها را در کجا

کاههای ایران رفته و دیده بودیم هیچ اشکال نداشت تا رسیدیم نزویک مجتبهما جنرال ارتون آمد  
 امارتین خور و همه رختنایش کلی و ششیرش کج شد بلکه شکست مرشال هم اما تا خیلی نزعت و با ما دو چند  
 نفر دیگر لکن این طور آمدن مرشال و جنرال فرانسه با یکجا منافاتی نداشت و شجاعت آنها نذار و خطا  
 این مجتبهما بسیار خوب بود قدری چرکت شده و تا رنگبوت همه آنها را گرفته بود و آدمیم پائین جای دیگر بود  
 که دور ساخته بود و ندیماننش حوض و خواره و در تا دور همه ستون سنگ و دو قطار ما برین ستون  
 حوض بلند سنگی پایه واری ساخته اند که از میان آن خواره بلند می مسجد قریب شتا و نو و حوض داشت  
 که از میان هر یکت فواره میجست این ستونها و خواره و وسطی زمین و غیره همه از سنگ است و همچنین  
 سایر جای باغ فواره و مجسمه مرمر و غیره بسیار است خیابان زیاد و وسیع با صفا تعریف آنها  
 کما هو حقه بنوشتن ممکن نمیشود مگر اینکه خود شخص همه را ببیند زن و مرد و تاشاچی از و حام غیری کرده  
 فریاد میزنند و هورا میکشند و بر کشته رفیق ما بالای عمارت قدری در اطرافها گردش کردم مرشال کان  
 روبرو پالیکا هو که سردار قشون ما مورچین بوده است بجهت آمد صحبت شد پالیکا هو حالا بسیار است  
 می گفت از یکبار می مشغول نوشتن روزنامه چین هستم کار و برهم حالا شغلی ندارد اما بسیار سرگشته و قابل  
 است با هوش و رشید و در جنگ سواستاپول سردار بوده و در محاصره قلعه متنز در تحت حکم مرشال بارت  
 که در تسلیم شدن قلعه با ما عفا او هم جزء اسرا اسیر شده است و کمال فنوس را داشت که چرا در تحت  
 حکم بارتن بوده است خلاصه بعد پسرهای لوی فلیپ را دیدم و در عهدنا پلین از اهل مکت فرانسه اخراج  
 و در انگلیس بوده و بعد از جمهوری بجا ک فرانسه آمده اند و نفرشانرا که یکی دو کت و دو مال و دیگری پیرش  
 ژوان ویل باشند امروز دیدم شاهزاده او مال بسیار آرم قابلی است ژوان ویل هم شاهزاده و خوبی است قدری خوش  
 سنگین است کونشتاد پاری که لوی فلیپ است و حالا سلطنت طایفه اورلیان با میرسد اینجا بود یعنی رفتند بود  
 بجا که در سیاق حوالی پاریس وارد باشند شاهزاده صحبت شد رفتند اینجا از جانب لک در و ارالشوری و کالت وارد چون  
 در عهد پدرشان در نظام هم منصب داشته حالا هم در روزهای رسمی رخت نظامی می پوشند و احیای سلطنت فرانسه  
 دارند تا خارج خود را اسمی و ترتیب شاهزاده از این قرار است پسر بزرگ لوی فلیپ دو کت و نور است  
 بعد از آن ژوان ویل بعد از آن دو کت و دو سون بعد از آن دو کت و دو مال پانسیه که حالا در اسپانیول است  
 او حامی سلطنت اسپانیول را وارد کونشتاد و پاری نو لوی فلیپ است و پسر دو کت و دو مال که پسر لوی  
 فلیپ و ولید بود و بعد از آن که از کالاسکه افتاده مرده بود این ولید بعد شده خلاصه بعد از ساعتی مرشال  
 ما کما هو آن آمد در رفیق ما طاقی که تخت خواست لوی چهار و هم با اسباب خوبش را بجا بود و تا شاکر و بعد آمده

سرمیز ششم نشستم میز بسیار طولانی و شام خوبی بود اغلبی از سرگردکان و صاحب نصاب نظامی و وکلای  
بودند دست راست ماسیدو بود رئیس دارالشوری نشسته بود و دست چپ وزیر و یارچهره و بر و شال  
دست راست ایشان صدر اعظم همین طور شاپر وای ایران و غیره هم در دو طرف نشسته بودند صبح  
الدوله عتب صندلی ایستاده ترجمه میکرد و بسیار خوش گذشت این تالار تالار طولانی بسیار خوب مزین است  
چهل چرخهای متحد و وار و بعد از شام پاتین آده من و مرشال در کالسه نشسته چرخان عمارت و باغ را  
تماشا کردند و سواره زره پوش که در دست هر یک شعلی بود جلو بودند جمعیت زیادی بود و بالاخره رفیق بطرف  
دیگری از باغ که دریاچه بود و آن طرف دریاچه چند مرتبه داشت که از مرتب آب میریخت مثل آبشار و از خوش  
قول و محبت اغلب بزرگان و سرداران و سفرای خارجه و نجب و اعیان و وکلای ملت و غیره حضور دارند  
سندلی گذاشته بودند ششمین نشسته آتش بازی بسیار خوبی شد محتاب بود و موسیقی خیلی خوب و خوش بود  
بعد از اتمام آتش بازی سوار کاک که شده از راه سنت کلو که عمارت عالی دولتی بوده و در جنگ الماشیه  
آتش گرفته و سوخته اما خیابان و باغش برجا مانده است رفیق به بود و بولون و از آنجا بشهر و منزل رفتیم

در بین راه با جنرال ارتون هم جاتا منزل صحبت کردیم

روزی رفیق با نوالید که مقبره ناپلیون اول و سایر سرداران و بزرگان ناپلیون و سرداران نظامی  
ایام لوی چهارم و غیره در آنجاست منزل ماکه دارالشوری قدیم است یعنی چهارت پاله و بورین و جلو  
انوالید میدان وسیع است خیا باخیای پر درخت هم دارد و در شدم سربازان پیر قدیم که زنجی و بعضی  
بی پا و بعضی بیدست و بعضی کور بودند همه صف کشیده احترامات نظامی بعمل آوردند ما هم تعارف کردیم  
و در حیط انوالید بعضی از توپهای بزرگ قدیم و خمپاره و غیره گذاشته اند حاکم انوالید که شخصی بسیار  
و شایع هم بود اسمش هارتن پره با اجداد آنها و سایر صاحب نصابان استقبال کردند این حاکم سابقا در  
الجزایر حکومت داشت و در جنگ کریمیه و ایطالیار رئیس آتا مازور ما بوده است رفتیم توی کلیسا محراب  
بسیار خوبی از سنگ و مطلقا کاری دارد و لومی فلیپ پادشاه سابق فرانسه ساخته است بسیار بنای عالی  
آن طرف محراب توی کتب مقبره ناپلیون اول است که جسد او از جزیره سنت هلن لومی فلیپ آورده  
انجا دفن کرده است سنگ روی قبر را که رنگ ماتی دارد از جزیره کرس آورده اند بالای آن که سنگ بسیار  
خوب بسیار است و رنگت مایل به سرخی دارد و امیر اطور نیکلای روس فرستاده است بنای این کلیسای انوالید  
کلیت از لوی چهارم است محراب و بعضی چیزهای دیگر را لوی فلیپ ساخته توی کتب را هم و کو و کرده است  
که سنگ مقبره را اینجا گذاشته اند و درش از بالا راه دارد که مردم آید تماشا میکنند عمارت انوالید بسیار

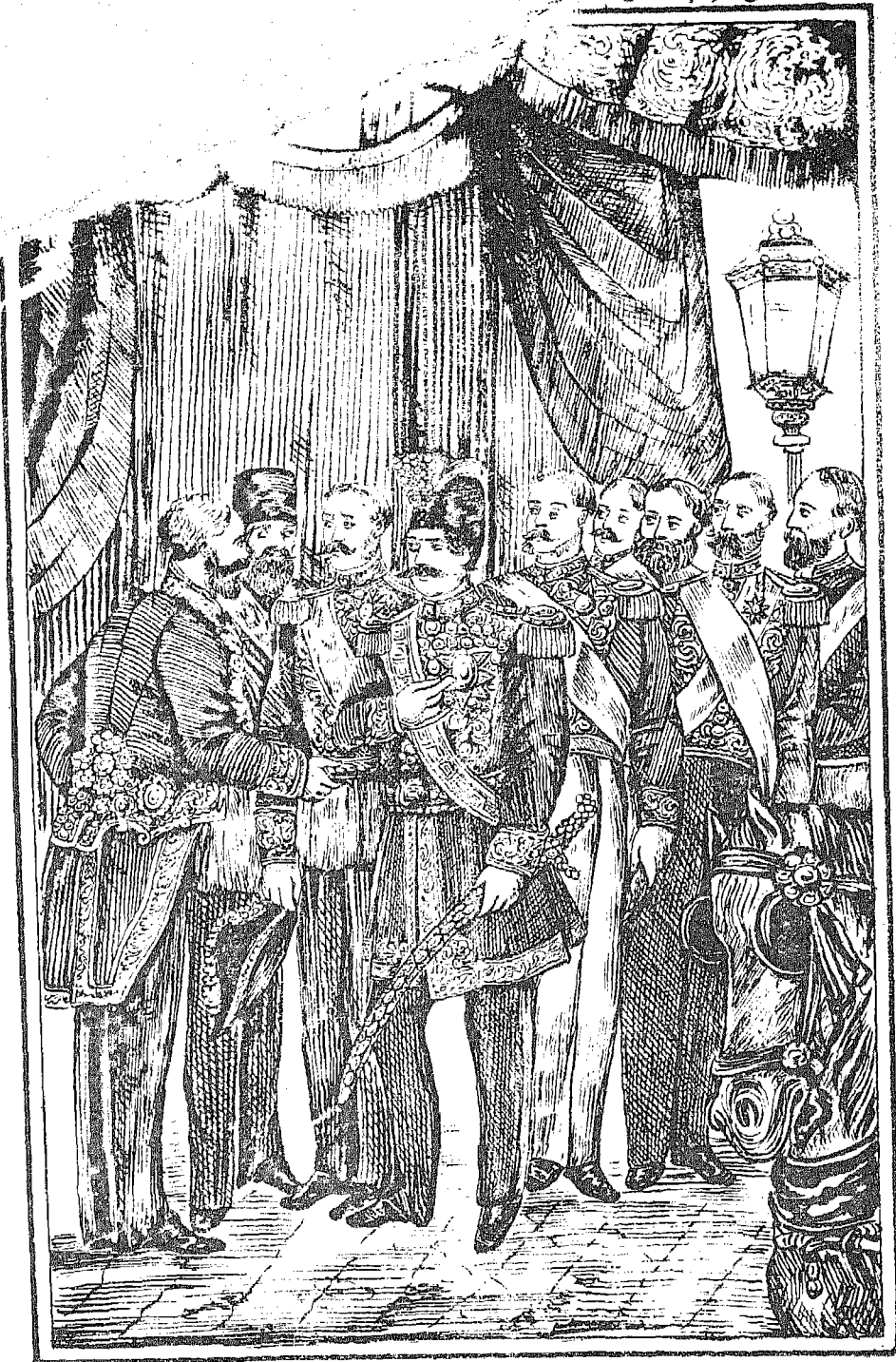
عالیست گنبدش را هم ناپلیون مطلقا کرده است چنانچه نفع از سر باز نای قدیم که در جنگهای اترلو و فریدلند و اینا بوده ایجاد دیده شد نذایز هم با کمال بنیه بود و نذر جنگهای آنوقت تقریباً یک و نذا ساسمی آنها از این وزارت کابلیت و دشمنان ششاسی بر آتش آنطرف مقبره جانی بود و در پشت آینه کلاه ناپلیون اول که در جنگها بر سر میگذاشته اینجا بود کلاه را بر داشته بسیار نگاه کرده کلاه پادشاه و سردار بسیار بزرگی را بدست گرفته بودم از کلاه معلوم بود که ناپلیون همیشه این کلاه و در سرش بوده است کلاه ساده بود و شمشیر ناپلیون که در جنگ استرلیتس کمرش بوده اینجا بود و بر داشته و دیدم شمشیری بود که چک و راست قبضه اش طلا بود اما شمشیر را نکات زود بود از خلف کشیده یعنی شد با احترام تمام هر و را بجای خود گذاشته بیرون آمده رفیقیم بموزه که نمونه توپهای قدیم و جدید و اختراعات آنها را گذاشته واسطه قدیم سرداران و پهلوانان باقی وزر و یا و از او دم و اسب هم را بلبره و اسم صاحب آنها مرتباً چیده بودند بعضی جانای و دیگر هم محل اسطه و غیره بود چون قدری خسته بودیم تماشا می آنها را بر روز و دیگر گذاشته آمدیم منزل آنچه الان در انوالید از صاحب منصب و سر باز موجود است پانصد و نود و نفر است سی و پنج نفر از عهد ناپلیون اول مانده اند باقی از عهد و بعد بنای عمارت را در سنه ۱۸۰۷ میلادی بر حسب حکم لوی چهاردهم لو و او وزیر جنگ کرده است سی و ده تخته و لوپ در انوالید است هر وقت کار بزرگی مثل فتوحات عظیمه و غیره رو بدید توپهای انوالید را شلیک میکنند و در روز و ماهی بسیار پس از انوالید شلیک توپ کردند و بیرون می آمدند ناپلیون اول و بعد از ان از و لختای و دیگر و جنگها گرفته بعد از انوالید ضبط کرده اند و چهلین میر قمانی که از زمان لوی چهاردهم گرفته اند اینجا موجود است و در و مقبره ناپلیون چهل و شش بیرق است که خودش در جنگها گرفته است در کلیسا و ویست و چهل و پنج بیرق است که از عهد و قدیم و جدید و گرفته اند مقبره اغلب سرداران فرانسه از قدیم و جدید در این کلیسا است از ان جمله تورن و و بان و لانس و کلیه که از سرداران و وزرای لوی چهاردهم بوده اند مرتبه و ژور و در ان از سرداران ناپلیون اول هستند و در و مقبره ناپلیون قبر نرم برادر ناپلیون و مرشل و در کن و مرشل برتران است ستر و ز قبل از و در و ما بفراشته در راه آن شهر بون و و ترن بخار یکسوم خورده جمعی کثیر تلف و زخمی شده بود و ند میدید که یکی از و کلامی ملت فرانسه و یهودیت و همیشه بر خند ناپلیون سیم بوده و مناطق عربی است بحضور آمد و ویست بسیار گو تا و ما لایم در مجلس پارلمنت فرانسه حرف میزد و باز بر خند و ساست و چیلد معروف یهودی هم که بسیار با و لست است بحضور آمد صحبت شد حمایت یهود و یحیا را زیاد و میکرونیو و یحیا ایران حرف میزد و ستمهای آسیایش آنها را می نمود و با و گفتیم ششیده ام شما برادر را نیز کر و رپول و ایدین بهتر آن سیدانم که بخیا کرده



سبک دولت بزرگی یا کوچکی داده ملکیتی را خریده و بیو و بیهای تمام دنیا را در آنجا جمع کنید و خود را  
رئیس آنجا بشوید و همه را اسوده راه ببرید که این طور متفرق و پراشیده نباشید بسیار خندیدیم و هیچ  
جوابی نداد و باو حالی کردم که من از جمیع ملل خارجه که در ایران هستند حمایت میکنم سیلو پس معروف  
که دریای سفید را با بخر احمد بهر یک وصل کرده است یعنی کسپانی زیادی جمع شده با تمام این شخص را  
باز کرده و باین واسطه راه تجارت هستند و ایران و چین و غیره بهر بختان تقریباً دو هزار فرسنگ نزدیک  
تر شد با پیشش که جوانی است بخصو را که خیال تازه حالا در سوار که راه آهنی از شهر او را مبوزخ کرده  
بازدالی شهر سرتند تا پیش او در خاک بند و شان انگلیس تا این خیالیت بسیار دور و دراز تا دار که بک  
قابل پاریس است بخصو آمده عکس ما را انداخت سابقاً با بالون زیاد بهوار فته است اما حالا از این خیال  
افتاده مشغول عکاسی است شخص با نره بابیه ایست مسو تار دیو که رئیس مجلس حفظ الصحه پاریس است بخصو  
آمد بالری که بترج معروف و پیر قراج باشی ناپلیون اول است و در قول کلکو که عموی کلکو حکیم باشی شاه  
مرحم و حکیم بود و خودش در طهران شب نفهیده عوض شراب زاری خورده مرد مسیو بوره که سابقاً  
در طهران وزیر مختار بود و بعد در اسلامبول و جابائی دیگر در ایام سلطنت ناپلیون وزارت مختاری  
داشت است بخصو آمد بسیار صحبت کردیم آوم قابلی است خلاصه کلون زیاد می از بر و سهما بهمین

عمارت پاله بولون خورده که جای کلون بهمنوز باقی است

روزی رفتم به نشان برای سان قشون بخار خورده سوار کالکه شدیم همه سواره بود و از ارک تر متب  
و شانزلیزه و بود بولون که نشینیم وسط بود بولون مرشال مالکما هون با جتر الها و صاحب منصبان غیر  
سواره ایستاده بودند جمعیت زیادی از زن و مرد بود و دکن و دمنور پسر بزرگ لوی غلیب را هم که ندید  
بودم سواره آنجا بود با وصبت شد منضم از کالکه و آمده سوار اسب صلیح الحیر شدیم زربا  
او میر که سردار کل قشون پاریس است با ما تا نوره یعنی اجدانش بودند خلاصه بهمین بطور رفتم بصوف  
سوارهای زره پوش کوبرا سینه و سوارهای سبک هوسار رسیدیم از و طرف ایستاده و هزار نفر  
سواره بودند بعد از اتمام صفوف سواره رفتم بصحر اوچین نشان که چمن و سیمی است طرف دست  
چپ که مصنوعی ساخته اند آب زیادی آیشار مانند میریزد و چون بود بولون است پیاده نظام هم  
قریب صد و بیست فوج بودند اما هر فوجی چهار صد یا پند نفیر بیشتر نبود و باقی مرتض خانه هستند از جلو پیاده  
و توپخانه که نشینیم این قشون اطراف بعیده پاریس است مثلاً بعضی از این افواج از سی فرسنگ راه برای  
سان و اون آمده بودند سیصد عاوه توپ هم بود که با سهما بسته بودند همه افواج سلام نظامی داده





بر قمار برای تعلیم و احترام میجا باندند ما هم جواب میدادیم و در چینهاتوی جنگل بالای درختها کلاً آدم بود  
بعد از نمازهای صغوف رفتیم با طاقهای چوبی که از قدیم در همین میدان مخصوص همینطور سوارها و اسب  
و اینها ساخته اند بالا رفته نشستم مارشال رفتند توی سبزه و چمن سواران فرانسه هم با بعضی و اینها  
نظامی عثمانی و اطیش و روس و پروکس پیش مرشال ایستاده بودند در بالا خانه که ما بودیم وزیر خارجه فرانس  
مسیو بود رئیس و ارالشوری مرشال کان رو بر و غیره بودند کان رو ویر چون حالا داخل قشون نیست  
و ابواب جمعی نذار و سوار شده بودند خلاصه افواج و توپخانه آمد و گذشتند بعد سوارها گذشتند کل و کلای  
ملت فرانسه که بالصد نفر بودند آمدند نشسته بودند در عمارت طرف دست چپ صفهای خارجه و غیره نشسته  
بودند زوجه مارشال ما که چون هم بود جمعی از زنها و خانهای خوشگل هم در اطراف مانسته بودند  
هر فوجی که از جلو ما میگذشت و کلای ملت دست میزدند و میگویند مارشال ما که چون هم برای هر فوج  
کلاه بر میداشت و تیب سه ساعت طول کشید تا همه افواج سواره و پیاده و توپخانه گذشتند بر سر هم  
متجا و از پشت و هزار نفر بودند قشون خوبی سان و او بعد از آن همه شکست و غزای فرانسه امید این طور جماع  
و نظم قشون نبود لبا سهای خوب داشتند تفنگ افواج جهان شایسته قدیم است توپها هم همان  
توپهایست که در جنگ المان و پیش از آن داشتند بعد از اتمام سان که نزدیک بغروب بود

### برگشتم بمنزل

روزی هم به لو نشان برای اسب دوانی رفتیم خود مرشال ببارت آمده سوار کالسکه شده رفتیم سارین  
هم بودند از همان راه که آنروز بمشق قشون رفته بودیم الالو ادبولون رفته از آنجا آدم آشکار گذشتند  
رفتیم بهمان بالا خانه که روز سان قشون نشسته بودیم وزیر خارجه مسیو بود مرشال و سواران و غیره  
و ایچی عثمانی و ایچی اطیش بودند زن و مرد زیادی هم دور اسب دوانی بودند چهارده و هفت اسب دوانند  
اسم هر دوری را یکی از ولایات ایران گذاشته بودند مثل اصفهان شیراز و غیره دور اول نصف دایره  
که یک میدان اسب باشد و او اندکجا بک سوار یک لباش سبز بود و برکت حمایل ایران اسب او پیش آمد بعد  
دو دور و دیگر که دور تمام دوانند اما چون مسافت زیاد نیست اسبها اغلب با هم می آمدند اسبی که پشت  
می آمد مثلاً یک سر و گردن از سایر اسبها پیشتر بود و در ایران قاعده اسب دوانی بهتر است و پیشتر تا شتا  
دارد و هر دور دایره اسب دوانی ایران نیم فرسنگ است شش دور که سه فرسنگ باشد گاهی هفت دور  
بیک نفس سیده اند هر اسبی که پیش بیاید بهتر کرده است اینجا منتحای اسب دوانی یک دور است که  
نیم فرسنگ باشد مثل اسب خوب معلوم نمیشود و در هر چند سدا و تخته بار تفلع یک دفعه که روی آنجا

و کون صحرائی گذاشته بودند اسبها از روی انضا چندین دفعه سر را خمتی می جفتند این طور بسیار تماشا  
داشتند و دوانی یک ساعت بیشتر طول کشید بعد فرستیم منزل مرشال رفتند که شب برای آتش بازی  
و چراغان حاضر شوند ما آمده و دم ارکانه تریو مضمه پیاده شدیم جمعی از مشربین بودند رفیقیم بالای ارکانه تریو  
و دویست و هشتاد و پنج پله میخورد بسیار مرتفع است پلهای تنگ پنج پیچ دارد و بسیار مشکل است بالا رفتن برین  
بیک شخص رفیق ما سایرین آمده اند از بالا کل شهر پاریس و احراف و قلعات همه پیداست مروجی که از  
پوشان و اسب و دوانی بر میگشتند همه پیدا بودند از بولون الی آخر نشان تریو هفت قطار کالسکه بود و چهلین  
در سایر کوها کالسکه زیاد و بنظر آدم خیلی تماشا داشت قدری انجا ایستاده آدمیم پایین سوار کالسکه شده  
رفیقیم زبس کالسکه و جمعیت بود امکان عبور نداشت بر حمت بمنزل رسیدیم شب را مرشال آمدند با هم سوار  
شده رفیقیم از شب تریو و غیره گذشتیم از دم عمارت مالی محل آتش بازی اندو و طرف آدم بود و امشب البته کینه  
کرد و جمعیت از زن و مرد دیدیم همه فریاد میزدند که شاه ایران زنده باد و مرشال را هم توصیف میکردند  
و میگفتند فرانسه زنده باد چراغان بسیار خوبی کرده بود و در جمیع کوها لامپهای بلور مثل کوی کرد و انگلیس  
بود و قدری چراغها را دیت کرد خیلی راه رفته تا رسیدیم بجایی که رودخانه سن در میان بود و آنطرف رودخانه  
آتش بازی حاضر کرده بودند آدمست و رودخانه مقابل ما میدان شوق و مدرسه نظامی است که همه چراغان  
بود جانی که مانده است بودیم اسمش ژوکادور بود و آنطرف رودخانه هم همه چراغان بود برای ما از چوب  
اطاقهای عالی ساخته چیل چراغ زیادی آویخته بودند پردهای زیادی که تازه از حریر و مخمل و قاشقه بافته بودند  
آویزان بودند و لی باد و باران قدری اوضاع را متعجبش کرد و اما بارها چراغها چون از کازانو و کتر خاموش  
آتش بازی بسیار خوبی کردند همه سر کرده کان فرانسه و سفرای خارجه و غیره حاضر بودند الحمد للهِ بسیار  
خوش گذشت آدمیم منزل مرشال الی منزل باز و کالسکه براه بودند و برین آتش بازی سواره زرد پوشش کویرا سپه  
که سه هزار نفر پیشند از لباس رودخانه مشغول است موزیکان زمان یکدشتن شکوهی داشت

شبی رفتیم سیرک که نزدیکیست عمارت ماست مثل تاشا خانه جامی است اما بهتر عمارت مدوری ساخته اند و درش از چوب مرآت دار و بچیت نشین مردم مستقیم وار و چهل چراغ زیاده ای آویخته اند میانی این عمارت راستی که در در خانه خاک ریخته اند و سعی وار و سه هزار نفر آدم مسکین و غمناک شبی که ما نگذاشتیم خیلی آدم بود و سندی سی تومان و پنجاه تومان اجاره کرده بود و در آنجا ای بسیار خوشگل بود و در صحنه عظیم و شاهزادگان و غیره همه حضور داشتند اینجا سه در و رویی و طویل است سبهای سیرک است که نزدیکی محل بازی است که از همان درآمد و شد می کند بعد از اینجا شصت است بسیار خوب دارند

برنجهای غریب هیچ جا چنین سبها ندیده بودم سبهای خال دار عجبی بودند البته هر یک هزار  
تومان و پانصد تومان قیمت داشتند و طوری این سبها را تعلیم و عادت داده بودند که بیک  
اشاره هر حرکتی که بخواهند میکنند همه سبها زبان میدانشند معلّم میگفت بایستید همه  
می ایستادند میگفت تند بروید میروید میروید میروید میروید میروید میروید میروید میروید میروید  
کج بروید میروید خلاصه هر چه میگفت همان میکردند خیلی محل عبرت بود شلاق بزرگی دستگیر  
اسبها بود و متقبل حرکت میداد مثل تفنگ صد میگردن خنای خوش شکل لباس سوار اسبها  
شده و در میدانند روی اسب بچینند معلق میزدند شکست میزدند باز روی زمین می افتادند  
بدون آنکه صد میزدند بخوردند چندان نفرد اطراف دایره قطعیها نگاه داشته بودند و همه دستها را بلند  
داشتند زن خوشگلی سوار اسبی شده بنا کرد و در میدان دو اندن در حالتی که اسب سه تاخت بود  
بهر قطیفه که میرسید از روی اسب بلند شده و در روی پهلوی وارونه زو آنظر قطیفه دوباره بآیا کرد  
اسب پائین می آمد و دو قطعه معلق زده و در روی اسب پائین آمد و قطعه سیم زمین خورد و اما عیب نکرد و با  
جست روی اسب سه معلق و یک زو حلقه های بزرگ چوبی نگاه میداشتند جوانی سوار اسب بود و در سه تاخت  
اسب نزدیک حلقه که میرسید به واجه از روی حلقه در رفته آنظر قطیفه دوباره بآیا کرد روی اسب می آمد بعضی  
حلقه ها را مثل وایره پوست کشیده بودند اسبها در سه تاخت بهوت پوست را پاره کرده از روی حلقه میروند  
و آدمی هم که سوار بود و از بالای حلقه جبهه آنظر روی اسب می افتاد و زخمها و پسرهای سواره کار را میکردند  
که تحریف و نوشتن نمی آید مثل او یک نفس و یک قطعه بالای اسب پانصد معلق وارونه میروند که از قوه بشر  
خارج است اطفال کوچک خوش شکل طوری معلق میروند که به صورتی آید بند بازی بسیار خوبی کردند که بخیر  
میدون و عنکبوت کار هیچ حیوان و آدم و یک نفریت خلاصه کارهای غریب کردند خیلی تماشا داشت بعد  
رفتیم بهارت که در جمع حکا و دانشندان پاریس کتب بودند وزیر علوم که مردی بسیار فربه و بلند و آتش  
باتنی است آنجا بود و رفتیم بر تپه پائین عمارت که مجسمهای مرمر قدیم و جدید کتب بود سواره زره پوش مشعلها  
به دست جلو ما میرفتند حکا و علما از دو طرف و وزیر علوم نزدیک ما راه میرفت بعد از گردش زیاد آمدیم  
منزل مجسمهای بسیار خوب دیده شد یک مجسمه بزرگی بود و از مرمر بسیار عظیم الجثه و قوی یک کلاه کلاه بود و او  
نشسته یا پوش دراز و ظریف و درشت بود که آب از آن میریزد این آب همان رودخانه ای است که در شهر  
رم پای تخت ایتالیا است و مجسمهای مرمر و نوس که ربالنح حسن است یکبار بسیار خوب مجسماری کرده اند اما  
هر دو و درشت از باز و شکسته بود و صورت تنهایی دیگر هم بسیار بود که در جامای دیگر مثل اینها کم دیده شد

روزی رفتم بجایی که پانوراما میگویند یعنی دور نما این یک علم و صنعتی بسیار عجیب است و مخترع آن یکی  
وینایی است نزدیک بمارت مایو و صدر عظم و دیگران همه بودند رسیدیم بجایی که عمارت  
مذوری بنظر آمد و کوچکی داشت داخل شده اول رسیدیم بدور نمایی که کوچه از کوچه ای پاریس را  
می نماید و بینکاهی که پرسوها شصت را محاصره کرده کلوله و نارنجک مثل تکرک از هوا بسیار و ضل  
زمنان هم هست مردم از آنها بیرون آمده دست زن و بچه خود را گرفته فرار میکنند هر قدر شخص  
بنظر وقت بیشتر نگاه میکرد این حالات مجسمه تر میشد بطوری که هیچ نمیشد تشخیص داد که این پرده است  
و نقاشی است یا حالت حقیقی و همان زمان کیه و داراست شخصی زمین خورده سرش شکسته خون بکشت  
هیچ معلوم نبود که خون حقیقی است یا مصنوعی و همچنین سایر حالات بعد از آنجا پله میزد و میرو و بالا  
اینجا یک محوطه کردیت که شخص از هر طرف نگاه میکند شصت پاریس و تسلط جات اطراف شصت و توپ  
و کلوله و بینکاه جنگ و محاصره و بهوارفتن و ترکیدن کلوله توپ و نارنجک بنظر می آمد مثل اینست  
که الان شخص در شهر پاریس است و هیچ حالات جنگ با پرسوس و شورش را ملاحظه نمیکند خلاصه شخص  
چشم خود نبیند نمیداند چگونه است که پرده مصنوعی و امر معدوم را با حالت حقیقی و شی موجود میتوان  
فرق گذاشت همین محل همیشه محل بروز همین صنعت بوده که هر وقت هر کس خواسته پول داده و رفته تماشا کرده  
است مومکین اینجا خیلی داخل میکنند تحت و اینست که مدت زمانی دور نمایی فتح سواستاپول را  
که انگلیس و فرانسه کرده و روس را شکست داده بودند اینجا ساخته بعد از آنجا بریده مدتی فتح قسطنطنیه  
که قسطنطنیه دولت استرلی را و سولفر نیو و مازاننا و غیره شکست داده بودند نشان میدادند حال شکست  
و بدبختی فرانسه را کشیده نشان میدهند اما در اینجا چون هوا بسیار جرس است بیشتر زوده و قیقه هر کس  
سرش کج خورده و او اشک هم میخورد و زود برکشیم ——— روزی رفتم بکلیسای نتر دام  
و سیله شصت که در جزیره رودخانه سن تو می شصت واقع است از پهلوی بوتل و لاسونه و انستی تو دو  
فرانس و کنیل و تا که عمارت بزرگ و زارخانه و از عهد ناپلیون اول بنا شده و کوه بخا باله آتش زده  
اند گذشته بکلیسای رسیده کشیده جلوه آندند بنمای این کلیسا بسیار عالی و همه از سنگت و پانصد شصت  
سال است که ساخته اند داخل شده همه جا را بدقت گردش کردیم منبرها و مسجرا از چوبهای مثبت کاری  
قدیم بسیار عالی و در پنجره همه نشیمنهای الوان بسیار خوبست خزانه کلیسا را دیدیم بعضی اسبابها مثل  
تکات و ظروف طلا و مطلقه و غیره بود در اینجا با کشیش بزرگ صحبت کردم پرسیدم اعتقاد شما در حق  
حضرت عیسی علیه السلام چیست شما میخورد و است یا نه یکبار همه کشیده شما مثل اینکه سن سوال عجیب کرده

باشم با اجتماع گفتند البته میخیزد و سهیل است خودش هم شرابی انداخته است بعد گفتیم کم میخیزد و است یازید  
همه گفتند زیاد هم میخیزد و است بعد برگشته رفیقم بدرسته معاونی که کل زمین میگوید اسم رئیس اینجا میگوید  
بره است بسیار جای عجیبی است از هیچ سنگی معاون و دنیا نمونده در آنجا هست از معدن طلا گرفته الی زغال و  
غیره همه را بالتره و تفصیل قوی جبهه های شیشه کذاشته اند معدن سنگ زمره دیگر در مملکت نوبل کرنا و دیگری  
و نیاست حالا سنگ زمره در آنجا می آورند قطعه های زمره خوش رنگ بی عیب قوی سنگها دیده شدند نمونده معدن  
زمره سیر و غیره را هم دیدم اما همه بزرگ و پست بود و خلاصه آنقدر از نمونده معاون بود که حساب نداشت و  
مجال میخواست که شخص مدعی یکی را بدقت دیده با معملین سوال دجو ایها بکنند تا چیزی بفهمند  
نه ماکه و برینج و قیقه میخواستیم هیچ سنگها را دیده و بدانیم که هر یک را از کدام معدن آورده و خواص و طبیعتش  
حیث البته مجال بود رفیقم مرتبه بالا که فیصل را را انتخاب چیده بود و ندیعی استخوانهای حیوانات از قبل و از طوفان  
نوح و بعد از آن و حیواناتی که حجرت یافته اند بسیار چیزهای عجیب و غریب بود که دانستن تفصیل آنها علم عجیبی

است و در اینجا نوشتن مناسب نیست بعد از این که شما رفیقم بنزل

روزی رفیقم که خودش عمارت لوکسا مبورغ باغ و عمارتی است بسیار بزرگ و عالی که از معدن لوی سینه زهره باشد است  
باغش حالا عامه است که مردم هر روز آنجا بگردند و نگاه کنند کارهای بسیار خوب دارد چون هتل و ویل  
دارالحکومه حالا خراب است و آتش زده اند این عمارت را و از حکومت شهر پاریس قرار داده اند رسیدیم بیام میسود  
و وال حاکم پاریس و میسود الفاند هندس شهر پاریس و غیره اینجا بود که چهای پاریس که باین طور است و  
وسیع و سطح شده و خیابانها را باین نظم و سلیقه و خشت کاشته اند همه از روی دستور العمل و اهتمام میسود و سنا  
حاکم سابق پاریس که در عهد ناپلیون بوده و این هندس درست شده است قدری در قوی باغ نشسته  
از آنجا برای مناشای اشکال و غیره بمارت رفیقم میسود و ترن که رئیس مجلس شهری پاریس است بکنور آمد  
عمارت لوکسا مبورغ از عمارات عالییه پاریس است لوی فلیپ مجلس سنا و ولت را آنجا قرار داده بود و عمارتی  
بسیار عالی لوی فلیپ ساخته است متصل باین عمارت است که اجزای سنا آنجا می نشینند تا آخر عصر باین  
همه سسل سنا آنجا بودند بعد از جمهوری موقوف شد حالا در همان اطاق سنا دیدم یک نفر معلم شاگردان  
مدارس را امتحان میکرد و نذر شاگردی که از این امتحان بیرون برود و بیست و هفت و هشتاد و نعلت مدارس  
عده شد سنا عیار شده بود و است از صد نفر کمابیش از بزرگان و اعیان و سواران من و ولت که بیچار  
نباشند هر یک سه هزار تومان مواجب میدادند و وحشل این مجلس میکرد و ندکه آنچه مصلحت که از مجالس و از شور و  
و کلامی ملت بیرون می آمد تا با مضای اهل این مجلس بخیر سید مجری نمیشد حالا بالتره متروک است خلاصه تالار



و اطلاعاتی بسیار عالی داشت اما صد حیف که بمنه اطاقت را از میان بریده تخته بندی کرده اند و هر مکان کین و اسیر و مجلسی است از اجزاء حکومت شهری که در هر یک جمیعت زیاد و دود و دود و کتا بها و اسباب تحریر بسیار از کتا و مرکب و قلم و غیره ریخته است خلاصه عمارت را از شکوه انداخته اند اما هر وقت بخواهست در تحت را بر داشته مثل اول یکستند پروای اشکال بسیار خوب داشت از کارهای قدیم و جدید خیلی تماشا کردم کلیسای بسیار بزرگ بلندی در پاریس است که از بالای ارک تریدیف دیدم اسمش پلنئون لوی پانزدهم ساخته است اول کلیسا بود بعد محل قبور اشخاص معتبره شده و این اواخر باز کلیسا و عبادتگاه است بمخنیق زیاد و دوی و ورش بود تعمیر سیکر و ندگوها بهنگام شورش خراب کرده بودند کلیسای دیگری هم بعد از کلیسای نتر دام در پاریس است که سنو پلین میگویند بسیار بنای عالی است کلیسای ماولن هم که ناپلیون اول ساخته است خیلی عالی است کلیسای زیاده دیده شد که دیگر نوشتنش لازم نیست

شبی را رفتم بیایه روایال جانی است بسیار وسیع میان حیاط باغچه و حوض است و دورش ستون و راهرو مستط و جلو و عقب این راهرو دکا کین است چهار صد پا لصد و کان دار و از هر چو چیز اینجا فروخته میشود جاها را اصل بسیار خوب و بدل اسباب خزازی و بنور چینی و غیره کل دکا کین را کستم مبالغی خریده جمیعت زیاد و بی تماشاچی بودند

روزی رفتم تماشا می خراجخانه که هوتل دو لامنه میگویند رئیس اینجا که اسمش مسیو مارکت بود آمد جمعی دیگر بنم بودند اول رفتم مرتبه بالا از سکهای قدیم و جدید و ولتا زیاد و اینجا پشت آئینه ها چیده اند از سلطان قدیم ایران و ترکستان و چین و هند و سایر ممالک فرنگ هر چو رسکه بود و هر قسم عدال دیده شد از اینجا با طاق که اسمش اطاق ناپلیون اول است رفتم که همه چیزهای متعلق بنایلیون اول احب بود مثل سرسکه و ته سکه و مدالهایی که در عهد ناپلیون زده بودند برای یاد کارهای جنگها و ولایات مفتوح و نشانهای قشون و غیره کلا اینجا بود نمونه ستون و اندم هم که کوخما بالمره خراب کرده اند اینجا بود بقدر و و فرغ ارتفاعش میشد از چو ن ساخته اند بعینه همان ستون است اما ارتفاع ستون اصلی چنانچه و قطرش و و فرغ بود و است این ارتفاعش و و فرغ و قطرش کین و جب است یعنی صور تخمائی لایو اینجا بود کله لکمانا آمده شیشه روی سرسکه را سوراخ کرده برپا رفته بود همانطور نگاه داشته شیشه را عوض کرده بود و نگهشدا برای یاد کار جنگها داشته اند گفتند بدیا و کار است خلاصه پانین آمده اسباب سکه را تماشا کردم با بخار حرکت میکند آنچه پول میزند انفره بود و هر یک پنج فرانک پول خیلی بزرگی بود گفتند طلا حالا بواسطه پولی که به پروس داده اند بسیار کم است اما انفره زیاد و تمام پول حالا انفره است سه صد و مدال بزرگی طلا و دیگری انفره دیگری مس

بسیار کار فتن من بعضی بجانته رود بر دی ماسکه زو ند بخا فارسی نوشته بودند پیشکش کروند بعد آند سوار کشتی  
 بخار که چکی شده بر خلاف جریان آب رفتیم بالا از قلعه شهر سرین دفته بجای ندیدیم که رود خانه مارن و خل سن  
 سیند از انجا باز برگشتیم کنار رود خانه صفائی نداشت آب رود خانه سن کم و غشش و ذریع بود قدی که از  
 شهر بگذر و طرفین رود خانه خانهای پست رعیتی است اغلب رخت شور خانه و حمامهای که همه را تو می رود  
 خانه از چوب ساخته اند و دیده میشود و حمامش این طواست که طاق چوبی مستقیم بزرگی و در تو می رود و خانه شسته  
 اند که آب از میان آن جاریست هر کس میخواهد حمام برود باید برود و تو می آن طاق خودش را بشو و رخت بشو  
 خانها هم همین طواست آن میان می نشینند رخت میشو و رخت شویا همه زن هستند این حمامها را با بخار گرم  
 هم میکنند که آدم خوب سره تن را پاک و تمیز کند خلاصه برگشتیم بمزبل روزی رفتیم بکار خانه که بن بسیار و در بزرگ  
 کار خانه ایست بسیار قدیم که فرش و قالی و چیزهای دیگر میبافند و بقیه بنهای که کراف خرید و فروش میشود و کارخانه  
 مستحق بدولت است و دروسای کارخانه و کارکر اما واجب خوار و اجیر دولت هستند این قالیها و بافتها بطول  
 خوب و نفیس است که در اطفا و تالارهای سلاطین محض زینت عوض پرده نقاشی نصب میکنند و در پیش  
 و بلیک و انگلیس و در خود فرانس و دیدم که با کمال احترام و عمارت نگاه میدارند قالی و دستشان بود و میبافتند  
 برای تالار عمارت فو تن بلو که شهر بیت از شهرهای فرانسه اما میگفتند در هر قالی که باین بزرگی باشد هشت  
 سال باید کار کنند بسیار ویر تمام میکنند اما خوب عیبی که دارد آفتاب رنگت یافته را میبرد اما رنگت قالی ایراد  
 بسیار مشکل است آفتاب بر دانه شکل پرده معروفی که بخار نیستند بافتند نمونه آن نقش را برود و کند آشته  
 اگر نمونه که چاک است بزرگتر و اگر زبا و بزرگ است که چاکتر نقش قالی را میبافند خلاصه هر طریق بخوابست  
 محکم است و این کمال صنعت است که بیک ملاحظه نمونه بعضیهای میبافند چند پرده خوب برای تماشا خانه  
 بزرگ نمیه تمام که با پلیون سوم فرمایش داده بود و هنوز در دست داشتند اما نمیدانم تماشا خانه و این پردهای  
 تمام خواهد شد بسیار کار خانه جمعی است و کار زیاد دارد و اسم رئیس اینجا مسید و از سلا از اینجا رفتیم جای خانه و تو می  
 که کتب و غیره چاپ میکنند بعضی را با دوست بعضی را با بخار هر چه بخواهند بسیار زود میتوان چاپ کرد و از انجا برگشته  
 بتماشای عمارت او در رفتیم و بین راه بعضی جاها که که خفا آتش زده خراب کرده بودند دیده شد از جمله یک انبار  
 بزرگ غله و یوایی بود که بسیار عمارت عالی بزرگی بود و بله ویران شده بود چندی پیش را هم خراب کرده بودند از  
 میدان باستیل که مناره دارد معروف بمناره ژویه که از بناهای لوی فلیپ و بسیار بلند است مجسمه ملکی را  
 از برج مطلقا ساخته اند و آن بالاست اصل مناره هم از چوب است خلاصه وار و لوور شدیم بسیار عمارت  
 عالی است و از حیث تجارت و پردای نقاشی و غیره نظیر ندارد و تالار طولانی بود و بسیار خوش وضع که آسمش

کاری واپس میکیند یعنی دالان را با انواع حسن و شعر و آواز اسباب زیادی از ظروف و شمع و بلور و  
معدنی و غیره از مصنوعات زر گرهای قدیم از طلا و نقره و بعضی اسباب طلا و غیره که از غیر فرنگ آورده  
اند و از بدایع و نقایس دنیا بهر دو وجهها و پشت آینهها گذاشته اند استخوان بازوی شارلومان که پادشاه  
کل فرانکستان بوده در جعبه ضبط کرده اند جعبه طلایی از قدیم که بسیار خوب زرگری کرده اند مال آن در تزیین  
دور لوی چهاردهم است این تالار هم از بناهای لوی چهاردهم است شبیه تاج لوی پانزدهم را از سنگهای بدل ساخته  
انجا گذاشته اند تشریف عصای شارلومان هم بود و خلاصه اطاقهای که پروهای اشکال بود همه را دیدم کار نقاشان  
معروف است و پای هر پروه باید شخص بکمر و زانها نشیند تا نکات نقاشی آن را بفهمد با اینچنین  
که من داشتم البته در نکات نقاشی ممکن نمیشد از کارهای رفاهیل نقاش معروف هم بود و اما من  
پروهای کار البانی را بر سایرین ترجیح میدادم بسیار با سلیقه نقاشی بوده است کارهای مورلو  
هم بسیار خوب بود پروهای زیاد از کار او ستادان دیگر هم بود مثلاً پروه بود که سی هزار تومان بیشتر  
قیمت داشت بعد از تماشا از پله رفتم باغ طولیری عمارت سوخته آنرا درست تماشاکردم این عمارتی  
بوده که در عالم مثل نداشته حال بالمره خراب شده است و دیگر مثل آن را هم ساختن بسیار مشکل است چرا  
که مخارج زیاد و در عمارات با تمام اسباب سوزانده و خراب کرده اند همه جهت البته صدگر و ر  
تومان متجاوز ضرر واردا آمده است زیاده از حد اخوس خوردم باغ طولیری هم بواسطه خرابی  
عمارت و عدم مواظبت از مصافقتا ده است عصر در باغ موزیک میزدند خلاصه پیاده رفتم تا آخر باغ  
خیلی خسته بودم انجا سوار کاسکه شده رفتم منزل ناپلیون سوم یک تماشاخانه ساخته است  
که از همه تماشاخانههای فرنگ بهتر و بازمینت تر است پنج کورسج کرده هنوز هم ناتمام است  
و کور و دیگر خسج دارد که تمام شود حالا همین طور مانده است اگر چه من تماشای انجا رفتم

#### اما خیلی تعریف میکردند

روزی رفتم بورسایل اول بکارخانه چینی سازی سور رفتم کارخانه ایست بسیار مشهور و قدیم  
در بلندی واقع شده است چینیهایی زیادی که از قدیم و جدید ساخته اند همه را در طلا و چیده  
بود و چیزهای بسیار خوب بود تماشا کردم چینیهایی را که از روی کارهای نقاشان قدیم مثل راجیل  
و غیره نقاشی کرده بودند و در جبهه هر یک مثل پروهای نقاشی بسیار نفیس طلا بود اگر هر یک را به قیمت بیست و هشتصد میزدند اما  
این نمونه را از کارخانه بیرون نبردند و هیچ کس نمیزو شد کارخانه مال دولت است هر فرمایشی به تمام میکند مثل کارخانه  
قالی بافی علیه نزد مسیکه ندر و سما موجب کارخانه تازه گفتند ساخته اند که این کارخانه را متروک و کاخا

جدید را و ایرادها را بسیار کرد و شکر و نذرانهای که چینی را بسیار بخشید و نقاشی میکرد و بکوبه  
 میبرد و نذرانهای دیدم بعد بر کشته از جهان را بهی که آمده بودیم مراجعت کردیم و دو طایفه بزرگ بسیار علی  
 و دو هزار بیشه جای اسباب چای خوری چینی بسیار ممتاز بر رسم یادگاری با هدیه دادند از  
 آنجا سوار شده رفیقیم بوسایل منزل رسید بوفه رئیس استقبال کرد و نذرانهای بسیار شوری و کلاهی  
 کالری مجلسی بسیار خوب مرمکارا و ستادان قدیم که همه صورت پادشاهان قدیم و وزرا و  
 مردمان بزرگ و سرداران و غیره بودند گذشته تار رسیدیم بدارالشوری و اطلاق نشیتیم بقتصد  
 و کلاوران مجلس حاضر بودند و مراتب بالا زن و مرد زیادی هم محض تماشا نشسته بودند این مجلس که  
 حال و کلا می نشستند تماشاخانه قدیم و سایل است که لوی چهاردهم ساخته است رسید بوفه رئیس چون  
 برای پذیرایی ما و عمارت خود بود و نمایش در جای رئیس نشسته بود و پسرانی لوی خلیب و مال و ثروا  
 نویل هم بودند و کلاهی دست چینی و دست راستی همه بودند و دست چینیها بر صند دولت حالیه هستند  
 چند نفر از ژرنالها و غیره حرف زدند از آنجا که ژرنال نوازل بودند و صدایش بسیار باریک و کم بود کسی  
 نمی شنید که چه میگوید و مقصود کلاهی دست چپ و او میزدند که بلند تر حرف بزن قال و مقال غریبی بود و تپا  
 رئیس متصل زنگ میزد که ساکت باشند بسیار مشکل است که در این مجلس کسی بتواند حرف بزند بسیار تماشا  
 داشت یک ساعت آنجا نشیتیم بعد برخاسته از جهان را بهی که آمده بودیم یک شتیم مرشال مالک بود  
 هم آمده بودند با مرشال و سیو بودند و غیره جمیع اطفا و تالارهای رسایل را گردش کردیم اطفا و تالار  
 های بسیار بزرگ خوب وارد انقدر پرده نقاشی و مجسمه های مرم و غیره وارد که حساب نذر و پروهای  
 بسیار علی از کارهای نقاشی هوراس و رنه که بسیار خوب کشیده است پروهای چکنماهی که با عاب الجزایر  
 در زمان لوی خلیب و غیره شده و چکنماهی ناپلیون سوم و ایتالیا با دولت منسه و غیره پروهای چکنما  
 ناپلیون اول و غیره از کارهای استادان قدیم بسیار بود بطوری که اگر شخص یکسال تمام بخانه بدقت برود  
 تماشا کند تمام عین و اغلب این اطفا را هم و قرضخانه و کلا و وزرا قرار داده اند از آنجا که در وقت زیاد و گریز  
 کاغذ و دفتر و کذاشتن میروند و سندی و زرا و محترمین و فخرتالار را از شکوه انداخته اند بسیار خسته شدم آمدیم  
 پایین قدری هم در باغ با کاسه کشیتیم منبع نواره یکطرف باغ را باز کرده بود و نذرانهای بسیار چینی  
 صفا داشت بر کشته رفیقیم منزل از ده آورده گذشته به سنگوار رسیدیم از آنجا بده بولون و از آنجا به بولون  
 و بولون تار رسیدیم بمنزل در سنگوار چپ فوجی از و رده بودند و رده بولون با بازار خوبی بود که اسباب  
 زیادی چیده بودند و رده و رده سایل میان اشکالی مجتمه ژاندا و کت را که پرسن ماری و خضر

لوی فلیک که شوهر نکرده جوان مرد خوش تجاری کرده بود و دیدم بسیار خوب ساخته بود  
 روزی رفتم بیابان وحش و نباتات از منزل ما ایجا راه طولانی بود و رئیس ایجا که اسمش سید بلانش رویتا  
 پنج سال از عمرش رفته بود و استقبالی که با ما پیش و غیره جمعیت زیادی بود و احتمالات آخر شهر پاریس که  
 اغلب رعیت و کارگر بودند باز نمایان همه تماشا کرده بودند باغ حیوانات و نباتات بسیار وسیع است  
 و بیابانها و دوانی که مربوط به علم طب است همه را کاشته لعل آورده اند و معلمان علم نباتات و حیوانات  
 برای فهمیدن و فمادین خاصیت هر گیاه همیشه در جنب کار میکنند اول که نمائندگان نباتات و دایات  
 که سیر را در آنجا با لعل آورده اند گردش کرده و بعد بیابانها و حیوانات رفتم هر نوع حیوانی را از پرند و درند  
 و پرند و دلفین مخصوص کرده اند مرغهای بزرگ و کوچک و لوان خوش شکل حیوانات و وسیع و غیره و نیمه جور و  
 شد از بیابان وحش سایر ممالک و وسیع تر است ولی هر حیوانی که در اینجا دیدم در آنجا هم دیده بودم و هر چند حیوانی  
 که در جای دیگر ندیده بودم و من جمله مرغیست بزرگ قوی بیکی که اسمش را کانوار میگویند از استرالیا آورده اند بسیار  
 حیوان عجیبی است بقدر شتر مرغ و اندک شباهتی هم شتر مرغ آنرا هم و دیگر است و دیگر حیوانی است تا پیر  
 میگویند از نیکی و نیای جنوبی آورده اند بسیار شبیه است بکر که انما کوچک تر میانه گردن و دهن و گوش  
 حیوانی است برای درنده وحشی و پلکهای عیب داشت یک نوع حیوانی بود میانه پلنگ و ببر اسمش را زاکا  
 میگویند اما به پلنگ بیشتر شباهت دارد و بسیار حیوان درنده وحشی است پلنگها و بچه کوچک را شیده بودند  
 بسیار خوش شکل شیر مالد را فریق و شیرهای دیگر هم بودند کیشیل هم بود و یک نفس بزرگ هم بقدر پنجه میسوزان  
 دیده شد حیوانات و دیگر از اقلام شکار و غیره بود و چیزی که زیاد تماشا داشت حیوان مرده بود که در سوزن عمار  
 نگاه داشته بودند که دل دیگر ندیده بودم از هر قسم حیوان و ماهیهای جمیع دریایا و حیوانات و دیگر از  
 مار و خرچنگ و نهنگ و لاک پشت و انواع طيور و دیده شد تماشا و عالم غریب داشت مثلا از ماهی  
 که چنگ تا نهنگ را بهمانطور که مرده نگاه داشته اند بدون این که کسی بفهمد زنده است یا مرده و هر مرغی  
 از کوچک و بزرگ که در دنیا هست از مرغ که چنگ کس نیکی و نیای شتر مرغ همه در اینجا هست مرغ کس مرغی  
 بسیار خوش رنگ و کوچک بقدر زنبورهای بزرگ اما همه چیزش مثل مرغ است و دیگر از اسب و قشنگ تر مرغی در  
 عالم نیست و جز فیل و نیای هیچ جانفیت همه مرغهای مرده را از نواده باخته خودشان و با جان  
 لانه که بخت خود درست کرده اند تحصیل نموده در پشت اینها چیده و حالتی که در روی لانه و بخت میخوابند حیوان  
 مجسم کرده اند که هیچ بازنده فرق ندارد و از ختم مرغ کس که کوچک تر از آن تخم نیست و بقدر یک پشه شود

گرفته تا نخست مرغ رخ و شتر مرغ که از جمیع تخمها بزرگتر است در یک طاق گذاشته اند و آنجا چهار عدد  
نخست مرغ و دیم که هر یک بقدر یک خرزهره بزرگ بود و گفتند از این نوع مرغ جلالا و دنیا و جودندار و و این چهار  
تخم را بر جبهه های زیاده و سیاحت بسیار در جمیع بلاد عالم طاقت کو یا از فریق وینکی و یا بدست آورده اند  
تخم را بلند کردند بسیار و زمین بود و بقاعده باید جو که اول از میان این صیغه بیرون می آید بقدر یک خر و س  
خیلی بزرگ باشد مرغ سیخ و رخ که در کتب ملاحظه شده است باید از زمین پخته باشد و الا آن بن تخمها را یکی  
هزار تومان نفیر و شد با سیمای عجیب و غریب و دیده شد که از بزرگی و غایت بزرگ شدن بنی آید میوه های عجیب  
و غریب بود و با قوام مختلفه که یک نوع از بزرگی بقدراسب و دیگری از کوچکی بقدر موش بود و بر آب جسته بسیار  
تخم را بهمانطور مثل زنده نگاه داشته اند از جمله میوه ای است که اسمش کوریل است و در ملکات افریق بحسم  
میرسد که از بزرگی و بیست و وقت و یازده و پنجه و پا و دندان از بزرگتر و بالاتر و قدش و و قد انسان بلکه  
بلندتر است یک جفت نر و ماده بودند و ماده اش کم جسته تر است و دیگر میوه ای است که در جزایر برینو و پلا  
و جزایر تیمور بحسم میرسد اسمش و رانک و تانک است اگر میوه بیون کوریل که چکتر است اما اینهم خیلی نقل وارد  
بسیار درنده و بزرگ است یک لاک پشت روی میوه ای گذاشته بودند بقدر یک خر بسیار بزرگ تخم خیرینی که بزرگترین  
نمونه آن تصور آنرا نمود و بارهای بسیار بزرگ که در حقیقت همان آنرا میوه و فاست و دیده شد و سختی مصنوعی ساخته جسته  
عظیم را بر در آن پیاپی زده بودند که هیچ با مار زنده فرق نداشت متاشای عینی داشت نه اینکه سرمونی اینجای باز  
برای قریب مردم از روی صنعت کم و زیاده کرده باشند بلکه از بزرگ و کوچک هر چه در این موزه است همان چون  
اصلی است که خداوند عالم خلق کرده است و فریکما و حقیقت بزرگمت زیاده و محتاج بسیار و مبالغه از افایینا را  
از اقصای البلاد عالم جمع کرده برای ترقی علم و زیاده بهیئت و نمودن قدرت خداوند و خلق قوام مخلوقا عجیب مردم  
فراهم آورده و متصل مواظبت نگه داری آنها هستند الحق زحمت بسیار می کشیده اند این حیوانات  
مرده و استخوانها و مرغها را باید حقیقت انسان بخواه بنشینند متاشا کند تا چیزی بفهمد من در این ربع ساعت  
چه میتوانم بفهمم آیدیم باین و با اینکه دیگر هیچ وقت بجهت متاشا نداشتیم بقتس حیوانات زنده رفته  
همه را دیده از آنجا رفتم منزل اتاریش که سنش هفتاد و پنج یا هشتاد و سال بود همه جا با من همراهی کرد  
بقدر یک فرسنگ راه رفت هر چه می گفتیم بر کرد و باز می آید و می گفتند که اگر مسکرات بخور د و همیشه  
و دیگران را هم منع میکرد و فرنگستان مجلس مخصوصی است و اجزای زیاده و دار که همیشه در تیر مسرود و کون میسر  
هستند اما بسیار خیال مشکلی است بخصوص در فرنگستان مکار تر یوم حیوانی در دنیا بوده است قبل از طوفان نوح که  
از جنس قبل علی بزرگتر است خرطوم هم ندارد و استخوان آنرا پیدا کرده و دماغ و حش گذاشته اند پاریس متاشا بخنای

مشتد و وار و یک شب هم تماشای خانه بزرگ رفیقیم بهمنای خارجی باز بخایشان و مرشال مالکما هون و مسیدوفه  
و همه صاحب منصبان و غیره و همگان مابودند تماشای خانه بسیار بزرگ معتبری پنج مرتبه با چهل چراغهای زیاده و جمیع  
زیاد می هم بود و قاصدا و خواستند ما خوب خواندند و عقیدند مخصوص در پرده زیر دریا که دخترهای دریائی

## سیر قضیه

شب رفیقیم بشارت الیزه برای شب نشینی همه خانهای معروف شجر و سفر و زحمای آنها و صاحب منصبان  
فرانسه و ایرانیها موعود بودند آشنای می و چراغان خوبی در باغ الیزه کردند باغ بسیار خوبی است با خوش و فواقد  
و چمن و اشجار و می باغ از روشنی الکتریسیته که از پشت بام بر زمین افتاده بود مثل کتاب روشن بود و مرد و زن  
که در این روشنی مصنوعی راه میرفتند جلوه و نقاشی مخصوصی داشتند رفیقیم مرتبه بالا را کشفیم عمارت بسیار  
خوبی است کولن های خوب دارد و این عمارت را کنت دور و ساخته است حمد و پنجاه سال قبل ازین بعد از فوت  
مشتوفه لویی پانزدهم که اسمش پوپا و در بود و خرید خیلی وسعت داد و بعد از مرگش پاپا و شاه رسید بعد موراد و  
ناپلیون اول خرید خلاصه بعد از گردش و صحبت آمدیم منزل شبی را هم در و کلی وزیر خارجه در عمارت وزارت  
خارجه که نزدیک کورازیستالو منزل است سواره و بوفه و او شب را با وجود اینکه از راه منزل با تنجا بسیار  
نزدیک بود اما با کاسکه و تشریفات و سواره نظام و غیره از دور عمارت کشته بود از تنجا خارجه رفیقیم همیشه  
و این عمارت همانها و اطلس بوده است اما بعد از جنگ با پروس و رفتن وزیر امور سایل تا شب در این  
عمار ت بسته بود و مرشال مالکما هون و مسیدوفه و همه صاحب منصبان و جنرالها و سفرهای خارجه و سایر  
جنبا و بزرگان از زن و مرد و بود و دعوس و وزیر دولتی را چه چون صاحب خانه بود و دست با و و و باغ و فضا  
میکشیدیم توی باغ چراغان و آتش بازی خوبی کرد و خوش گذشت بعد از ساعتی حاجت برآورد

روزی رفیقیم بگردش و شن که سمت جنوب پاریس خارج از شهر است صحرایی بوده است چمن و جنگل ناپلیون سوم  
در آنجا خیابانها و دریاچه و جابجایی با صفا ساخته است از بولوار و پرنس و زن و از پلاس و شانله و از پلاس کاتی  
که ششتر رفیقیم از دروازه شهر بیرون دروازه های ایران نیست که دره داشته باشد و درش از مسجد آهنی است ملاحظه  
از کاسکه پیاده شده و رفیقیم قلعه و خندق پاریس را تاشا کردیم و دیوار قلعه که در حقیقت دیواره خندق شهر است  
نه فرع ارتفاع دارد و یکت فرع هم خاک ریز بالای دیوار است که در فرع ارتفاع میشود و نه فرع دیواره هم از  
سنگ تراش است بقدر آنچه یک اندازه و بالای آن لبه از سنگ بزرگ تراش ساخته و در زوایای دیوار  
هم سنگ بزرگ تراش که داشته اند اما دیوار خندق از طرف صحرای ارتفاع زیاد می گذارد و مالیده ساخته اند  
که میتوان پیاده توی خندق رفت عرض خندق هم ده فرع میشود و همه اطراف شهر پاریس بهمین طور است

و این قلعه را در عهد سلطنت لوی فلیپ که سی سال میشد و ساخته اند برشته سوار کا اسکند شده رفیقم بدریاچه  
رسیده بکنار خیزی که آب خوبی می آمد رفیقم بسیار جای باصفائی بود و کل و کپا را پادوی داشت خلاصه از  
پلی رفیقم بجزیره که توی دریاچه بود کلاه فرنگی کوچکی را دستو بخای سنگی و غیره روی تخت سنگی ساخته بودند وزیر  
مخاره درست کرده بودند که سنگها مثل خار بر می آویزان شده بود و از بالا سوراخی کرده لوله نازکی گذاشته بودند  
آب باریکی بسنگها میخورد و قطره قطره مثل حالت طبیعی آب میریزید پائین بسیار باصفا بود و قدری آنجا نشستم  
چند نفری از فرنگیان و از بخا آنجا بودند صحبت شد بعد پیاده رفیقم توی همین جزیره همانجا نه بود کلاه فرنگی  
خوبی برای سوئیچ زدن ساخته بودند و قایق آوردند سوار شده قدری کشته رفیقم بجای که کاسکما بود و بیرون  
آورد سوار شده و از دروازه دیگر از بولو وارد و در سنیل رفیقم بمنزل و در کوچه نزدیک عمارتی جمعیته زیاده و دیدم  
ایتا و منتظر هستند معلوم شد جنرال پاژول مدرسه خاهران ترجمینی را خبر کرده بود پیاده شده و در مدرسه  
شیم یکی از کشیشان فارسی نویسنده میزد چندی در مدرسه حضور آید و در میان معلمان اطفال کاتو  
لیکی آنجا بوده است از زخای از نوینا گذشته که سیاه پوش هستند و کلاههای سفید عجیبی دارند مثل گوش فیل  
حنبل بودند و در کمال خوبی مراتب تربیت شاگردان هستند این شاگردان شدند و در مدرسه بهم شش مرتبه  
دار و که در هر مرتبه یک رجه از شاگردان هستند از اطفال سه ساله و چهار ساله الی و ختم را به پیرمائی بیست ساله  
آنجا تحصیل میکنند هزار نفر شاگردان آنجا میگردند اغلب اطفال یتیم را آورده پرستاری میکنند و از هر طایفه  
میدهند از هند سه جزایر زبان خیاطی کلسازی و غیره و ختم را کلهای خیلی خوب میسازند یک دسته کل بسیار خوب  
بیا و کار با واد و نقد و ویت نفر یک چهار ساله را در کمال ادب و خوبی در مراتب پلهای شش اطفال تعلیم خانه نشاند  
بودند زن پیرانه که معلم آنها بود و از و صیقلی برای مدح و رد و با بشعر و آواز داده بود و که اطفال نظم  
تمام میخواندند و ختمهای بزرگ هم در مراتب بالا آواز و اشعار خوب میخواندند خیلی از وضع و حالت پرستاری اطفال  
آنجا و شاگردان خوشم آمد و مدت کردم شب را رفیقم در سیرکت آنقدر بازیهای عجیب از اسب بازی و غیره در  
آنجا دید و شد که عقل حیران ماند مثلاً یک اسب جلو میری نشسته غذا میخورد و اسب دیگر میرفت و شمال سبب شراب  
و غیره و این گرفته می آورد و خدمت میکرد و اسب دیگر با دستش خمر و میوه خاند معلم میکشید لنگش و فوراً لنگش  
میکشید میری میرو و همچنین سایر احوال تجاری که جمعه از مردم میسازد و همه روز در منزل انکل شکل مارا میساخت  
حاصله غریبی داشت از صبح الی غروب آفتاب کار میکرد و صورت مارا بسیار خوب از کل ساخت بعد از مر  
خا و ساخت اول از کل است مخصوص این کار که صورت را از روی هر کس که بخواهند شبیه درست کرده بعد از  
کچ میسازند بعد از آن از مردم تجاری میکنند صورت مارا از قراریکه میکشند انشاء الله بعد از چهار ماه بطهران خواهد



فرشتا و در پاریس قهوه خانهای متعدد دارد و اما از قراریکه میگویند و قهوه خانه که در آنجا ساز و دق و آواز است بسیار معتبر است که کافه شائشان بیکویند مثل تاشا خانه جانی است میان شه نژدیکت بحسب هستند درخت زیاد و خیا با نخاعی خوب دارد و هر شب چراغ زیاد روشن میشود و از اول غروب شروع میکنند به در یک زن و سنبل از یکاو چیده اند مقابل نشین مردم عمارت قهوه خانه است منظم خوانند و رقاص بند باز آوم باز و غیره جلد و مردمی عمارت میزنند و میخوانند و اوم باز چیز غریبی است شخصی است جوان بچلوان لباسی می پوشد بزرگت بدن تنگ و چنان مثل انیکه تخت باشد یک بچه چهار پنج ساله را که بد ذات ترین اطفال است بایکت سپر بزرگ تر که نشن و دوازده سیزده سال است اینها را بطوری روی دست و پا بازی و بهو امی اندازد که شخص موش کو چکپرا بازی و بد هر طور هم اینها را بهو امی اندازد و بازی و دو بازی می آیند و در آن واحد سپر یا طفل را به نرسد با روی انگشتها برده چرخ میدهد و بهو امی اندازد و میگوید و آنها هم روی سر و دست و پای این مرد و طوری معتقما میزنند که بنوشتن نمی آید البته بچرا که بهو ابرت میگرد و بقدر چرخش فرع بالا میرفت و روی بهو اسحق زده باد و پا زدن می افتاد اگر چه من خودم قهوه خانه نرفتم شنیدم و در سیرت دیدم این سیرت بستان است سیرت دستانی نمی هم هست که بسافت زیاد و دور تر از اینجا است همان خانهای متحد و بسیار خوب در پاریس است که اندک بول که از همه بزرگتر و بهتر مثل عمارت خوب سلاطین است از اسباب زینت هر چه شخص بخواد و در این همه خانه موجود و از ناکولات و مشروبات همه چیز حاضر است باغی در پاریس است که آتش را با شل میگویند باغ بسیار خوبی است و هر شب باز است و روی دارد و حکم از آن پس که داخل میشود و پنج هزار میگرد البته هر شب قریب دو هزار نفر آمد و شد میکنند چراغ زیاد روشن میشود و خیا با نهایی خوب عوضها جا که مثل کوه و آبشار طبیعی ساخته اند و در وسط باغ کلاه فرنگی جانی است که موزیکت میزنند قهوه خانه و اطاف قاضی خوب پرچم باغ دارد و زخمای خوشگل از هر قبیل زیاد اینجا میروند جای غریبی است مثل این باغ هم یکی در لندن است اما هیچیک بنظر ما نرسید جمعبیت پاریس را قریب چهار کرور میگویند

در پاریس خبر رسید

از طهران که خبر آمد و البته که دختر نایب السلطنه در نایب پاریس محترم بود و رحلت کرده نایب هم در غم و اندوه شدند

در پاریس و انگلیس و آلمان

اسبهای غریب قوی هر یک که دست و پا و سم آنها مثل خیل است و باز زیاد میکنند خیل دیدم که بغل و نای بار کش بسته بودند و فرنگستان رسم است که هر خانه واده همه یک رنگ لباس میپوشد مثلاً چهار خا بر همه باید لباسشان مثل هم باشد و بعضی است

روز شنبه بیست و سوم شهر جمادی الاولی

از پاریس حرکت شد بشهر ویشون که یکی از شهرهای فرانسه است صبح زود از خواب برخاستیم با مارشال  
 ماکماهیون وزیر دولت خارجه سفر کبیر استریه سیو نو فرانس دارالشوری و سایر بزرگان و چنانچه مای  
 فرانسه و هسل قلم همه بودند سوار کالسکه شده را ندیم مارشال ماکماهیون وزیر و خارجه صدر عظمی در  
 کالسکه مابودند و بولوار وایطالیا و مون مارتر و بولوار و شاتو و وجود رشتن رسیدان باسیل و غیره گذرتم  
 جمعیت زیادی بود و هوا هم گرم نارسیدیم بکار جنوب پیاده شده قسد ری و اطلاق کار نشستم زن و مرد  
 زیادی از جنبا و غیره آمده بودند سیو و پتری را که در عهد ناپلیون سوم خبره و زراعت و پیش مجلس گیل تا بود  
 و حالارئیس راه آهن جنوب لیون و ویشون است مارشال معرفتی کردند و الی ویشون همراه ماست خلاصه  
 بعد از یک ربع ساعت نشستن بکالسکه بخار و اخل شدیم کویا همان کالسکه مای بود که از نشر بویغ سوار شدیم  
 را ندیم و پاریس از نظر قایب شد رفتم روبرو ویشون حالت و بهیث اراضی مثل سایر جاها همه جا مثل  
 چمن و دشت آبادی پیوسته بود و دو خانه های کوچک و بزرگ و دره و تپه هم بعضی جاها دیده شد و فصل  
 اسامی شهرها و استا سیو بخار از پاریس الی ویشون از این نظر راست مونتور و لارش تونز ارسی ویشون  
 خلاصه شش ساعت و نیم بلکه هفت ساعت طی مسافت شد کالسکه هم در نهایت سرعت میرفت ساعتی ده  
 فرسنگ عوفی رسیدیم به ویشون حاکم شهر که حاکم کت و راست اسمش لیون و ناسان بانا پیش و وزیران  
 شهر و غیره و دیگر کار حاضر بودند این حاکم از جانب مارشال بکار است مامور شده است این حکومت را کلیت  
 بزرگن میگویند یکت است از بزرگن کت و راست که پامی تختش ویشون است حاصل انگور درین مملکت  
 زیاد از حد است شرباب اینجا مشهور است و بهمه دنیا میرند هر کس آن صفا و پیمای ناگستار را ملاحظه میکند  
 حیرت میکند که اینهمه انگور کجا صرف میشود و از شهر شده از که چپای تنگ کند ششم این شهر را در جنگ آخر ویشون  
 ویشون پرورس گرفته و داخل شده و انواع اذیت باالی اینجا کرده جرمیه زیاد سیورسات و ازوقه بسیار گرفته  
 اند حتی چیدن دیده شد که تخمی کرده بودند و بچارا مایع و به باشد بود و زعمارت بزرگی دیده شد که از قدیم  
 ساخته اند یعنی امیر بزرگن ساخته است برج بلند و بهم داشت مثل برجهای عمارت ایران چون در قدیم اینجا  
 مملکتی مملوده بوده و رئیس مستقلی داشته است لهذا بنیاد شهر را مستحکم کرده بودند بعد فرانسه بملکت خود  
 منضم کرده که هنوز جزه آن دولت است چیست کلیسای بسیار قدیم دیده شد بنای کهنه عالی است یکی خراب  
 شده بود تعمیر میکردند یکت متاشا خانه داشت که حالا بسته بود رفتم بجای حاکم خانه خوبی بود تازه ساخته و تعمیر  
 کرده بودند باغ کوچکی و حبلو داشت خلاصه شب را زود خوابیدیم و خور و خوبی در این شهر عمل می آورند



خانه مقابل همانخانه است و درش سحر است پلهای متعدد و جنگلی وار و دلی و دلی طولانی از چوب پاشی  
 حکم وار که بسیار معتبر و جمل همانخانه است شهر در و طرف رو و خانه واقع شده عمارات بسیار عالی  
 ازس خوب و که چهای سنگ فرش و سبیل تمیز وار و تمام عمارات پنج شش مرتبه است اما با وجود این قطع  
 شصت میلی و لواز و قنک است مردم همان نوازی و ادکار خانه های ساعت سازی و موزیک سازی  
 اینجا مشهور است جمیع سازهای جبه و بلباما و مرغهای مصنوعی که میخوانند همه را اینجا ساخته بسیار  
 مراکب میرند بهرمان همه در همین همانخانه منزل دارند چون وضع حکمرانی دولت سویس طوری دیگر است  
 و تمام اعد و دیگر دارند و خانه و مکان معین دولتی نداشته اند اما در همانخانه منزل شد سایر سلاطین و متبرین  
 هم که اینجا بیایند سواهی همانخانه جانی نیست که بتوانند منزل کنند که بهای الب و موم بدان نظر  
 همانخانه پیدا است بسیار بر برف است اما کوه و ما و نایران از این کوهها خیلی بلند تر و قنک تراست  
 حکیم طولوزان که بشهر سنت ایتین فرانسه رفته بود هنوز نیامده است

### روز شنبه بیست و پنجم

در ژنو توقف شد امروز صبح سوار کشتی بخار سویس شده رفتم برای سیر دور دریاچه ژنو هفتم بهرمان  
 باد و نفراز و سواهی سویس و ایچی سویس و ایچی ایتالیا مقیم باریس و مسیو و ولسکی ایچی اطیش مقیم باریس  
 که تازه از اطیش آمده است و سایر فرنگیان بودند طرف راست دریاچه ابتدا قدری خاک سویس است  
 بعد از آن خاک مملکت ساو و متعلق بدولت فرانسه است که این مملکت را بعد از جنگی که ناپلیون سوم با آنها  
 کرده آنها را شکست داد و مملکت لو باروی را که از ایتالیا بود و منما چندین سال بود گرفته بودند باز  
 بدولت ایتالیا داد و دولت ایتالیا هم در عوض زحمتهای فرانسه ایلین رئیس و ساو وارا بدولت فرانسه  
 واکتار کرد که خاک ساو و اتالب دریاچه حالا مال فرانسه است و چند قدمی که از انظر فر و و خانه شهر ژنو  
 میگذرد داخل خاک فرانسه میشود و خلاصه اول که از بندر ژنو حرکت میشود عرض دریاچه کم است بعد کم  
 عرض میشود که فتهای عرض این دریاچه متجا و زاز و فرسنگ است عمقش را از پنجاه الی صد فو میگویند  
 همه بکاشتی بخار بزرگ میروند سنگ بزرگ و جزیره بهیچیه در میان و اطراف دریاچه نیست کاهی که طوفا  
 بشود امواج بزرگ هم بر میخیزد طول دریاچه و از و فرسنگ است و درش ساعت بکشتی بخار سیر کردیم کشتی  
 ساعتی سه فرسنگ میرفت اما دور دریاچه از جنگلی بایستی فرسنگ باشد از و دولت کمپانی سویس سه چهار کشتی  
 بخار هست که همه روزه سیر و عبور میکنند و سیاح و غیره حمل می نمایند از و دولت فرانسه هم دو سه کشتی بخار هست  
 کشتی باوی هم زیاد هست سواحل خاک فرانسه آب و لیش کثرت از سواحل سویس است اطراف دریاچه همه کوهها

بلند است که بهای الپ هم از دور پیداست خیلی پررنگ و با صفا بخار محضی در کشتی خور و را ندیم  
 از آخر خاک فرانسه رفته از دوز که رود و درون بدریاچه میریزد که نشسته بشهر و وی دیدیم شهریت  
 بسیار گشتن در کنار دوزیاچه و در بطرف مغرب واقع است کنار دریاچه و دامنه که تکت تکت خانه داشت  
 حاصل اینجا هم بهر آنکه راست هر چه بنگاه میگردیم از پای دامنه تا سر قلعه که بهما هر جا که ممکن شده و در میشنیم  
 بوده و درخت تاک کاشته بودند و کشتی شهر فرارهای زیاد داشت که منبع آنخار از بالای که بهما قرار  
 داده بودند که بواسطه ارتفاع منبع خیلی بلند می جستند زیاد و متناشا داشت همانجا بخای بسیار  
 عالی دارد و میوه نرزل پریشان که و طبعش شهر و وی است ما را اینجا رها می کرده بود و در میهمانخانه  
 ترواکورن یعنی سته تاج نهار حاضر کرده بودند از کشتی بساحل آمده سوار کالسکه شدیم زنجهای بسیار خوشگل  
 دیده شد از بالینکی دنیا و انگلیس و غیره اینجا را زیاد و بساحت می آید اهل بلد و غریبانی بودند داخل میهمانخانه  
 شدیم بسیار عمارت عالی است پادشاه هولاند کیوم و یحکم که چندی است در اینجا بساحت میکنند و تالار  
 همانجا است و منظر مایه و دار و شده دست بالیشان و آدم صحبت شد بعد رفتم سر میر نشستم  
 بخار مفصلی خورده شد سوزیکان میزدند همه همراهان در سر سیز بودند پادشاه هولاند هم جلو نشسته  
 بودند زیاد و صحبت شد بعد از آنجا بر خاسته در باغ کنار دریاچه و درختهای  
 زیاد و در و ما از هر جوی بودند و برین گردش پادشاه هولاند آمد گفتند میخواستیم مخص شوم دستشان  
 و آدم بعد و در کالی رفته چند عکس بسیار خوب از دور نمای که بهای الپ و غیره خریدیم سوار کالسکه  
 شده از راهی که آمده بودیم رفتم کشتی را ندیم بطرف ساحل سویس از چند قصه و شهر معروف اطراف دریاچه  
 که بدین تفصیل است کوزان بنون رول مورژ لولی گذشته شب وارد ژنو شدیم آشنای و چراغان  
 خوبی کنسار و یاتوی کشتی کرده بودند بعد رفتم منزل از کنار دریاچه در خاک سویس و در خط راه  
 آهن کشیده اند قاره و شهر میون میرو و دست راست دریاچه زشته که بهای الپ و دست چپ  
 سلسله که بهای ژنو است

روز سه شنبه بیست و هشتم

صبح بعد از نماز سوار کالسکه شده از رودخانه گذشته طرف کو بهای سار و او آن خاک فرانسه است  
 بگردش رفتیم در بین راه صلیب الدوله مخص شد برو شهر لوزان برای التین مکانی سهران امر و قضا و  
 السلطانه عماد الدوله علاء الدوله میرزا ملک خان جسیکم الممالک مسیور دیشار هم رفتند بشهر و بین چند  
 رانده از حول و حوش ژنو گذشته ایم راه کالسکه سربالای و پایین و خم بود و هوایم بهشتی که گرم بود و از شهر ژنو

که میگذرد خاک سواد و فرشته است خاک فرانسه و سویس محو و محسوم است و مات کو چکات با صفا سر راه  
روی تپها و دامنه که بها بود از رو و خانه غنیمی هم که شقیم که از کو بها و در می ساد و امی آید و چشم خشتی برود  
رون میشود راه سربالار با کاسکه فیتیم آخر راه و همانخانه خوبی است نرسیده به همانخانه من سوار است بکین  
الدوله و ابراهیم خان سوار است به تمام السلطنه شده چند سب دیگر هم از فرکیجا آورده بودند سایر جوانان سوار  
شدند معتمد الملک با کاسکه رفت به همانخانه ما را ندیم بالایی که بی که مشرف به همانخانه بود و سایرین هم عقب  
ما بودند فرنگی صاحب اسبها هم که مرد معتبری بود و اسبهای خوب داشت همسرا بود اما نمیتوانست سواره  
با ما بالایی که به بیاید همه جا را عقب بپاید و می آمد راه بدی بود جنگل کو چکات و در می هم داشت که هیچ راه آن  
معلوم نبود اما من هر طور بود از تو می جنگلها و درختها رفتم بالایی که دریاچه نشو و همه که بهای پر بر آب بود  
و مون بلان و غیره از بالا پیدا بود و قدری تماشا کرده بعد از شدت که ما رفتم بسایه جنگلی قدری نشستیم بعد  
شد از راه بدی پائین آمد و فیتیم به همانخانه زن و مرد را بدی از سلاج و غیره و برین راه و همانخانه دیده شد  
در همانخانه هم بجز آب چیزی دیگر نبود و قدری در باغ کو چکات همانخانه نشسته دست و روی نشستم و این بین با  
ختکی و بهوای گرم معتمد الملک گفت کیش و نایب الحکومه این محل که متعلق بفرانسه است پنجاه است و پنجاه  
اذن دادم آمدند نایب الحکومه نطقی کرد مثل اینکه من وارد شهر پاریس شده باشم ما هم جوانی دادیم بعد از راهی  
که آمده بودیم رفتم منزل چون کاسکه در سرازیری آرام می گرفت و بر منزل رسیدیم یعنی شب وارو شدیم

### روز چهارشنبه بیست و هفتم

امروز در همانخانه هوش و لایه بنهار موعود و ولت سویس رسیدیم پریزیدانتها آمدند سوار کاسکه شده  
رفتم را و بسیار نزدیک بود پیا و ده شده رفتم بالا قدری در اطلاق ایستادیم ایطالیایا مقیم سویس  
و ایطالیایا مقیم پاریس که اسمش و کثر کرک است و ایطالیایا پروس مقیم سویس که پسر پرنس کرچکوف  
وزیر عظم روس است و از برن اینجا آمده حضور داشتند با سایرین بعد از چند دقیقه رفتم سر میز نشستیم  
شاهازادگان و صدر اعظم و غیره همه بودند قوطلی طلای میانی خوبی که ساعت هم دارد و مرغی و ران میخواند  
با یک تفنگی که از اسلحه قشون سویس بود و هزار کله تفنگ اهل شهر نشو و پشیکش کردند بخار بسیار طور کشید  
موزیکان هم میزدند زن و مرد زیادی هم در راهها و پلها و اطراف بودند بعد از خفا بر گشتیم منزل  
و ساعت که گذشت باز پریزوان و غیره آمدند سوار کاسکه شده رفتم تماشای بعضی جاها همه اهل میز نهاد  
بودند مگر شاهزادای ما اول رفتم بعمارتی که اسباب فریگ و بعضی چیزهای دیگر مثل موزه و حیوانات مرده  
و استخوانهای آنها بود چنانکه در پاریس هم دیده شد اما اینجا نسبت پاریس و غیره بسیار کم و مختصر است

معلم فزیک اطلاق تار یکت کرده بعضی تجربیات و تماشاها در شیشهای الوان از قوه الکتریسیته بمانند و با قوت  
 تماشا چون پرواز انداخته و بجز بارامی بستند اطاق بسیار تار یکت و گرم میشد بعد در سایر اطاقها قمار قدری کشته  
 رفتیم بهمارت و یک پردهای کار نقاشان سویس و غیره انجا پوشش بهشت پر و نه خوب خریدم نقشه کل مملکت  
 سویس که در زمان دو فون چندین سال رحمت کشیده ساخته است و اطاق بود الحقی نقشه باین خوبی تا بحال  
 دیده نشده است و ده بد و ده بدره کوهماد و دو خانه تاراج جسم کرده است قدری آن نقشه را تماشا  
 کرده و رفتیم پایین سوار کالسکه شده رفتیم بکوش برای عصرانه هم در باغ ویلا ق سیوفقا و در یکی از مترو لین  
 و بخیای سویس است موعود و سیتم باغ مذکور بود و خارج شش کنار دریاچه تراست خاک سویس است خیلی را بود  
 از نزدیک عمارت ویلا ق در و چیلد معروف گذشته رسیدیم بجان سیوفقا و در خانه فشنکی بود و خانمهای خوشگل  
 زیادی از بجا و غیره انجا بودند قدری نشستیم قدری گشتیم صحبت شد چمن چشم انداز خوبی بود دریاچه  
 و غیره داشت غروب بگرشتم بریزیان و غیره انجا ماندند آمدیم منزل شب را از صدای کاسه و عدد و  
 باران و صدای رنگ ساعت و زنک همانجا بسیار بد خواب شدم و دولت سویس جمهوریت بسیار قواعد  
 عجیب و حکمرانی دارند کل سویس پنج کرور جمعیت دارد و منقسم به بیست و دو ایالت است بر ایالتی رئیس  
 و حکمران و دیوان خانه علحده دارد و هفت نفر هم رئیس دارند که یکی از ایشان هم بر سایرین ریاست  
 دارد و اما یکی یکی نمیتوانند حکمی در کارهای عمده مملکتی و غیره بکنند آن بیست و دو نفر اطلاع باین هفت نفر  
 می دهند بیست نفر هم با اطلاع و امضاء همه یکدیگر آن کار را میکنند و حقیقت رئیس کل و حکمران منتقل در هیچ  
 ایالت و ولایتی ندارند هر وقت یکی در کاری اتفاق کرد و بگری می شود و الا فساد و صحنی است که نوشتیم باین  
 اشکال کل دارد و این روزنامه کنجایش شرح قانون حکمرانی و جزئیات قواعد و دولت سویس را ندارد و پیش  
 ازین هم لازم نیست قشون حاضر کاب هم هیچ ندارند هر وقت جنگ باشد رعیت را مسلح و منظم کرده جنگ  
 می دهند و در وقت جنگ صد هزار قشون میتوانند حاضر کنند این هفت نفر وکیل دولت و در شهر برین اتفاق  
 دارند چهار رو و خانه است که سه چینه آنها از کوه سنگ تارالپ است متعلق بسویس که دور و خانه معتبر است  
 یکی رن است که بدریاچه کوتا لنس میریزد و دیگری راون که بدریاچه ترانو داخل شده و هر دو خارج میشوند

### روزیست بیست و هفتم

از ژنورفتم بشهر تورن پای تحت قدیم مملکت ساردون و پیهمون که حالا بعد از جنگهای با استریه و مارتین  
 مالک رلو مباروسی و ویسی و چسار طلعه محسکه که وادری لائرو ضمیمه شدن مملکت نایل و جزیره و  
 سیسل و اضافت کردن شهر و ما دولت ایتالیا دولت واحد معتبری شده است و پای تحت حالیه بخیر

شهر روم است که قدیم و در عهد قیصر پامی تخت بوده است بعد در دست پاپیها که بزرگان مذہب کاتولیک  
 هستند قیصر پامی تخت بوده است و بعد در دست پاپیها که بزرگان مذہب کاتولیک هستند و سلطنت میکنند  
 و در عدلین پاپ شاه پاپ یلمه سلب الاختیار شده شهر و مایای تخت همه ایتالیا شده خلاصه صبح زود بر تخت  
 کالسکه نشیمن پیریزیدان و صدر اعظم در کالسکه بودند رفیقیم کالسکه بخار نشیمن تا مالکار دکه اول خاک خرمنه  
 است چنانکه آمده بودیم رفیقیم از آنجا بر آه تورن و ایتالیا افتاده از دریا و خاک ساه واکد نشیمن همه جا دره و سی  
 بود بر آب و درخت بسیار با صفا طرغین راه همه کوههای بلند پیر برف که آتش را می زیاد از کوهها میر خشت  
 آهن را و اینجا بسیار خوب باز حمت و صخره زیاده ساخته اند همه جا سنگ و کوه و پست و بلند است روی  
 رودخانههای عظیم اینجا آهن ساخته اند ولایت آبا و قشکی است تا رسیدیم شهر شامبری به شامبری رسیده  
 از محال کس این کد نشیمن جز و است دریاچه صاف بسیار قشکی داشت که عرض بسیار طولانی و عمیق خلاصه  
 در شامبری که پای تخت مملکت ساه و است کالسکه ایستادند جمیع صاحب منصبان نظامی و ژنرال قشون  
 ساخلو و حکام و اهل قلم با یک فوج سواره نظام و یک فوج پیاده با موزیکان حاضر بودند از کالسکه یا این آمده  
 از جلو صف پیاده عبور کرده باز داخل کالسکه شده بر آه افتادیم همه جا کوستان سخت پر جنگل و پر آب و جنب  
 است آتش از متصل از طرغین کوهها میر خشت تا رسیدیم بهودان که آخر استاسیون فرانسه است در مودان همانا دارا  
 و جزایهای ایتالیا که با استقبال آمده بودند بمجموعه رسیدند تا سرحد فرانسه و ایتالیا وسط سوراخ مودان  
 سنی است که نصف آن از ایتالیا و نصف دیگر از فرانسه است از مودان راه افتاده رسیدیم بسوراخ بیست  
 و هشت دقیقه گذشت تا از سوراخ کد نشیمن و فرسنگ و نیم تقریباً طول این سوراخ است مثل اینست که از مظهر  
 کوه البرز ایران سوراخ کرده از شهر تانک سر دریا و در بسیار کابوچی است اول همیشه شهای کالسکه را بجهه اینکه و  
 کالسکه نیاید بهستم چند دقیقه که گذشت نفس تنگی کرد چند شیشه انداختیم نیمی آمد کاهی صدای عجیب می آمد مثل  
 اینکه از دانی سرعت بگذرد و صدای کاهی در این تاریکی کالسکه بخار و یکرمی آمد میکند دست صدای زحمتی کرد  
 طرغین را و کاسی چراغ و مستقظ راه دیده میشد نمیدانم این آدمها چه طور اینجا کد ران میکنند آخر تو تل که  
 که کم قطر و ارتفاع کوه کم میشو و بعضی بخر ساخته روشنی بسوراخ داده اند بخرهای دست چپ بزرگتر و دست راست  
 که چکانه است رسیده به بخر باری هوا دادن باین سوراخ از طرف دست چپ یک سوراخ طولانی و دیگر از  
 تو تل بصحرای باز کرده اند که روشنی هوا انداخته داخل میشود اما نمیدانم تو تل که و فرسنگ و نیم است  
 بسیار تاریک و مهیب است قریب بیست سال همدسین قابل فرحمتان با فخر ج کلمی در این راه کار  
 کرده اند قبل از مفتوح شدن این سوراخ مسافت از خاک فرانسه با ایتالیا با کالسکه یا سب یا چکانه



از روی کوه بوده است خلاصه از سوراخ بدرآمده داخل مملکت پیه سون شدیم که شصت و نون بای تخت  
 آتشت باز که چهای بلبند پر برف با جکل و آبشارهای زیاده و در طرفین راه دیده میشد کالکسکه بخار  
 باز از دو سوراخ بسیار طولانی و بعد از چندین سوراخ دیگر عبور کرد و در چشم امر و البته از پشت و سوراخ  
 گذشتیم راه کالکسکه در مملکت ایطالیا از جای غریب و خوف ناک مثل بندهای کوه و پرنگاهها و دریای  
 عمیق و رودخانههای عظیم و سیلابها که پل بروی آنها ساخته بودند میگذشت بسیار کارهای عجیب و درختان  
 این راهها کرده اند که بعضی است بی آید بطوری هم راهها و پلها را حکم ساخته اند که تا هزار سال و یک عمر بخوابد  
 کرد و رودخانه که از این کوهها بسمت ایطالیا میریزد و رودخانه بواسطه رودی عظیم اما آبش سیاه و رنگ بدست  
 این رودخانه از پهلوی شهر تورن که نشسته پائین تر از شهر و نیز دریای اوربا پائین میریزد و هر قدر میریزد و در هیچ  
 تر میشد تا آخر مملکت و سیعی شد صحرای پر درخت بود اما تا بخار شهر تورن رسیدیم آفتاب غروب کرده بود اما از  
 شد از کالکسکه پائین آمدیم و کیتورا مانوال ثانی پادشاه ایطالیا و نواب پرنس موسو و لیوید پرنس  
 آمده پسر دوم پادشاه که دو سال در اسپانیول سلطنت نموده بعد استعفا کرده بود و میسودن کی صدر  
 اعظم میسود و لیوید و نوستا و نیز و لجا رجب پرنس کارینیان پسر عوی پادشاه که مرد بسیار معتبر و نجیبی است  
 سپهسالار ایطالیا است و در قشون بحری منصب دارد و بر وقت هم که پادشاه در جنگ و ولیعهد هم غایب  
 باشد او را نایب السلطنه قرار میدهند و صنایع الدوله که جلو آمده بود و با سایر صاحب منصبان و حاکم  
 معتبرین شهری و هم کالکسکه حاضر بودند با پادشاه و شاهزادگان و دست و او تعارف کریم ما و پادشاه و  
 کالکسکه و بازمی نشسته را ندیم شب بود چراغان بسیار خلی کرده بودند جمعیت زیادی از زن و مرد و کودکان  
 و بچه را بودند که چهای وسیع و عمارات بسیار عالی پنج شش مرتبه دار و ازان کوچکی که عبور میکردیم آسمش  
 کوچیکه و هم است اول میدان کوچکی رسیدیم که آسمش سن شارال است مجموعه چو فی روی اسب و سلا میدان بود که  
 از اجاد پادشاه است بعد میدان عمارت رسیدیم میدان وسیعی است مجموعه سربازانی از مردم با برف و وسط  
 این میدان بود که آملی لومباردی بعد از آزادی خودشان از دست استرین شصت و نون و او اندر رسیدیم ایست  
 پایوه شده با پادشاه رفیق بالا پلها و دیوار را هر دو همه از مردم بود و صفها بسیار مرتفع و با رفعت و اشکال  
 و مطلقا کاری که اخصای مردم روی دست انداز نداشتند بودند که از سربازان چند شعبه جوان کار بیرون  
 آمده بود و بسیار قشک از اطاقهای متعه و تودر تو که شصت که همه مطاکاری قدیم و بعضی آینه کاری و چوب  
 زینت و اسباب از پردهای نقاشی بسیار اعلی و تخت و میز و سندی و غیره بودند بعد از آنکه پادشاه همه اطاقهای منزل  
 ما را نشان داد و خود را و ع کرده رفتند ما هم بعد از چند دقیقه منزل پادشاه که در همین عمارت است باز و دیدیم

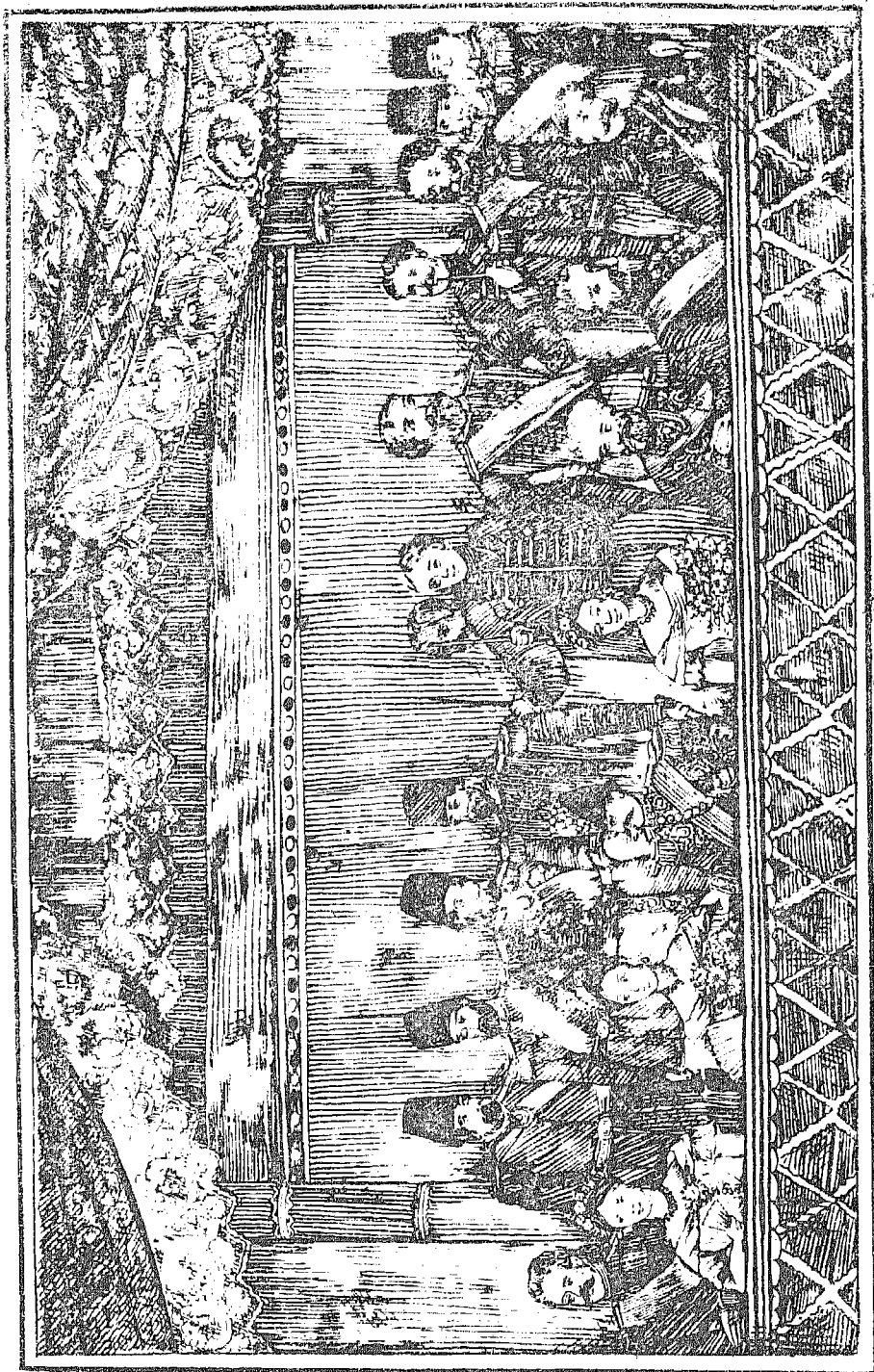
چند دقیقه مانده بر ششم لباس و آوروه راحت شدیم جوای این شهر بسیار گرم است پادشاه و لشکار عظام  
و کوچه های مرتفع و ریچ و بود و محض آمدن ما بشهر آمده اند و الا هر که میل باندن شهر ندارد زمستان و بهشت است  
همیشه و در لشکار کا بهما هستند بن می کنند از شهر و عمارت با بد می آید همیشه میجویم و در لشکار کا و کوچه با ششم سوار  
قریب بهشت سال میشود اما بسیار با بنیه و قوی و معلوم نیست که سن هستند و لیکن سی سال دارد و برش آید  
بهشت و بهشت سال و دختر و از ندیکی زن پادشاه پور تغال است و اسمش هاری و دیگری زن برش نام دارد  
است اسمش پنس کلو تیلد زن و دوک و او است که همین آمده باشد چند روز است بسیار ناخوش است و کشت  
هم در اطلاق زیر عمارت ماست سه پسر کوچک دارد یکی شیر خواره و دیگری سن سه و چهار سال و اینها شان  
هر روز در باغی که جلوه عمارت است آوروه میگردانند و یکی از میدانهای شهر فواره بسیار بزرگ بلند می آید  
آتش نیل میجست و روخانه پوز از انتهای دست راست شهری آید از طرف روخانه کوه و جنگل است و کوه و جنگل  
خانه های بسیار خوب نوی در ساخته اند این روخانه و کوچه متصل شهر است و در سبکی از تنها که از همه بلند تر است  
کلیسای خوبی ساخته اند که اسمش سوپرکا و مدفن اجساد این پادشاه است طرف دست چپ شهر تا کوچه  
الب بلکه است مسجد یهود و یحیی و این شهر بسیار بناهای عالی است یعنی یهود و یحیی ممتول ایطالیای جمیع شده  
بشرکت می سازند و سوزنم نام تمام است

## روز جمعه بیست و پنجم

در منزل بودیم بعد از بخار پادشاه آمدند همراه ایشان رفتیم باسله خانه که در همین عمارت است اسلحه از قدیم  
و جدید خیلی بود و از شمشیرهای ایران که بچقا فارسی هم اشعار از اب طلا نوشته بودند چند عدد دیده شد و زر گاه  
خود ایرانی هم بود بعضی بهای مرده را مثل زنده و اواده و داشته و آدمی که اسلحه قدیم فرنگ پوشیده روی  
اسب سوار کرده بودند بعضی سلاح از اجاد و پدران همین پادشاه مثل شمشیر و غیره در آنجا بودند شمشیری از  
نابلیون اول که در واع شهر فوشن بلو بیک از سرتیپان ایطالی که در خدمت او بوده بخندیده بود و دیده شد و در آن  
بطور نیزه خیلی کشیدیم جمیع اسلحه را تماشا کرده مراجعت بمنزل خودمان کردیم عصر در همین عمارت مجلس ضیافت شام  
بود پادشاه آمدند رفتیم در تالار بسیار خوبی میز بزرگی گذاشته بودند صد نفر در سر میز بودند نشسته شام بسیار خوبی  
آوردند و مزین هم میز و نه خود پادشاه غذا نمیخوردند سبب را پرسیدیم گفتند عادت من اینست که نصف شب  
شام خورد و بلافاصله میجویم و همچنین پسر عوی پادشاه که او هم بواسطه همین عادت شام بخورد و میخفت هرگز  
شرب نخورد و ام آج را بیشتر دوست دارم پسر عوی پادشاه ریشش بلند و سفید است و رویش سرخ  
و سفید سنش کوپا شصت و پنج سال باشد اما بسیار با بنیه است سحران مانا سوای آنجا که بون رفته همه



نشستن پادشاه در مجلس با پادشاه و اعیان







نشدن پادشاه و دروایت ایتالیا در مجلسی که در آن آواز خوان می کنند



بسیار خوشکل دارد و بعد رفتیم میدان شق را که دور آن همه درختهای بزرگ بلوط و خیابان خوبی است که روشن کرده اند که چنانکه نشینیم یک کویچه طولانی بود و بسیار خوب چراغان کرده بودند آخر کوچه بروخانه پومیسیدان نظر بروخانه روی کوه و تپه آتش بازی خوبی کردند بسیار تماشا داشت بعد از آتش بازی برگشتیم بنزل من در کالسکه بودم و پادشاه و صدر اعظم و میرشکار و رفیق و اجداد پادشاه که اسمش مسیو برتولیان است رسیدیم بنزل پادشاه زن مختبری که داشته مدتی است فوت شده است و بعد از آن و یک زن مختبر عقدی نگرفته اما یک زن صیغه من غیر رسم گرفته اند نشان آنجا نبود و کنار دریا رفته بود که آب دریا تمام است و جویهای باو تقارف کرده بودم و عکس خود را برای من فرستاد و متوسط مسیو اکونوشی خاصه پادشاه که پسر عوی همین زن است و پادشاه میخواهند این زن در همه جنگها با من بوده است و در شکار با همسم با من است و شکار هم میکند زخم زده است از این زن یک پسر دارند که در سواره صاحب منصب است و یک دختر که پسرش شوهر کرده و شوهرش مرده حالا بیوه است

### روز یکشنبه غره جمادی الاخر

باید از طریق شهر میلان برویم باره آهن چهار ساعت مسافت است صبح از خواب برخاسته رخت پوشیدیم پادشاه آمده نشسته صحبت کردیم پرسش آمده پسر دوم پادشاه هم آمدنش همان طور ناخوش است و لیعهد و پرو ز رفته است به جلاق برای پذیرائی ما پادشاه گفتند شکاری زده اند قوی تالار است بهین از این جشن در ایران هست یا نه برخاسته رفتم شکار مرده را در تالار گذاشته بودند و دیدم از نوع همان شکار نیست که در باغهای انگلیس دیدم نوعی از فال است که چنانست رفتم پایین سوار کالسکه شده پادشاه هم بودند رفتم بکار از آنجا بجا کالسکه منته نشینم زن بسیار خوبی بود همه را با بارها و غیره بهین یک تن بسته همه کالسکه را هم به یک راه وارد مثل کالسکه های بخار محکمت روس است پادشاه و همراگان و اعیان دولت لب کار استاده بودند تا زن راه افتد و تقارف کرده که نشسته طرف دست راست شهر همه کوه است کشت یک بخار است سیلانی بسیار قشنگ در روی کوهها که همه چکل است ساخته اند کالسکه بخار که مسافتی طی کرد که بهای طرف راست و در قناده و همه جا صحرای جلگه شد بسیار آب و باد و اغلب حاصل زرت بود زرت هم تازه رسیده بود و تفاوت زرت اینجا با ایران این است که راه لاشاخه زرت اینجا بسیار بلند است تا بنا و وسط ساقهای این زرت مثل زرت ایران است که میخیزد اما سر شاخه طور دیگر است مثل کندم خوشبته ویزان است آن را هم آورده میخیزد و نوع زرت در یک ساقه بود و کندم و جور چیده بودند و زرت ابریشم زیادی و دجالی شهر میلان دیده شد ابریشم ایطالیای بخوبی معروف است چنانچه



سالت خوب نشو و همه صحرای و حاصل بود و اینچند رودخانه بزرگ و کوچک عبور شد اسم یکی از رودخانه  
 بزرگ دونای و دیگری ستورا و سینیا و زیلیو بود خلاصه را ندیم در شهر سالتیا قدری ایستادیم شهر کوچکی است  
 در هر شهر که کال که می ایستاد اهل شهر از سر باز و صاحب منصبان نظامی و تسلی و حاکم و غیره استقبال میکرد  
 بعد شهر نوار رسیدیم و روانه کوه افتاد و است اغلب خانه ها را روی کوه و تومی در ما ساخته اند بسیار خوش  
 و قشنگ از تورن تا این شهر همه جا جلگه بود اینجا باز کوه پیدا شد یعنی طرف دست چپ که شهر واقع است  
 کوه بود و طرف دست راست جلگه و در این کوه ها سبزه و جنگل کمی است همه جا کثرت عمارات و خانه ها  
 بسیار و غیره ساخته اند بسیار با سلیقه از این شهر که چپند فرسنگی گذشته ایم به ماژنتا رسیدیم که از آنجا  
 جنگل ناپلیون سوم با دولت استریم که در این ده و صحرای واقع شد مشهور شده است و قشون استریم  
 از دولت فرانسه و ایتالیا و در این صحرای شکست فاحش خورده و فرار کردند یک میل بلندی ناپلیون برای  
 یاروکاری و مقبره کشکان این جنگ که فرانسوی بوده اند ساخته است و دیده شد و ساعت و نیم  
 بعروب مانده بشهر میلان وارد شدیم کار بسیار خوب بزرگی داشت که دولت استریم در وقتی که این  
 شهر را داشته ساخته است باین وسعت و خوبی کمتر کار دیده بودم از کال که بنجار سیاه شده و لیعهد  
 ایتالیا که در روز اینجا آمد و مخصوصا هم خود حاکم همیشه متوقف اینجا است صاحب منصبان نظامی و قلمی حاضر بودند  
 و لیعهد تقارن کرد و سوار کال که شدیم جمعیت زیادی در کوه و بخرها بودند و باشند که مردم و از طرفان که تشریفوار کوچه های  
 عبور شد بسیار شهر قشنگی است نه های بسیار خوشگل و در خیلی راه رفتیم تا رسیدیم بمیلان عمارت دولتی و کلیسای معروف  
 مشهور دنیا که اینجا ساخته شده است چنین کلیسا و بناهای و بیخ های عالم نیست خلاصه و از عمارت شدیم عمارت  
 بسیار عالی و بسیار از میر و سندی و تخت خواب و آئینه و غیره همه طلا و تالارها و در و مظارا کاری و نقاشی  
 و همه پارچه های خوب و پرده های نقاشی اعلی چیده و چیل چراغ زیاده و تخت اندازین عمارت را  
 از قدیم ساخته اند ناپلیون اول که فتح ایتالیا و این شهر را کرد این عمارت را  
 تعمیر کل و زمینت زیاد و او و مدتها و شرف ناپلیون بود که پرس و از آن از جانب ناپلیون هشت سال در این  
 مملکت سلطنت میکرد و بعد این مملکت و عمارات دست دولت استریم و سالها هم او سلطنت  
 داشت و شاهزاده کریستین برادر امپراطور حالیه استریم که بالاخره امپراطور مملکت مرکز یکدیگر و دنیا شد و کجا  
 او را کشند در این شهر و مملکت از جانب امپراطور منتهی نایب السلطنه بود و بعد شکست منتهی نایب السلطنه دولت  
 ایتالیا شده است خلاصه بعد از قدری راحت میل کردیم مردم بالای کلیسا که چهار عمارت است و خوشه  
 اول رفتیم توی کلیسا روز گذشته بود جمعیت زیادی از مردم و زنان اغلب بودند و در کشتهای توی کلیسا

راه است پلینور و میرود بالا بالا و لیجدر فیتیم بالاتر بالا پانصد و هفتاد و پله میخورد که کم رفتیم بالاتر و دست پلینک  
 و بار یک و پنج است بعد از آن جهتا نیما و پشت یا جهای وسیع دارد از اینجا باز پلهای خوب بالا دارد  
 از این بالا که پلهای الب و سنت بر ناز که ناپلیون اول قشون فرانسه را با ایطالیا داخل کرد و بود و پید بود  
 کاسکهای بخار کرد و دو میکروند و از اطراف داخل شهر شده بیرون میرفتند از آن بالا بسیار صفا و  
 و وارک تریوف که ناپلیون اول در فتح ایطالیا بیرون شهر بنا کرده و تخری که ناپلیون ساخته و شهر  
 پادوی برده است و بسیار شهر عظمی است همه پید بود از بس ارتفاع داشت مردم از پایین بقدر میوریدند  
 بودند تمام این کلیسا از مرمر سفید است چهار هزار مجسمه مرمر بر کیهیهای مختلف دارد که آنچه استادی و صنعت  
 تجاری است و در آنجا بکار رفته است اغلبا شکل مجسمه را خارج از بنا آیتا و نه نشسته از پشت و رو است  
 بعضی را بر جبهه از دیوار و بنا و بعضی را چپیده بدیوار درست کرده اند از بالا و پایین و خارج و داخل کلیسا  
 جزئیات مرمری و دیگر نیست این کلیسا را بر و ایام ساخته اند چنانکه الان هم مشغول کار بودند تجاری  
 میکروند از پانصد سال قبل الی حال همه روزه مشغول تعمیر و نو سازی هستند و میکند صد سال دیگر تمام  
 میشود و تومی کلیسا ستونهای بزرگ عجیب از مرمر دارد و سقف کلیسا را از مرمر چنان مثبت کاری کرده اند  
 که محصل حیران است و آنقدر سقف بلند است که شخص ایستاده نمیتواند درست نگاه کند منبر را چرا بجا  
 اشکال خوب همه چیز دارد اگر کیفر حجار قابل مدالت همه جنبه اوقات و صنعت خود را صرف ساختن یک  
 جعبه کوچکی از مرمر بکنند باز نمیتوانند از عمد صنایعی که در حجاری این کلیسا این قدر بنیای قابلی است  
 که اگر شخصی مثلا از نیکی دنیا آمده مخصوصا همین کلیسا را دیده و حاجت کند و دیگر مستغنی از دیدن هر صنعتی میشود  
 در پشت با هم و راهرو و پلهای و هزار نفر بیشتر میتوانند بروند بنشینند بدون آنکه جابر کسی تنگ شود  
 پشت با هم همه تخته سنگهای مرمر بزرگ است سیلهای مرمر مثبت کاری بسیار دارد و در هر مرمر میل هم  
 مجسمه کیفر آدم است و یک میل بزرگ میان که نیمه بلند تراست مجسمه از برنج دارد که در دستش برقی است  
 و از میان مجسمه تا زمین کلیسا صد و چارده ذراع است که تا پیش آن مجسمه همه جا پله دارد و بعد پایین آمده  
 از تومی کلیسا گذشته رفتیم بازاری چهار سو مانند که سقفش از شیشه است تازه ساخته اند طول و عرض نایمی  
 ندارد اما بسیار خوب بازار است قدری کشیم جمیع زیادهای بود بر کشیم منزل شب در تالار بسیار  
 عالی سمریز بزرگی شام خورده شد همان ولیم بودیم همه بزرگان ایرانی و خارجی بودند شام بسیار  
 خوبی آوردند خیلی طول کشید حاکم شهر میلان هم که مر و بسیار رفیعی است بود بعد از شام رفتیم و منبر که کلیسا  
 و میان نگاه میکنید در میدان البته بیت سمرار نفر بودند همه کلیسا را با چراغ بنگال که روشنیهایی

الوان وار و روشن کرده بودند یکبار همه کلیسا از بالا تا پایین سرخ یکبار بر سبز زرد و رنگ دیگر میشد که بوی  
سفید که در بالای منارها آشفته و آشفته از ترس پرواز میکردند و تاریکی شب و روشنائی چراغها  
هوا برق میزد بسیار تماشا داشت

## روز ووشنبه دوم

با دریافت با السبورغ که جزو مملکت اطریین است صبح زود سوار کالسکه شدیم و صاحب نمبان  
و اجرائی حکومت شهر بودند از راهی که دیر و زانده بودیم رفیقیم بکار سوار کالسکه بخار شده را آمدیم از شهرهای  
مستقره که ششیم باین تقصیل اول از تروچکیو دویم برکام سوم برسیا چهارم و سنترانو پنجم ورون  
که قلعه نظامی معتبر است الی شهر برکام جلکه بود و همه حاصل زرت و ثروت ابریشم از چند رودخانه هم  
که ششیم از همه بزرگتر و رودخانه او بزرگ است که از شهر ورون میگذرد آب کل الوری داشت بشهر برکام که رسیدیم  
وست چپ کوه پیدا شد و شهر هم در دامنه کوه افتاده است و بعضی خانههای کثرت آن روی کوه ساخته اند که بسیار  
تنگناست کوه هم سبز و کمی جنگل دارد و در شهر که کالسکه بخار می آید و جمیع اهل شهر با سرباز و سوار و حاکم  
و صاحب نمبان با استقبال می آمدند طرف چپ بهین طور کوه و طرف راست تا چشم کار میکرد جلکه بود و پر خشت  
و پر حاصل که بهما می دست چپ کم که بلند میشد و در اغلب کوهها حتی قلعهها مردم عمارات میانی خوب ساخته  
بودند بهین طور رفیقیم تا بدریاچه بسیار بزرگ رفتی رسیدیم که سته طرفش را کوههای بلند احاطه کرده آب صاف  
بسیار خوبی داشت از دریاچه ژنو کوچکتر اما خیلی بزرگ است جزیره بسیار خوشی میان دریاچه بود و عمارات زیادی  
در جزیره ساخته بودند یک راهی مثل پل جنگلی داشت اسم دریاچه کارداست و در دریاچه همه خاک ایطالی است  
مگر در آخر دریاچه جزئی خالی متعلق با ستریه است قلعه پیشی که یکی از قلاع محکم ایطالی است در کنار این دریاچه  
واقع است که از آب دریاچه همیشه خندق قلعه پراز آب است داخل و توپ از طرف دولت همیشه اینجا است  
از قلعه شلیک توپ کردند از اینجا که نشسته بشهر و قلعه ورون رسیدیم شهر ورون میانه جلکه و کوه واقع شده است  
و اطراف شهر قلعه و خندق و باستانیهای محکم دارد توپ زیادی اینجا است و در کوه را هم برج و باستانی است  
اندرو و خلیم او نیز هم که از پهلوی متعلقه میکند و بر استحکامش افزوده است شلیک زیاد کرد و قدری از قلعه  
بالا تر بکار رسیده اینجا ایستادیم حاکم شهر و حاکم نظامی قلعه و سرباز و سوار و اهل شهر همه اینجا بودند بعد  
کالسکهما از بنان راهی که آمده بودیم برگشته از قلعه و شهر ورون که نشسته افتادیم بر راه سالسبورغ و السبورغ  
و داخل در تنگی شدیم که رودخانه عظیمی از دره میگذشت طرفین کوههای بلند و جنگل کم اسم رودخانه ایز  
است همه جا از کنار رودخانه و دره کوههای بلند رفیقیم دره کاهی و سیل کاهی تنگ کاهی و کوهها رفته رفته

بلند تر و سخت تر و پرجنگل میشد و گاهی رودخانه اولی ناپدید و رودخانه دیگر پیدا میشد که از رود دیگری آمد  
 یلسای مقد و روسی رودخانه ساخته اند و ایل و ره آبادی کمتر بود و هر چه پیش میرفتیم زیادتر میشد و سخت  
 انگور بسیار کاشته بودند و مسافت زیادی که از این دره رفتیم بجای رسیدیم اسمش الاکه سرحد و اولین ایطالیا  
 و استریه است و در استاسیون اینجا کالسکا ایستاد و ما مورین و همه اندازان اطیش بجهت رود ندر رئیس اندازان  
 شخصی معتبر و پیش خدمت باشی امپراطور است منصب نظامی هم دارد و اسمش کمت و در کربیل و مسو مار سب  
 مستشار و دربار که فارسی را خوب حرف میزد قدری با بنما صحبت شد بعد ما مورین ایطالیا که رئیس آنجا کمت  
 پیانی بود آمد و عرض شد نصف این استاسیون مال ایطالیا و نصف دیگر مال استریه سر بارز و رود  
 دولت در اینجا ساخلو است خلاصه بعد از ده دقیقه راه افتاد و به سرعت رفتیم همه جا بازگو بهای بلبل  
 و دره و رود و خانهای عظیم بود و از دره هر چه درخت انگور با چغندر بود و زیر چغندر سیاه بسیار خوش داشت  
 آبادی و مراتب خوب قشنگ و روانه که همه بودند و قلعه محکم دولت استریه و دره این دره ساخته  
 است که قشون دشمن محال است بتواند از این دره عبور کند و پ زیادای بالای قلعه و با سنگها کاشته اند  
 همیشه صاحب منصبان معتبر و ساخلوی در این دولت ساعه هستند اسم قلعه فرانزانوست اسمت خلاصه اینجا معلوم شد  
 که ایل شهر ساخلو رخ که منزل ماست خیلی راه است که اگر متصل برویم فواصیر با بنما میرسیم خوبی با استاسیونی  
 رسیدیم کالسکه کیامت اینجا ایستاد و شامی برای پسران در اطاق حاضر کرد و بودند چشم باین آمد و قلعه  
 که ایستاده بود و دیدم ژرنا و صاحب منصبانی را که اینجا بودند و معرفی کردند و میگویند که شش معلم علم تو چنان را که سنا  
 معلم مدرسه و ارفنون همان بود که محمد حسن خان سپهر سپدار و محمد صادق خان قاجار از شما کردای خوب استند  
 اینجا دیدم قدری ریش سفید شده است بنیانش بسیار خوب است بعد آمدن من توئی کالسکه حال شام نکردم  
 پسران بعد از شام آمدند راه افتادیم اگر چه تاریک بود اما معلوم میشد که رودخانه زیاد است و از پها میگذشتیم  
 طرفین راه که بهای بلند و پرجنگل و دره تنگ و راه هم سربالا بود و در این بین رود برق شدیدی شد باران شد  
 آمد شام خورد و خوابیدیم یکبار از خواب بیدار شد و صدا و همه زیاد می شنیدم معلوم شد که کالسکه بیشتر از پیش  
 رسیده و ایستاده است ایل شهر از زن و مرد و حکام و صاحب منصبان همه حاضر شده بودند و هنگام غروب بود و بعد از  
 خلوت شدن خوابیده و صبح که بیدار شدم باز قاتل و مخالف زیاد بود کالسکا بر افاقه و نوازیم برد و ساعت بعد از  
 رخت پوشیدیم در این وقت در خانکالمان دولت با ویر بودیم بصره انگاه کردم مثل بهشت بود که بهای بزرگ پرجنگل و خان  
 سرو و کاج جنگلی زیاد زمینها پهنه سبز و چین کلهای زیاد از هر یک و با اینکه وسط تابستان بود و صحرای کو و دشت اول بهار بود  
 رودخانههای زیاد که از شهابت انوسیا است با نوبه میشت و همه جای حاصل را میخورد و نشسته و بهر آبش و بویاق است

تا رسیدیم شهر روز هفتم که شهرهای باویر است و از اینجا پای تخت باویر که مونیخ است یا شهر سالبورخ که منزل است  
مسافرت است که تا هر یک از این دو شهر یک ساعت و نیم راه است قدری کالسه ایستاده و رونه سالبورخ روان  
شدیم همه جا از جادهای با صفا و جنگلهای کاج گذشته اند و یا چاه با صغای کوچکی هم عبور شد تا رسیدیم باستان  
شهر تر و شستنی و جیت زیادی بود و بایکی از امانی همان که فراسنه میدانست صحبت زیاد کردیم یکی از امانی  
این شهر چو پی از ساق و درخت ساخته صنعتی کرده بود و با او که یادگار این شهر باشد قبول کردیم صحبت این  
شهر چهار پنجه در نظر است خلاصه وار و در دو خانه سائر شدیم که سیر در دولت استریه باویر و متصل بشهر سالبورخ  
است از پل گذشته وار و کار شدیم اهل شهر و سرباز نظام حاضر بودند شهر خوب خوشنوازی است و کنار کوه  
جنگلی و اقلیت چهارده هزار نفر جمعیت دارد و ناپلئون سوم با امپراطور حالیه منسه در این شهر ملاقات کرده بود  
معدن نمک معروفی دارد و سوار کالسه شده و در چهارت شدیم عمارت خوبی است بسیار قدیم میدان کوچکی در  
جلو دارد و عرض سنگی بناواره بزرگی دارد و از دهن و و هب و آدم سنگی آب سیریز و کلیسا و حمامخانه و وسایط  
اغلب راه امروز و دیر و از خاک ترول منسه بود و کوچههای آنرا پل تیرولین میگویند از میدان سالبورخ  
دولت و پنجاه فرسنگ بیشتر بود که دولت و سه ساعت طی شدن این شهر و مملکت سابقا در دست کشیشها  
بوده و اینجا سلطنت میکرد و دهن عمارت که منزل داریم از بناهای آنهاست که بی بر چنگل و سبز توئی شهر واقع  
شده که سر آن کوه عمارت و قلعه سختی همان کشیشها در ایام سلطنت خود برای حفظ شهر ساخته اند و دیوار محکمی در  
وسط کوه کشیده اند یعنی یک ترک سنگ بزرگی است که این دیوار را روی آنست ساخته همان خانه های خوب  
در این شهر است بخصوص یک حمامخانه که بوقل و در و ب میگویند اهر و در و سر جاده باویر و اطرش قلعه دیده شد  
که توپ انداخته اند و همیشه در فتن بعضی مجوسین پولوتیک را هم باین قلعه میفرستند

## روز ششم شنبه سوم

انشاء الله تعالی باید رفت متوجه دین پای تخت استریه صبح برخاستم و در نزدیکی شهر حافی است و معوض  
بر شونبرون که نیم ساعت راه است و ایام سلطنت کشیشها ساخته شده لفظ شونبرون بزبان المان یعنی  
چشمه صاف سوار کالسه ای شده را ندیم شانه ها و غنچه هم عقب آمدند و با قدری گرم بود و از شهر گذشته  
خیابانی بود و سایه داشت همه جا تا کالسه از خیابان رفت تبلیغ و عمارت رسیدیم و اینجا و بعضی جادهای دیگر درخت  
چهار زیاد دیدیم چنانچه بایران قدری تفاوت یعنی رنگ ساقه و شاخهای چار زیاد و اینجا سیاه و تراز چن  
ایران است اما و برک تفاوتی ندارد و خلاصه وار و باغی شدیم گلکاری و چین بود و زن و مرد و سلاج و تماشاچی زیاد  
بود این باغ با بعضی عمارت و دیگر و حوضهای قدیمی ساز و دانه کوبی واقع است بر چنگل و سبز چمنهای آب

صاف متعدد دارند و مانند کوههای بیرون می آید و در سر هر چشمه یک جانی مثل حوض و آبشار و پائین یعنی کلاه  
فرنگی ساخته اند که آب چشمه داخل آنجا شده بعد بجهای عریض میریزد و آب سرد و گوارائی است ماهی  
خرن الا ای را نکازید و توی آب بود از کتب رخصه پایش رفتن کردش کنان بجای می بس یا خوب رسیدیم  
که باز چشمها و حوضهای متعدد دیده شد و بعضی جاها را حوضخانه مانند از سنگ بنا کرده بعضی جاها را مثل چشمه  
ساخته شهرش را بلند کرده بودند و شش هفت شیر که بزبان فرنگی رو بهینه میگویند پیدا میشد هر شیر را که میکرد و اندند  
از یک فواره یا از زمین و سقف اطلاق آب میجست مثلاً یک حوضخانه دیده شد که در وسط آن حوض و فواره  
کوچکی و تاجی از برج روی فواره بود و شیر را که بار می باز میکرد و ذاب زیر تاج پر شده تاج را کم کم بلند میکرد و تا  
بقدریکه سر تاج بسقف حوضخانه میرسید باز کم کم پائین می آورد و اختیار خود شخص است اگر بخواهد بیست ذرع هم  
تاج بالا رفته پائین می آید تماشا و تازگی و روان بود که مردم تماشاچی بی خبر و رخیا باغهای یکت ریخته و اطراف  
ولا آنها مشغول تماشا و راه رفتن بودند و داخل از اینکه تمام زمین خیابان تومی ریک همه فواره و سوراخهای چکان  
است که هیچ معلوم نیست یکبار شیر منع فواره باز میکرد و نذا از اطراف زمین و دخیابا و بالا و پائین آب بند  
شده مردم را تر کرده و فرامید و خیلی تماشا داشت انضا فاضل صفتی کرده و از عهد قدیم الی حال هم خوب نگاه  
داشته اند و هوای اینجا سرد و سیلاب است و یک ریک شمعی بالوانع و اقسام چیزها از مقوی یا چوب ساخته و روان  
طرف نهر و بروی چشمه گذاشته اند مردم شهر هر یک بجاری مشغول هستند یکی میرقصد یکی خوش بازی مید  
یکی سوار کالسکه است میرود یکی از زیر چشمه و درختی آب میخورد همه وضعی زیاده ساخته اند این دستگاه هم با  
زور آب چشمه حرکت می آید هیچی و شیری یا اسباب کوکی دارد که تا دست ندو و اندر مردم این شهر حرکت آید اگر  
عجیب و غریب میکنند بسیار تماشا داشت و یک نفری بود که طرفین نهر و لاک پشت ساخته بودند و چنانچه بن  
این دولاک پشت را محاذی یکدیگر قرار داده بودند که از دهن یکی آب میبندید و زور تمام در آید بدین لاک پشت  
و یک میریخت که هیچ معلوم نبود این آب است یا میلی است از بلور که بدین این دولاک پشت گذاشته اند  
تا وقتی که دست زده از بهم بریده و معلوم میشد که آب است باز که دست بر میداشتند مثل میل بلور میشد خیلی چیز  
عجیب بود و دیگر در نعل نهر را می نموده و تماشا و بازی کلاه خانه چینی سازی و حللجی و چرخ چاقو تیر کینی و غیره  
بودند همه و همای کوچک و چرخ و اسباب بازیچه اما بطوریکه هیچ با کارخانه و کارگر حقیقی فرق نداشت  
همه بخیال را از صد و بیست سال قبل ازین محض نمودن صنعت ساخته اند خلاصه بسیار گردش کردیم و چون  
باید و ساعت معین سوار کالسکه بخار شده برویم بومین زیاده ازان غلغله است تماشا کنیم مراجعت بشهر کرده  
یکت از رفیقیم بکار قدری و اطراف منتظر شده بعد رفیقتم تومی کالسکه بخار تا وین باره آیم و ساعتی بماند

صدر اعظم پیغام فرستاد که حاکم سالبورخ میخواهد مرضی شده برود و برخاسته دم کالسکه آمده با حاکم تعارف  
 کرد و او رفت ما هم بعد از اندیم این راه که بزرگ نذار و اما طریقین راه همه پنهانی قشک سبز و خرم و جنگل  
 پر سر و کاج است بعضی جاهای که زراعت بود تا نده چیده بودند زری حاصل نوی چمنهای سبز و جنگل  
 داشت اما طرف دست راست بسافت زیادی بگو بهای بزرگ میرسد و طریقین را و همه جاتپه  
 و دورهای کو چاک آباد پر حاصل پر جنگل بسیار خوب داشت خیلی راه با صفائی بود و هوا هم معتدل  
 و گاهی ابر بود با جنگلی هم می آمد و در استا سید رضا کالسکه می ایستاد و همه جا مستقبلین و سرباز نظام با  
 موزیکان بودند و در شهر نیز که کالسکه ایستاد و هم ستاسیون زن و مرد زیادی جمع بودند پایش آمده  
 قشون را دیده بعد رفتم نوی اطفاقی که برای من معین نموده و مختار حاضر کرده بودند اینجا زنها بی بسیار  
 خوشگل داشت ملک منسه و حسن و معتوی سر آمد هر ملک است خلاصه هر آن که مختار خوردند بجا لیک  
 نشسته را ندیم حالت صحرا همه جا بهما نظور بود که نوشته شده بلکه بهتر بشهر کو چکی رسیدیم که اسمش حاج علی  
 است قدری از آنجا گذشتیم و دو خانۀ عظیم و انوب سمست دست چپ دیده شد قدری از کنار رودخانه  
 رفته بعد دور شدیم بعد ازین شهر بشهر سن بولتن رسیدیم در روی کوهی که وسط شهر است عمارت کلیسا  
 و مدرسه بسیار عالی دیده شد که مال کشیشهاست بسیار جای خوش منظری باید باشند هر چه نزدیک  
 شهر و پنه میشدیم شهر ما و آبادیهای بسیار خوب و عمارات سیلانی عالی در دما و دامنه که بهای جنگلی  
 و جابهای بسیار با صفا دیده نمیشد و ضعیف خانها بسیار خوب بود و دو خانهای خوبی در راه بود  
 نزدیک خرفی رسیدیم با ستاسیون بازرگانی کالسکه ایستاد و عالی حضرت امپراطور منسه و دم در  
 کالسکه ایستاد و منتظر بودند با انوب و ایچید و شانهزادگان که ما و فرسنگی شهر با استقبال آمده بودند  
 پایش آمده دست وادم اسم امپراطور فرانسوا ژوزف است که از خانه وادامبورخ هستند و حال هم  
 پدر امپراطور نده است اسمش فرانسوا شارل سفش بیشت و پنج سال اشخاصی که همراه امپراطور  
 اشخاصی که همراه امپراطور هستند و و لیکار و بارن شلن تا مترجم فارسی که بسیار خوب حرف میزد و از صاحب خندان  
 بزرگ و کوچک و غیره هم بسیار بودند بعد از تعارفات آمدیم بجا کالسکه بخارمن بودم و امپراطور و صدر اعظم  
 و میز ملاکم خان و بارون شلن و کونت و و بسکی وزیر مختار منسه مقیم طران و کونت که نویل هماندار را ندیم  
 منزل ما و قصر لاکسان بو رغ است که ماری ترز ملکه سابق اطیش ساخته است شهر وین پنج فرسنگ مسافت  
 دارد و منزل امپراطور قصر شونرون است که بشهر نزدیک تر است چون جوای شهر گرم بود و از آنجه شهر منزل  
 نکردیم خلاصه رسیدیم بقصر لاکسانبورخ چند خانواری ضعیف بودند در اطراف قصر بود و قصر عمارتی است

مربع و دو طبقه میان عمارت حیاط و میدانی کوچک دارد و همه طاقهای عمارت بمسبم راه دارد و بنا بر  
 و حلاء الدوله و حسنعلی خان وزیر فواید قدسی و وزیران اینجا و عمارتی منزل دارند باغ بسیار بزرگی با پنج باب  
 دریاچه و دو خانه کوچک در جلو همین عمارت است خلاصه با امپراطور و غیره وارد عمارت شدیم  
 امپراطور از کان دولت خود شازادگان و غیره معرفی کردند و اول ولعهد دولت که سن چهارده ساله  
 است و همین یک پسر هم دارد بسیار پسر و خوب با تربیت شیرین خوبی است اسمش ر و ولف شارل لونی  
 که از شازادگان است و لونی و کیتورا ایضا از شازادگان و گت اندراسی صدراعظم و سزیا و سایر وزراء  
 از نظامی و تسلی بعد ما هم صدراعظم و شازادگان و غیره را معرفی کردیم بعد امپراطور رفتند شازادگان  
 و غیره که پیش بوبین مده بودند همه را دیدم شب شام خورده خوابیدیم

### روز چهارشنبه چهارم

امروز رفتم بعمارت شوخرون باز دید امپراطور باراه آهمن نیم ساعت راه است بعد از قدری نشستن  
 و صحبت داشتیم مراجعت بعمارت خودمان کردیم

### روز پنجم

صبح برخاسته بخار خودیم جوان بطوری که بود که بیرون رفتن ممکن نبود حکیم پولاک که قدیم و در طران محکم  
 طب و چند سال هم حکیم باشی مخصوص ما بود بجنود آمد بسیار از دیدن حکیم خوشحال شدم آوم خوبی است  
 قدری پرسیده زن گرفته چند می بصر رفته بود حالا درین است عصری سوار کالسکه شده و باغ عمارت گردش  
 کردیم بفرزندی دیده شد مثل دو خانه از باغ میگذرد و پلهای خوب دارد و دریاچه بود و ماهی زیاد داشت قدیمی  
 نان ریخته ماهیهای خیلی بزرگ دیده شد گفتند و هیست سال است این ماهیها در این دریاچه هستند  
 باغ و خیا با نخا خیلی وسیع است دریاچه بزرگی هم بود و اطرافش درخت و چمن داشت میان دریاچه جزیرها  
 خوب بود و قاز و حتی در جزیره زیاد دیده شد لب دریاچه زن و مرد زیاد و بی نهایتا آمده بودند آنجا از  
 کالسکه پیاده شده بقیات نشسته در دریاچه گردش کردیم عمارت کهنه لب دریاچه است که از قدیم  
 ساخته اند قلعه محکم همین دارد و اسمش عمارت پهلوانان است میلهها دارد که سر آنها دوسای مفرغی و چوبی  
 و غیره است درهای آهنی محکم دارد و بعینما این عمارت و قلعه بعمارت دیو و ما و کرها و اجنه شبیه است  
 که در کتب عجایب و نقلی خوانده شده است از چند در داخل شده با طاقها و دالانهای غیب و رسیدیم  
 هر اطاق و راهروی باز یک در بهی داشت یک جای تاریکی بود بسیار عجیب که در راه رفتن  
 زنده با پوست و پشم روی سکوی گذاشته بودند شخص مهبی از مقوی ساخته نشاند و مثل جوسین بخیر کرد



بودند وزیر این طاق اسبانی مخفی بود که چون مکان میدادند دست و پای این مجوس حرکت میکرد اگر مخفی  
تنها و بی خبر در آنجای تاریک این حرکت مجوس را به بیند یقیناً او به میکند جانی دیگر دیده شدند و مسقت  
که جسمهای مرمر بزرگ اجدا و این امیر بطور و پادشاهان مملکت استر به را پستاده گشته بودند و خوبجاری  
کرده بودند بعد دیگر هر چه طاق از کوچک و بزرگ بالا و پایین دیده شد همه بسیار مرصوب و دل تنگ و خسته  
بود یعنی قصر پهلوانان همین طور باید باشد طاق دیگری بود که اسلحه پهلوانان را که همه از آهن است با و جمای  
مقواتی پادشاه و سایر سلاهای قدیم را بسقف و دیوار آویخته بودند طاقهای تو در تو می مرصوب زیاد  
داشت مثل طلسم نگوله بود و در دام و شکار جا و که در آنجا میگویند آنجا دیده میشوند خلاصه بعد از  
گروش مراجعت بهمارت کردیم صدر اعظم و غیره که با کسید ز سیون شهر رفته بودند اگر می دیدی بهوای شهر  
صحبت میداشتند امروز منزل ولیعهد هم رفته قدری ششتم صحبت شدند ولیعهد با وجود صغیر سن بسیار  
باتربیت و دل چسب جوانیت در دولت اطیش از امیر بطور خوب یادگار است

## روز جمعه ششم

امروز بعد از بخار بعضی از شاهزادگان منسه بدین مآند که اسامی آنها از این قرار است پسر شاه  
سابق مانور که حالا بادرش در مملکت منسه اقامت دارند و مملکت آنها را دولت پروس ضبط کرده  
است اسمش ارنت او کوست یکی از شاهزادای باویر اسمش ارنولف دیگر از شاهزادگان در ممبرخ  
اسمش ماکسیمیلین دیگر از شاهزادای ساکس و بهار اسمش برمان بعد از آنجا صدر اعظم و دولت استر  
کت اندر اسی مخصوصاً مدخلی صحبت کردیم بعد از او ایلمی کبر و دولت انگلیس که اسمش بوکانان است و بعد  
ایلمی کبر و دولت عثمانی که به تملی پاشا بحضور آمد بعد از آن سوار کالسه که بخار شده را ندیم برای شهر شونرون  
که شامرا همان رسمی در سر سیر امیر بطور رسیدیم بکار آنجا از پله زیادی بالا رفته کالسه اسبی  
حاضر بود سوار شدیم شونرون قصبه است و خانههای آن وصل بجایتهای بیرون شهر وین است چندان  
از شهر دور نیست قصبه شونرون عدد نفوس و خانوارش کمتر از ورسایل و پوستام برلن است جلوه عمارت  
امیر بطور میدانی بود کالسه مادم پله تومی دالان عمارت رفت امیر بطور پایین پله نظر ما بود و پیاپی شده  
دست داده بالا رفته داخل طاق شدیم شاهزادای منسه و المان و برادر امیر بطور و غیره بودند مدتی  
ایستادیم امیر بطور غرض خای کرد که چون پیروم پادشاه هولاند که اینجا است اور هم بشام وعده  
خوسته ام ز سیده است از این جهت مسافره رفتن دیر شد قدری که گذشت پسر پادشاه هولاند هم سید  
اسمش الکساندر است رفتیم سر سیر همه بودند این تالار سفید کاریست قدری هم کج بری و مطلقاً

کرده اند نقش هم نقاشی است که گویا روی کج نقاشی کرده اند همه طاقها و تالارها ساده است چندان آینه  
بجمل از پرده و اشکال و غیره ندارد و بعضی پرواز سر که نشانیایام سلطنت خود این امپراطور و ماری ترز  
و غیره دیده شد جلوه این تالار باغ است گلکاری و چمن و خیابانهای خوب دارد همه بکن و دختان طرفین  
خیابان را با چمنی چیده مثل و دیوار سبز ساخته اند آخر باغ تپه سبز بلند است روی تپه عمارت مختصری که ستون  
زیاد دارد ساخته اند که مشرف به باغ است پایین تپه قوی باغ حوض است قواری بای بلند میجد اما نه همیشه  
بلکه هر وقت بخوابند صیغها را باز میکنند شام خوریم و میوزیک نیز در بسیار طول کشید بعد از شام فرستیم  
با طاق و دیگر اشخاصی که سر شام بودند همه استاده هر کس با کسی صحبتی میکرد و پرسش و پرسی بود هم گاه اکابر  
در خانه امپراطور و وزیر و بار و شخص اول و جوان خوبی است آنجا بود نشان صورت خود را که مکان ایستاده  
بود و بوی چند خادم بعد سوار شده و فرستیم سر را دهن بمنزل رفته خوابیدیم شب باد و باران شدیدی آمد هوا  
را سرد و وز مینبار را ترک کرد

### روز شنبه بیستم

امروز باید برویم بشهر وین و تماشا می آید و کپیوزیدون صبح برخاستیم هوا بوی اسطوخودوس باران و شب وایر آمد  
که از فضیلت غیبی خداوند تعالی بود بسیار سرد و خوش بود و الا با آن گرمای شدید که در و خاک راه  
بشهر رفتن بسیار مشکل بود و شکر خدا را کرده رخت پوشیده سوار شده و فرستیم همه همراهان در رکاب بودند  
باران آهنگ تا شهر از یک ساعت کمتر است صحرای بسیار با صفا بود و هوای خوب چمن سبز که گاهی میخفت و دیده شد  
خوکوش زیادی قوی حاصل بود و نزدیک شهر رسیدیم چون شهر وین در کرد و می و اوقات تا نزدیک تاریکی  
پیدا نیست یکطرف شهر تپه و کوچه های شونرون است صحرای آن تپه ها در محل بسیار کوهی واقع است  
بهین جهت هوا این در فصل تابستان گرم و بد است قلعه و حصار و خندق هم ندارد و بواسطه کوهی وسط  
شهر از اطراف شهر که داخل میشوند که چهار همه سر از بر است و دو خانه و انوب از کار شهر میگذرد و یک شعبه از  
رو و خانه را نبردستی ساخته داخل شهر کرده اند از رود سن پاریس بسیار کوچک تر است کشتی تجار بسیار  
کوچک در آن حرکت میکنند آب این رود خانه هم خورده فی نیست اهل شهر بیشتر آب خوردن از شسته و از خور  
آب و انوب که بکافت از شهر میگذرد و اغلبی ناخوش میشوند و اندک امپراطور را خارج خواهد شد و شهر از آب و فتنه  
بر می آید و چشمان غیر عظمی کشنده بشهر می آید و در خارج زیادی کرده هنوز هم تمام نشده گفتند کمال  
و دیگر تمام میشود و جمعیت شهر وین شصت هزار نفر است خلاصه امپراطور با همه صاحب منصبان و غیره و هم کار  
حاضر بود و ندیده شده دست امپراطور و او سوار کالسکه اسبی شدیم همه جا از قوی شهر و بولاردوی که تازه

ساخته اند و از پیادهای عمارت بلور که عمارتی قدیم است و حالا پردهای نقاشی آنجا گذاشته اند که شش و از  
 نزدیک آن رسال یعنی جایی که اسباب خورخانه میگذرانند که دیوار بزرگ و بروج داشت عبور کرده و از این شیخ  
 رودخانه و انقب که نشسته و از ویلایان طولانی که طرفین آن اشجار قوی داشت شدیم که راست میرویم و دهکده  
 اکیسوزیسیون طرفین خیابان همه باغ وسیع و چمن است قهوه خانهای تشنگ از چوب ساخته اند سنگی و  
 چهره انسانی فائوس کا زیاوی بود و تار سیدیم به نزدیک اکیسوزیسیون از اول شهر تا آنجا همه جامعیت بود  
 اما بواسطه شهرت ناخوشی و باو کرمی هوای شهر از محبتین شهر همه بیلافت رفته اند و اروپا و یون که عمارت  
 مخصوص امپراطور و در خارج اکیسوزیسیون است شدیم میز بخار حاضر بود و سر میز قهوه خوار خودیم بعد از بخار  
 با امپراطور نشستیم با اکیسوزیسیون محوطه بزرگی است چهار سو مانند ساخته اند و وسط بازار کشیدند و در سبک  
 بلند و وسیعی است خیلی بنای عالی با تماشاخانه ای است پله و راه هم دارد که مردم برای تماشا بالای آن میروند  
 همکین اطاق مدور و بازار داو غیره از آهن و شیشه و آئینه است از این کشید بزرگ سایر بازارها منسحب  
 میشود و هر طرف اطرافین بازار هم مدور است و در راه آمد و شد دارد و باقی بسته است و زیر کشید بزرگ  
 حوض و فواره بسیار خوبی ساخته اند که آب میر بخت جمعیت زیادهای توی اکیسوزیسیون بود و ندرای هر دولتی که  
 اسباب و متاع خود را آورده مکانهایی مخصوص داده اند مثلاً دولت فرانسه یکت بازار طولانی و  
 دو بازار دیگر و چین آن دارد که متاع دولت خود را از هر جوی ساقه فلان و رخت جنگلی فلان و لایق و  
 رافتا و ده است بابرک خشک آن یا فلان حیوان و شکار یا مرغ و فلان محال و شهر فرانسه چه ترکیب  
 است صورت آن بعینه آنجا است از این جزئیات باید قیاس کرد و مبتعاهای کلی نفیس مثل پارچهای  
 پشمی ابریشمی آتشینه بلور اسباب حرب و غیره همه را با سلیقه تمام فرستاده اند و سیاه و دل هم بهین طوری  
 بعضی دول بزرگ مثل روس و انگلیس و المان و خود دولت اطریش جلوا اسباب زیاد دارند و دولت عثمانی  
 و مصر و یونان و ژاپون و چین و غیره هم بقدر کفایت از هر قسم متاع فرستاده اند و همین طور بازارها را با امپراطور  
 گردش کردیم تا رسیدیم بجایی که متاع دولت ایران را گذاشته بودند و با وجودیکه سه ماه قبل از این حکم شد  
 که بخار و غیره اسباب جمع کرده بفرستند و بسیار دیر بود و اغلب متاعها نرسیده بود و باز هم اسباب متاع  
 نفیس خیلی دیده شد قدری آنجا ایستادیم چون امپراطور پس ناخوش و در بیلاقت است امپراطور میخواسته  
 بروی بیلاقت و ادع کردیم ایشان رفتند و ما دوباره همه بازار را گشته که اندوکن قسطنطنین برادر امپراطور  
 روس را در بازار دیدیم بسیار شاهزاده خوبی است ایستاده باو و تعارف و صحبت زیاد کردیم  
 قدری بد حال در نک و پریده بود و علت را پرسیدیم گفت بعد از مراجعت از منیکولا یعنی پتر بکورت

رفته انجا گشتی بختی دیگر میجو استم داخل شوم زمین خورده پایم زیاده و در آمد هاست معلوم بود خیلی صدمه خورده بود و خلاصه بعد از اکیسپوز سیون بیرون رفته عماراتی که نمونه از عمارات مالک ساخته اند تماشا کردیم یک عمارت خوب و مسجد عالی با مناره بلند از مصر و یک عمارت و قهوه خانه از دولت عثمانی و یک عمارت بسیار خوب از دولت ایران ساخته بودند بجز اینها دیگر عمارتی از سایر دول ندیدیم رفیقم عمارت ایران چند پله میخورد و میفریاد استاد اسمعیل و یک نفر بخار با آنکه سه ماه بود که مأمور رستگاری این عمارت شده بودند بسیار خوب از عهده برآمده باین زد و دی هم عمارتی ساخته اند خیلی جای تحسین بود بخار و بنا حاضر بودند بنا زبان المان را هم در این سه ماه خوب یاد گرفته است این بیشتر مایه تعجب ما شد انجا شستیم رئیس اکیسپوز سیون در حضور ما بود و بعد رفیقم بنا های دولت عثمانی و مصر را تماشا کرده سوار کالسکه شده از سایر محلات شهر و عمارات و بازار را گذراند آخر بشارت شمیم امپراطور رسیدیم از آنجا هم گذر شد و از و کار شدیم سوار شده بمنزل آیدیم الحمد للہ تعالی بسیار خوش گذشت خرج این اکیسپوز سیون از دولت است هفت کرد و خرج کرده اند بعد از سه ماه دیگر که برجیده میشود و قیمت مصالح و از منافع و اردین که پول داده و دخل میشود سه کرد و نیم عاید دولت خواهد شد نصف خرج ضرر دولت است اما میگویند از آمد و رفت از راههای دیگر هم مبالغی منفعت بر عیت و دولت میرسد این امپراطور متجا و از اذیت و سه سال است سلطنت میکند و فریادها و اول که عبوی این پادشاه است امپراطور بود و از سلطنت استعفا کرد و حالا هم زنده است هشتاد و سال دارد و در شهر پراگ که یکی از شهرهای بزرگ اطریش است زندگی میکند سلطنت برادر او که پدر امپراطور حالیه است میرسد او هم خواست سلطنت را داده پسرش و پدر هم هنوز زنده است زمستانها در وین است تابستان با نیش که سیاق است میرود

مالا هم آنجا است

روز یک ششم هشتم

امروز کاری نداشتم عصری با کالسکه در باغ و دریاچه با قایق خیلی گردش کردیم صدراعظم و میرزا ملک خان هم توی قایق نشسته آمدند عزوبی بمنزل رفیقم صنایع الدوله و محقق رفته اند بشهر باد که یک فرسنگی این قصر است و آنجا آبهای گرم و سرد معدنی دارد که برای بعضی مرضها خیلی نافع است بخصوص برای ناخوشی فلج و غیره در این فصل ناخوشها برای معالجه آنجا میروند

روز دوشنبه نهم جمادی الثانیه

امروز عصر امپراطور مارا دعوت بشکار کرده اند و بعد از شکار بقصر شو برون برای شام خوردن طرف عصر

سوار کالسکه بخار شده رفتم بهارت و قضیه شونبرون از کالسکه بخار پیاده شده کالسکه ایسی سوار شدیم  
 امیر طور رفته بودند بشکارگاه ما هم رانده از دوات ییلاقی شونبرون گذشتیم این چند دهه که شمرده میشود و ییلاقی  
 اهل شکار است بعد از شونبرون و ده بنزن و در ف بعد هیت ذنک بعد از که بشکارگاه امیر طور است راه  
 طولانی بود و عمارت و حمام خانه درین دوات زیاد است را ندیم تا از آب و میا گذشته بخانی رسیدیم طولانی طریق  
 جنگل سختی بود و بعد رسیدیم بخانی که دو جنگل را بیکدیگر کشیده بودند بیکدیگر گمان سخت سفید رنگ بلند اما در لای کبیر  
 چوب داشت بر تخته عوض طاب چهار چوبی داشت که بیکدیگر داده بودند بسیار خوب چیرست برای باد خلاصه  
 دو جنگل را بقدر و فوسنک بیکدیگر کشیده راه حیوانات را بسته بودند رسیدیم دیدیم امیر طور پیاده بشکار حیوانات  
 لباس شکاری پوشیده پری بکلاه زده اند و قره بقره که از تخته مثل صندوق مربع ساخته و در صندوق را بابرک  
 و رخت کاج پوشانده اند بقدر و و پله هم از زمین ارتفاع داشت بقدر صد نشین ما این طور ساخته و در هر یک سه  
 چهار تفنگ کلوله زنی تیر با کلوله زیادوی گذشته و در هر یک هم دوسه نظر اناعظم شسته اند که تیر میاندانند و خاتم  
 از کالسکه پیاده شوم امیر طور مانع شدند ما با کالسکه و امیر طور و دیگران پیاده و میرفتیم نرسیدیم و م که که از همه  
 بالا تر و پیشتر بود که برای ما معین کرد و بودند پائین آمده رفتم بالای تخته ایستادیم امیر طور به یک پائین تر رفتند ما هم  
 تفنگهای امیر طور را که در کله ما بود و دیگر کرده مستعد شدیم میر شکار امیر طور که از اهل یکت و استنش کونش ییلاقی  
 است مرویست هفت و ساله و از پیری کوشش سنگین و چشمش کم نور شده آنجا بود و قدری صحبت از شکارهای  
 ایران و امیر طور کردیم وضع شکار آنها از این قرار است اول گشتیم که بیکدیگر داده بودند آن بیکدیگر  
 طبع رانده از مقابل ما کشیده شد تا پشت سر ما هم بیکدیگر بود و از آنجا که مانشته بودیم تا بیکدیگر و بروسی قدم بود و  
 از بیکدیگر بالاتر از جای من قرار داده بودند برای دخول و خروج شکار و بیکدیگر هیچ راه آمده رفت نبود بقدر جیل  
 پنجاه نفر از جنگل شکار را رانده و دسته دسته که هر دسته بقدر بیست سی شکار میشود از درین بیکدیگر داخل  
 میکنند یکت دسته که داخل شد آواز ده قدمی تفنگ چیه میگذرد و بنا میگذاردند و متفصل آنجا را  
 با کلوله میزنند اگر در این که نرزد و در کله و دیگر یا دیگر همین طور تا آخر که راه زیاد است این حیوانات میدوند  
 که مضری پیدا کند و هیچ مضری ندارند هر گشته میشوند همین که متفصل از اینها نماند و دسته دیگر را داخل بیکدیگر  
 این دسته را هم همین طور قتل میکنند چند تیری هم من انداختیم این شکار را از جنس مال هستند و چندان وحشی  
 نیستند و دسته دسته که داخل شد گشته شدند خلاصه شکار خوبی شد و بسیار خوش گذشت و بعد امیر طو  
 آمدند با هم سوار کالسکه شده از راهی که آمده بودیم رفتیم بقصر شونبرون بعد از چند دقیقه ما کالسکه در باغ  
 شونبرون کردیم خیار باغهای خوب دارد و درختهای بلند مجسمهای مردم خیار باغها که هشته اند تیره

در آخر باغ و عمارتی بالای آن است را پنج وحشی دارد از تپه که بالا رفتیم باغ وحشی دیده شد مختصر آتماشا  
کردیم فیل کر که نخل طپهای خوب حیوانات دیگر بودند این باغها و باغ وحش عامه است همیشه مردم برای  
گوش در این باغ هستند خلاصه بر کشتیم بجات رفتیم سه مرتبه شام شام خوبی خورد و شد بعد از شام با کاسه  
بنجار رفتیم منزل امروز صبح کور و سیلو ماتیک دین حضور آمدند اسم چند نفری نوشته میشود و نوکیف  
و یحیی را روسیه و یکونت دوز و نک و زرنجت را بلجیک سیلوی و زرنجت را تازوی کنت و دود

سیلان و زرنجت را ایتالیا

روز سه شنبه و هفتم

امروز عکاسی آمد چند شیشه عکس ما را انداخت قدری در باغ کشتیم شخصی تلبه آورده بود و اسبابی که الی  
و ه فزع زمین را در و د قیقه سوراخ کرده آب در می آورد قدری تلبه بیرون میرفت این اسباب از فولاد  
و آهن است هر طور زمین سخت یا سفت باشد سوراخ میکند و هر اسبابی هم پانزده تومان قیمت داشت گفتیم  
چند دستگاه خریدیم بایران بیاورند عصری سوار کالک بنجار شده رفتیم بشهر همه شاهزادگان و اکثری از پیشتر  
بودند و غریبی بنجار شهر رسیده پیاده شدیم امیر طور بتماشا خانه رفته بودند ما هم رفتیم تماشا خانه که او پرای  
بزرگ دین بلکه از همه جا بهتر است دم در تماشا خانه پیاده شدیم امیر طور پایی پله ایستاده بودند و در صف او  
باتفاق بالا رفتیم امیر طور چند نفر از شاهزاده خانها را از این قرار معرفی کردند ارشید و شمس البیر است  
که زن سارل فردینان است ماری ریزنر پس دژ و انویل که زن پسر لوی فلیپ و دختر پادشاه پرنده است پس کسریخ  
که دختر لوی فلیپ و زن شاهزاده کبورخ است رفتیم در وسط نشستم این شاهزاده خانها در صف راست و چپ  
و صدر و عقب ما و شاهزادای استر و المان همه بودند انصافا تماشا خانها بسیار عالی است امیر طور حال خیلی در این تماشا خانه  
کرده اند چ مرتبه است سقف بلند و وسیع خوبی دارد و با چراغهای کار بسیار خوب از چهل چراغ و غیره جمعیت بسیار  
بود و پروه بالا رفت آنقدر خوب بازی در آوردند و در قصیدند و موزیک زدند که در هیچ جا دیده نشده  
بود لباس اهل تماشاخانه هم برو قیقه طرح و رنگ دیگر میشد همه پارچهای خوب خوش رنگت امشب باله بود و  
وضع باله عوض میشد و در قیقه تنبیر میکرد اسباب جادوگری و دیو و اجنه و پری بطوری نشان دادند  
که عقل حیران میشد و دخترهای پری شب در جنگل بسیار سبز خرم که ماه هتم تازه میخواست خوب کنند  
عکس ماه برو و خانه افتاده بود ماه و موج آب و جنگل همه مثل حالت طبیعی یکت درخت قوی شکسته  
مثل بل رو و خانه افتاده بود و پریهای روی آن میرقصیدند که یکبار دیو ما پیدا شده پریها غیب میشدند  
دیو ما میرقصیدند اجنه آمده دیو ما میرقصیدند پریهای آمدند بعد یکبار این جنگل سبز و حالت بحار

میرفت قطب شمال باکو بهای کج پیدامیشد و برف می آمد و قطعهای کج راشل که آب دریا می آورد  
و سیر و غرسهای سفید شمال روی بخینا غنچه کما نکت با اینی میل و دریای آمده میگذاشتند روی  
بچ شانه زاده و این سر با کیره میخواست میر و یکبار و خترهای قطب و پر بهای اقلیم سر با بالبا سها  
و هوای سفید برف حاضر شده از زمین آتش در آورده شانه زاده را گرم کرده با هم رخصتند با  
لباسهای تشنگ و آب نکت موزیک را در هر مقامی بطوری میزدند که آدم حیرت میکرد شانه زاده با و زین  
ورخانه جادوگر را گیر کرده بودند انقدر اسباب جادوگری نشان دادند که نوشتن آن ممکن نیست و از خبر  
زیر دریا را نشان دادند با هیبت انواع صد فدا کلنای مرجان علفها و کلنای دریای جوش آب تهر  
دریا و خترهای دریای هر یک بچ طناری زیر کلهای در کس خوابیده بودند یکده زیان صد فدا و کلنای  
یک و ختر دریای بیرون می آمد بسیار مقبول کاهی از آسمان ملکه ابرایا پائین آمده میر خصله کاهی بزین فرو میزدند  
کاهی با بالون بنوا میر فتنه کاهی بر پشت عفریت هوا صعود و نزول میکردند حقیقه فیس و نوشت با اینکه  
شام هم نخورده بودند میخواستیم تمام شود بالاخره تمام شد برخواستیم امیر اطور تا دم کالسه آمده  
رفتند ما هم برآه آهین نشسته بمنزل آمده شام خورده ویر خوابیدیم

## روز چهارشنبه یازدهم

صبح گرانزدن قطنین برادر امیر اطور روس آمد قدری صحبت شد بواسطه درد پا حصا و دست و  
امر و عصر برای سان قشون باید برویم بشو برون عصر سوار کالسه بخار شده رسیدیم بکار شو برون سوار  
اسبی شده را ندیم از کویا گذشتیم رسیدیم بصحرای چینی که علف کمی داشت و زرد شده بود و امیر اطور سوار  
با جوادانهای خودشان ایستاده بودند منضم سوار اسب شده صدر اعظم و حاکم السلطنه سرتیپهای کاس  
سواره بودند اعضا و السلطنه و نصره الدوله و غیره هم پیاده دم طاق کوچکی که برای ما ساخته و سندی  
گذاشته بودند ایستاده بودند ما و امیر اطور و صاحب منصبان اطارش و ایرانی و غیره را ندیم افواج و سوار  
و توپخانه پشت سر هم در پنج خط طولانی بطور ستون ایستاده بودند جمع این پنج خط را با امیر اطور سوار کشته  
قشون بسیار خوب خوش لباسی بودند بخصوص افواج سواره چو لکری که جمله شان میگویند سواره هوسار در  
افرن اسبهای سواره و توپخانه هم قوی و خوب بود اسبها را از مجارستان می آورده اسبها را خوب میشو  
لباس سرباز اطارش از قدیم الی حال مابوت و پارچه سفید است از قرار یک میگفتند امیر اطور میخواستند  
این رنگ سفید را بمبدل برنگ آبی کنند خلاصه بعد از گردش زیاد و آمده دم جهان طاق چوبی ایستادیم  
افواج و توپخانه و سواره آمده از حضور گذشتند تمام قشون پانزده هزار نفر میشد متا شبی زیاد می هم بود

چند نفر از مجتهدین احواب مملکت الحیر که جزه فرانسه است با کسپوزیسیون آمده اند همه سواره باجهان  
لباسهای عربی سفید و عمامه آنجا بودند امپراطور رفته با آنها تعارفی کرده آمدند اسم این اعراب  
از این قرار است علی اکبر شریف قرمان محمد حنفی عبدالکدین معسکر حسن بن اقدین احمد الحزازی  
محمد بن محمد الصیفی همه زبان فرانسه را خوب حرف میزدند خوب آفتاب که سان تمام شد جز  
بمنزل کرویم امپراطور و همه صاحب منصبان معتبر روی کلاهشان پرهای سبز رنگ بود

### روز پنجشنبه و اوایل دهم

امروز عصری باید برویم بشوینرون برای اینکه امپراطریس از سیلاق آمده در آنجا بمنیت بعد از  
بخسار برادر امپراطور که تازه از سیلاق آمده بود و اسمش شارل لوی طاقات شد و دست داده  
تعارف کردیم شاهرزاد بسیار خوش روی خوش صحبتی بود و قریب پانزده روز است عروسی کرد  
با یمنی که دوزن سابق گرفته و هر دو مرد و ده اند تاز و ننی از شاهرزاد و خانمهای مملکت پور تغال  
گرفته است این شاهرزاد و خانم در مملکت با ویر نشو و نما یافته است برادر امپراطور را و در جهان مملکت  
با ویر عروسی کرده است بعد از صحبت زیاد مراجعت کرد و وقت خوب آفتاب با کالسکه بخار به شوینرون  
رفتیم رسیدیم ببله عمارت امپراطور آمده دست دادیم بالای پله امپراطریس ایستاده بود و با ورسیده تعارف  
کرده دست داده رفتیم با طاق اول جمعی از شاهرزاد و خانمها و شاهرزادای اطریش و المان که تازه از سیلاق  
آمده بودند و ما را امپراطور و زخارا امپراطریس معرفی کردند امپراطریس بسیار خوش رو و خوش ترکیب و مهربان  
و بزرگوار است فراز جادری طلیل و از اینجهت اکثر اوقات خود را در فصول اربعه خارج از پایتخت میکند از دست  
سی و شش سال دارد و خلاصه دست امپراطریس را گرفته و از تالار بزرگ ششم سفرای خارجه باز بخایشان  
و دوز و سر داران و بزرگان و اهل قلم مملکت اطریش باز بخایشان شاهرزادای منسه و المان برادرهای  
امپراطور همه بودند و تالار میزهای کوچکی برای سوپه گذاشته بودند اعراب الحیر هم مشرب همه اینجا بودند بعد  
از صحبت زیاد و هر چند نفری و در میزهای برای سوپه نشستند سر منزه امپراطریس صدراعظم قبولی پاشا ایلی کبیر  
عثمانی پشت انداز سی صدراعظم اطریش و یک ن ختم منسه دیگر هم بودند خیلی نشستند صحبت زیاد و با امپراطور  
کردیم بسیار افسوس بخورد که چرا چند روز پیشتر نیامده و مشرب برای و احوال دست منزه از اظهار محبتمانی  
که میکرد بسیار اظهار دوستی کردیم بعد از اتمام سوپه همه برخاسته امپراطور آمدند منضم برخاستیم امپراطور هم با چند  
نفر دیگر در همین مجلس سر میز علحد سوپه خورده بودند خلاصه رفتیم بمهتانی که چکی طولانی جلوه عمارت که رو  
بیاض بود برای تماشای آلتیاز سی سدنی زیاد و کذاشته بودند نشستیم امپراطریس دست راست ما وزن



برادر امپراطور و سبب چپ نشسته سائر شاهزاده خانها و زنهایم در راست و چپ قرار گرفتند و آنچه  
ایستاده بودند سائرین هم بعضی نشسته و بعضی ایستاده بودند و تو می باغ بقدر پانصد نفر موزیکانچی ایستاده  
موزیکان میزدند جمعیت زیاد می از تماشاچی بودند آب فوارهای حوضها میجت عمارت رومی تپه جلوه  
عمارانی که داشتند بودیم چراغان و آتش بازی بود و هوا هم صاف و معتاب بسیار خوبی بود و آتش بازی  
خوبی کردند شان شیر و خورشید را با آتش بازی بسیار خوب ساخته بودند بعد از آن آتش بازی دیگر شد  
قلعه را آتش پیاشد و در کنار دریا دریا هم بعینه را آتش ساخته و کشتیهایی جنگی محاصره این قلعه را  
کرده بودند از قلعه و کشتی توپ میزدند و از بام عمارت شنبرون هم به روشنی الکتروسیته بروی تپه  
و حوضها انداخته بودند بسیار خوشگل مثل آفتاب و معتاب بعد از اتمام آتش بازی برخاسته باز بازو  
بازوی امپراطریس داد و امپراطور هم باز و بازوی زن محترمه منته داد و عقب سرهای آمدند تا رسیدیم  
بنای عمارت امپراطریس و امپراطور را دواغ کرده بمنزل رفتم الحمد لله خوش گذشت

## روز جمعه سی و هشتم

امروز باید رفت به سالن بزرگ صبح زود برخاستم بعد از نماز عمارت امپراطور و همه شاهزادایان و وزیران و صاحب  
منصبان حاضر شده بودند اول امپراطور با برادرانشان و شاهزادگان داخل طاق شدند جلوه رفت و دست دادیم  
روی سندی نشسته خیلی صحبت شد و از اقامت چند روزه خودم در لاک بنورغ بسیار اظهار رضامندی  
کردم که نویل همانداروار شده گفت وقت حرکت است برخاستم در طاق و دیگر گشت اندر سی وزیر عظم  
و سائر وزرا بودند تعارف کردم اما دواغ آخرین را با شاهزادگان و اندر اسی و خجسته کرده خیال کردم که ما  
و ما که کالک بخار خواهیم آمد با امپراطور یکجا که نشسته اند و کار پیاده شدیم شاهزادگان و اندر اسی  
عقب مانده نرسیدند بسیار افسوس خوردم که چرا ما آنها دواغ نکردم با امپراطور عهد داد و دواغ کرده فرستیم  
تو می کالک امپراطور و ما که کالک تا آخر ایستاده بودند حرکت ترن هم دواغ کرده رفتم هوا امروز روین و صحر  
بسیار گرم بود باز در شهر نهر کالکها یک ساعت ایستاد و در همان استایولی که وقت آمدن مختار حاضر شد  
بودم و از باز حاضر بود و پانین رفته مختار خوردیم بعد از یک ساعت سوار کالک شده را ندیم و ترن سایدون  
لا سباش کالکها ایستاد و پادشاه نور بازن و دختر و نوکرهای معتبرشان و ما که کالکها ایستاده بودند رفتم  
پانین با ایشان دست داد و خیلی صحبت شد و بسیار اظهار محرابانی به پادشاه کردم زن پادشاه بسیار  
عاقده و سفش متوسط است دخترشان بسیار خوشگل و خوش اندام و مؤدب است بمنزل سیلای پادشاه  
نزدکترین بکان است شنیده بود ما از اینجا عبور میکنیم آمده بود اما از دیدن پادشاه بسیار افسوس خوردم

این پادشاهی بود و عقیق صاحب خزان و قشون و افسر امیر طایر المان که خواستند کل ممالک المان را ملک کنی و هر  
 هزار و پندلارم بود که ملک این پادشاه را هم از دستش بگریزند لهذا جنگ کرده بر وی قشون پادشاه حرکت  
 داده و ملک را جزیره پروس کردند پادشاه هم با حیال و بعضی جواهرات نفیسه خود فرار بجنگ دولستان  
 آمده الی حال در خاک امپراطور منتهی روز میگذرانند علاوه بر این بدبختی هر دو چشم پادشاه هم نابینا شدند و  
 اش و دستش را گرفته راه میبرد پادشاه بسیار جوان بلند بالای قوی بنیه ایست اما حیف که چشمش نابینا  
 و از قرار یک گفتند و طفولیت یک چشمش را خراب کرده بعد از آن با کسیه پول با چیز دیگر بازی میکرد و کسیه چشمش را  
 چشم سالها هم معیوب کرد و دستش شصت و چهار سال شمش زد و در چشمش آتشی زد و ده اش لاری  
 ماری از شاهزاده خانمهای ملک ساکس هم دخترش پرنس فروریخت ملاحظه با پادشاه و دوا کرد و در چشم  
 یکا لسه را ندیم خوبی رسیدیم بشهر سالبورخ در جهان عمارتی که وقت آمدن منزل بود منزل کردیم همان شهر را  
 بعینما بعن آمد قبولی پادشاه وزیر مختار عثمانی مقیم استریه ماموریت از دولت خود دارد که ما بر ندیم همراه با

### روز شنبه چهار دهم

باید برویم بشهر انسپروک باره آهین هشت ساعت راه است صبح سوار کالسکه بخار شده را ندیم از خاک باویر  
 و از رودخانه آن که رود عظیمی است و طعن برود و انوب میدوید و عبور شد تا رسیدیم بقلعه کوشتن که در حرمه  
 استریه و باویر ساخته شده است رودخانه که از زیر این قلعه میگذرد و طرف دست چپش خاک باویر است و  
 طرف دست راست خاک تیرول که جزء ملک استریه است قلعه سخت کوچکی است قوی دره در روی  
 سنگ بسیار بزرگی واقع است توپ و ساقل و تسلیحه بود شلیک کردند و دانه بی از او کتفا عیب کرده بود  
 یک ربع ساعت معطل شدیم تا باران کالسکه را بجای دیگر حمل کردند یک فوج با موزیک و صاحب منصب  
 زیادی حاضر بودند حاکم سالبورخ از اینجا متخص شد و رفت برآه افتادیم وقت آمدن از این راه شب بود  
 چیزی ندیدیم امروز که دیده میشود و عجب جالی است دره بسیار وسیع رودخانه آن از وسط دره میگذرد و در  
 همه کوههای بلند پر جنگل سر و کاج سر کوهها و منته و بعضا همه حاصل می است و دشت همه در منته  
 کوه واقع است بسیار بار و صفا همین طور را ندیم الی شهر انسپروک نزدیک شهر هوا برو باد و طوفان  
 شدیدی شد باران زیادی آمد هوا خوب شد سه ساعت بغروب مانده وار و شتر شدیم شهر است کوچک  
 قریب و هزار نفر جمعیت دارد دیلاق قشنگ خوبی است در میان دره واقع و دورش کوههای بلند برف  
 دار است با وجود آن تماشاچی زیادی بود موزیک بکنی و افواج زیاد و پیاده و سوار شلیک توپ کردند و از  
 عمارت دولتی شدیم اگر چه ساده است اما عمارتی است بسیار تمیز و قشنگ با میزها و سندلیهای خوب تالار

بسیار بزرگ طولانی و از اکثر اطاقها سفید است با چوبهای مطلقا زینت داده و بعضی اطاقها را پارچه‌ای  
آبیشتی نفیس چیده اند پرده‌های اشکال خانواد و سلطنت امیر بطور استبراز قدیم و جدید در اطاقها  
نصب است اشکالی دیگر هم در حقیقت اطاقها و غیره بود و در کالاسکه بخار نزدیک شهر از بی که روی رودخانه  
بود گذشت این بل و محل است بی که الی کار شهر روی زمین و با طلاق ساخته اند بسیار بل طولانی است  
البته در هزار درج بیشتر طول دارد و در جهت و خروج راه آهن از این بنا است که در کمال استحکام باید سازند

### رویکشتمه یا نزدیم

باید بشهر بولون ایتالیا برویم صبح روزی بزرگ قدری کشته پردای اشکال را تماشا کردیم و شب  
الی صبح باریده بود و صبح هم خیلی بارید و هوا سرد و بار بود اما کم کم باز میشد و بروی این عمارت تماشاخانه را کوچه‌ای  
بود و گفته حال است نشان باز میشد و وقت حرکت شد آمدیم سوار کالاسکه شده را ندیم برای راه آهن نظر قاف  
مرض شد بپاریس رفت بکالاسکه بخار نشسته را ندیم چون راه سربالای کالاسکه خیلی آرام میرفت ساعتی دو  
فرسنگ و نیم علی مسگر و کوههای بلند و راهی خوب چشمها به دو خانه آتشبار و دات خانه‌ای که تکان  
فکینک کلهای رنگارنگ چین سبز و در طرفین راه بسیار بود هوا بهم از باریدن باران مثل بهشت چو در آن  
از این راه از بعد استاسیون فرانز انست که از قلاع محکم ستر است الی شهر انیروک شب بود و ندید  
یووم اینست که حالا بتفصیل می نویسم خلاصه همه جاسر بالا میرفتیم و کالاسکه از دو سو راج کوه گذشت  
اما چندان طولانی نبود تا رسیدیم باصل قلعه بلندی که اسمش برتر است که چهار هزار و سیصد و هشتاد و  
پانزده متر و بلندی تر است بسیار سیاق و جای خوبی است کوههای بلند برف و اطراف آن مکان  
بست و از انیروک الی اینجا همه جا جنگل انبوه است که اکثر درخت کاج است کالاسکه ایستاده آنچه آبی  
که از این قلعه بطرف انیروک و شمال میریزد داخل رودخانه و انوب شده بدریای سیاه میرود و آنچه بطرف  
جنوب و سمت ایتالیا میریزد و غسل و دو خانه‌ای پود و تر شده بدریای ادریاتیک میرود و خلاصه را ند  
چند فرسنگی که رفتم بجای رسیدیم که اسمش شلیخ است کالاسکه ایستاد و از اینجا دیگر راه آهن سرازیر میشد  
و در صد و هشتاد و یک مایل همه از کالاسکه پیاده شده و بیایین میرود و رسیدیم گفتند کالاسکه بخار  
که از این کوه سرازیر میشد و تا شهر و در مخم پیاده شده و رفتم سرباین را در زیاری رفته تا رسیدیم بدو  
از توی ده پیاده میرفتیم هیچکس در ده نبود و خداوند و له و اعتقاد السطنه را دریم تنها راه میرود و رسیدیم  
چه می کنید گفتند رفته بودیم تماشا کلبه‌ای ده چون روز یکشنبه است همه بل و در کلبه بود و در کشیش روی  
منبر و عظه مسگر و چون چشش با افتاد و از تحت روی منبر خشک شد و متحیر بود که اینها کیستند که با کلبه‌ها

و ترکیب وار و کلیسیای این بی که در یکی از گوشه های فرنگستان است شده اند بسیار رفیع و آبدن  
 کالسکه بخار را هم ندیدیم کالسکه پیش از ما پائین آمده استاده بودند و آنجا که طالب تماشا بود و ندیده  
 مایوس خسته شده در فیتیم تو می کالسکه را ندیدیم هر چه میرفتیم کوهها کوپکتر و کم جنگل تر و هوا گرم تر و کوههای سنگی  
 سخت دیده میشد و ندیدیم تا بفران زانفت رسیدیم آنجا پیاده شده نهار خوردند یک ساعت طول کشید  
 در همه این استایو ناهنجار سر بار با موزیکان و صاحب منصبان و غیره برای احترام حاضر بودند بعد از نهار  
 را ندیدیم تا به الا که سرحد ایتالیا و اطرایش است رسیدیم شب بود آنجا ایستادند و نوبل همانا را با همه همانا را ن  
 ویکر آمده مرض شدند کمال التفات را با آنها کرده و از محبت های امپراطور خلی اطرا رضامندی نمودم متعجبان  
 مهندس هم از آنجا رفت به ولایتش که باز بطهران بیاید خلاصه ای قلع و راون را که در آن روز بود دیده  
 بودم از راون تا شهر بولون را ندیده بودم اگر چه شب شد اما با صاف و مهتاب بسیار خوبی بود و کوهها  
 تمام شده بچکه افتادیم شام را در کانتور دیدم و بعد از شام خوابیدم بخیا لایکه منزل بخوابم همه همراهان خوابید  
 من متصل بچراگاه میگردم کالسکه بخار هم ساعتی ده و سکنت میرفت باز ملاحظه کردم که صحرای همه حاصل زرت  
 و شلتون و درخت توت ابریشم است بعضی تنها و کوههای کوه چکات هم دیده شد آبادی طرفین راه بسیار  
 بود عمارات و در مهتاب سفیدی میرد با صفا بود از یک سو آخ کذشتیم زیاده طولانی نبود از دور و در خانه عظیم  
 هم که پل خوبی داشت عبور شد چهار ساعت از نصف شب گذشته که سفیده صبح زده بود و در کار بولون  
 شدیم بسیار کسالت بی خوابی و ششم حاکم شهر و حاکم نظامی آنجا که اسمش نژا کا پواست با سایر بزرگان  
 حاضر بودند اهل شهر همه خواب آلود و کسل بودند نه آنها درست ملتفت ما و نه ما ملتفت حالت آنها  
 شده سوار کالسکه شدیم تلگرافی از پادشاه ایتالیا که در شکار کاوه الب بوده اند رسید بسیار اطرا  
 خوشوقتی از ورود ما مجدداً آنجا که خود کرده بودند خلاصه را در یاد می طلی کرده رسیدیم بمنزل همانخانه که  
 نریمان خان مشخص کرده بود در فیتیم بالا اطاق من مقابل معبر عام بود صدای کالسکه و عزا و دعا و مقال و متغی  
 و موزیکان بطوری بود که امکان نداشت دقیقه شخص بخوابد بطور بود و چهار پنج ساعت خوابیده

خوابیده باز ضعیفی غمگین شدم

در وین و ایتالیا و غیره هستند و آنهای خوب بهم میرسد زرت شیرینی خوب بهم زیاد است دیگر میوه

خوبی خوب نمیدهد

امشب از دور و در خانه گذشتیم اول در خانه اوینکه از شهر کوچک رو یکو میگذرد و این همان رودخانه  
 است که همه جا از روی سرون اطرایش بعد از سمرایری شب بکرت بر سر راه ما بوده است و میوه و پواست

که از نزد یک شهر فرار گذشته و اضل ریای اوریا تیکستینو

روز و دوشنبه شانزدهم

در شهر بولون توقف شد بخار را در همانجا نه خورده عصر با حکیم طولوزان و حاکم بولون که اسمش گنت بارون  
است در کاسه نشسته رفیقیم بگوش رسیدیم بدو برج که ششصد سال قبل ازین ساخته اند اما قطور نیست مثل  
سپیل مترج است از میان نشیم هم به دار و میتوان بالا رفت اما بسیار خطرناک است در میان آن احتمال دارد نفس کش  
یکپرده و صد و سیه ذرع ارتفاع دارد قدری هم کج است برج دیگر هم که عذابا بنا صنعت کرده و کج ساخته است نزدیک  
بهین برج است اینهم ارتفاع زیاد و دشت است اما از بس کج ساخته بود مردم و آنچه خرابی آنرا داشته عذابا  
خراب کرده اند حالا نصفش مانده است بعد از بعضی که چاه و محلات دار و پهلوی عمارت مراخانه که تازه ساخته  
اند ششیم بسیار خوب ساخته اند که چاهی شهر همه سنگ فرش و تیره است با آب و می طراف شهر صد هزار نفر جمعیت  
دارد و کاسه که عراوه زیاد دارد و میوه حیات بسیار مخصوص بود و هندوانه خوبی دارد و از شهر بیرون رفته  
همه جا از کناره شهر که دیوار آجری اند قدیم و در آن ساخته اند و در دانه چمنند با خندق که حفری دارد و از  
پهلوی تویرخانه که تازه ساخته اند گذشته رفیقیم همه را با طرف جنوب شهر چند تنه است که از بالا  
آنهمه مردم عمارات خوب ساخته اند عمارتی بود بالای تنه که در قدیم مسجد بوده و هر وقت پاپ  
بزرگ باین شهر می آمد آنجا منزل میکرد و است حالا پادشاه ایتالیا ضبط کرده و مال مخصوص  
پادشاه است چون این شهر پانزده سال قبل ازین در دست پاپ و حکومت آن با گنیشیا  
بوده حالا با مله مال و دلت است رسیدیم به عمارت ششم بنا می بسیار قدیمی است بعد  
بیرون آمده و در عمارت که چشم انداز بسیار خوبی بشهر و صحرا داشت و خیلی با صفا بود قدری راه رفته  
دیدیم تا چشم کار میکند صحرا سبز و آب و حاصل زیاد و عمارات یک کاشاک است که از توی سبز است  
میزند تنه بود و از این تنه مرتفع تر روی آن عمارت سیلاب خوبی کی از خوانین معتبر ایتالیا که اسمش ویمینی  
است ساخته است خلاصه خوبی پانین آمده از دور و از دیگر و در دشتیم از پهلوی عمارت دیگر دارد  
ششم از پهلوی عمارت که نه عالی گذشته که کتابخانه این شهر است و از تفرار یک گفته کتاب زیادی  
و خطی که نه و غیره دارد و عمارت حاکم نشین گذشته و در عمارت از قدیم دیوار سخی مثل قلعه کشیده  
اند عمارت بزرگ قدیمی است اغلب بنا می این شهر که نه و قدیم است اکثر عمارات را از سنگ ساخته اند  
اسم این همانجا که منزل ماست به تمل بیرون است و در منزل ششم شب را بتماشای خانه رفیقیم تماشا خان  
بزرگ پنجره خوبی است چون ما سب بازی خوب بودیم زمین تماشا خانه را سیرک ساخته یعنی کرده و در

چوب که نشسته خاک ریخته بود و در منزل پاریس اسب بازی کرد و در چیل چراغ و دیوار کوچه های خوب همه با کار روشن بود و تماشاخانه سفید است چوبهای مطلقا و در سقف و غیره اشکال بهم دارد و جمعیت زیادی بود و وزن اسب بازی هم سبک و در یکی بد بازی میکرد و متصل از اسب می افتاد اما دیگری که یکی دنیائی بود و خوب بازی کرد و الاااا هم بازی در آورد و در چون شام بخورده بود و در خواسته فینال رفته شام خورده خوابیم شمع چراغ کار روشن است و خورش لباس رخ فکلی در تماشاخانه تازیانه دست گرفته اسب را تعلیم میداد که میدوید و ایستاد و بلند میشد اسب با هم اطاعت تازیانه را میکرد و در دم مطیع حسن و فکلی و خورش بود و

### روز سه شنبه هفتم

باید برویم به برینیزی که آخر بند را بطایست و آنجا کشیهایی دولت عثمانی حاضر شده اند برای برون ما با سلا مبول صبح زود در خواسته بخار خوریم هر آن از شوخی که برقت ایران دارند همه رفتند بر آه آنجا اما حرکت و دست ساعت بفرزب مانده است ما هم بعد از نماز قدری در همانجا مانده بجهت گذراندن روز و سوار کاسک شد و فیتیم تماشای کتابخانه جمعی از بزرگان و صاحب نصابان ایتالیا آنجا بودند و الاااا طولانی است بعضی نوشته ها دیده شد بخط قطعی که از دو هزار سال پیش از این بر روی چوب که مثل کاغذ صاف و نازک است کرده نوشته اند و یکی یکی از فراموشی مصر سوار بزرگی را برای خریدن اسب ما سوار جانی کرده بود و دست هزار سال قبل از این تفصیل سفر خود را بر روی چوب کاغذی نوشته است بخط قطعی و دیگری میگفتند که خوانده اما ترجمه اش حاضر نبود و اغلب چوب و خطش هم ریخته بود و خطا هم برسم ایران و عثمانی از باستان و چوب نوشته اند بعضی آنها سوزده هم بود و از تجاری مصر و غیره بعضی اشیا که از بهین شهر بلون و قبرستانها پیدا کرده آنجا گذاشته بودند و در قدیم رسم بوده که هر کس میرود و خوراک چند روز را در با بعضی سباب با او دفن میکرد و الاااا آن سباب بخارا که از دو هزار سال پیش بود پیدا کرده حتی پوستهای گوسفندی که گذاشته بودند و مرد و بجز جرج کرده آنجا گذاشته بودند استخوان چند مرد و را همان طور بجا چسبیده و آرد و سیاه شده بودند و دست یکی از مرد و پول سیاه آن را میام بود که همان طور در دستش دیدم مانده بود و این پول را بدستش میداده اند که وقتی که از پول صراط میگذرد و مستحق از صراط بدید که گذارند بسلاست عبور کنند یکی از مرد و پاک زن بوده است و دیدم که در بند می کردند و در وقت حلقه آخری هم در استخوان دستش مانده بود و خلاصه کتابخانه و سوزده بسیار مفصلی است این کتابخانه که عمارت بسیار قدیمی است و در آن وقت محل درس بوده است علمای زیا و انجمن بوده و از اطراف آمده و در بهین مدرسه درس حکمت و غیره میخوانده اند بعد از گردش سوار شده رفتیم بر آه آنجا چون وقت رسید به بود و در طاق کار نیم ساعت محفل شدیم حاکم شهر سواران نظامی و غیره همه بودند تا وقت رسید رفتیم بپاکون ترن عرض شده است

این ترن مال کسپانی ایتالیائی را در بندیزی است و اگر آنجا بحکم ویرانه نماند و روگون پشت سر  
 قوه چمی و غیره بودند که هر وقت فلیا فی خبری میخواستیم دست و از کرده میگریختند و اندیم دست راست تا نیم  
 فرسنگ مسافت همه جایتی و پشت تنها که بلند هم بود و دست چپ صحرای سبز و آباد و درخت و جلجل  
 از پشت که بسیار بود و تا بظهور آنس که یکی از شهرهای مشهور ایتالیاست در می که شهر کوچکی است دریای تیرین  
 دیده شد بسیار تشنگان اما قدری که فرستیم بعضی تنها حاجب و مانع از دیدن دریا و کوههای دست راست  
 نزدیکتر شد آبادی و عمارات و دیوارات و حصنات خوب روی کوهها و صحرای آباد و از آنرا و فغان و غیره که ششیم در اینجا  
 چند دقیقه که اسکا ایستاد مردم زیاد و از حد طالب دیدن با بود و بطوریکه بریز عرا و راه آهن میگریختند و رختها  
 بسیار خوشگل و پسرهای خیلی خوب که خلقتشان میانه ایرانی و فرنگی بود و دیدند بعد رسیدیم بشهر اکنون که بندر  
 معتبر است اما شب بود چیزی دیده نشد جمیعت زیاد و سر راه کاسکه آمد و بودند موزیکان هم میزدند حاکم قلی  
 و نظامی و اعیان شهر بجهت آوردند و زیر تجارت و زراعت را محفوضات پادشاه ایتالیایا مامور کرده بودند که  
 تنبیهت و در و بگوید سمش بارون فینال است بعد که گذشتیم شام خورد و خوابیدیم

### روز چهارم رشتنیم مجددم

صبح برخاستیم بسیار سرد بود و از شهر فوگنیا خواب بودم که نشسته بودیم رسیدیم به بارلتا و باری و مونوپولی  
 هر جا چند دقیقه ایستاد و تا رسیدیم بشهر بندیزی از بارلتا تا نزدیک بندیزی همه جاطر فین راه و درخت زیتون  
 بود و زیتونهای کهنه با فصد ساله دیده شد و روغن زیتون اغلب و بختان را از اینجا میبرد زراعت و جمیسم  
 بود و بندیزی شهر قدیم کهنه است از وقتی که راه آهن ساخته شد کم کم آباد میشود و حالا بندر راست است و کشتیها  
 انگلیس هندوستان ازین راه میروند و هم از بندر با انگلیس از راه مصر و دریای احمر مردمان اینجا بسیار  
 فقیر هستند کاسکا ایستاد جمیعت زیاد و میبود انشرف پاشا که سابقا در طران ایلمی بود با کشتیهایی عثمانی  
 آمده است صدر اعظم او را با قبولی پاشا و مکرر پس افندی ایلمی میقم ایتالیایا و سایرین که از اسلامبول  
 آمده بودند بجهت آورد و صحبت شد قبولی پاشا از اینجا مراجعت بوین یکند بعد حاکم قلی و نظامی و وزیر کان  
 ایتالیایا که در این شهر اقامت دارند و قونسولهای دولجا رجه مقیم اینجا بجهت آوردند بعد پادشاه شده فرستیم  
 بخشی و کشتی از اعلا حضرت سلطان آمده است اسم کبی که سلطانیه و کشتی سواری خود سلطان است  
 برای نشستن با آورده اند کشتی سواری با این تشنگی و زینت در فحکشان ندیده بودم تا لار و وسیع اطرافها  
 با اسباب بسیار خوب و در کشتی دیگر اسمش طلایه است آنهم کشتی خوبی است در کشتی حاجاتیک بود  
 صدر اعظم و عملد خلوت و حکیم طولوزان مانده سایرین همه کشتی طلایه فرستند بجهت آوردن بارها و حاجات

شدن مردم چپاعت در لنگرگاه ماندم و دو ساعت بغروب مانده بطرف اسلامبول حرکت خواهم کرد و در  
فرنگهان الحمد لله تسالی بخیر و سلامت گذشت نشاء الله آخر سفرم بخیر و سعادت خواهد گذشت  
راه امر و از خوشتر یا بدین طرف چندان آلودگی غلبه حوا بود و بونه کون و غیره داشت بنا بود و چپاعت  
دیگر حرکت شود بعلت باد و زیاده شب را در بندر ماندم

## روز نوزدهم

صبح برخاستم یک ساعت از دستم گذشته حرکت شد کشتی ها و سایرین که در کشتی طلوع بودند  
بجز ابراهیم خان و مسیوریشا و در میان خان و برادر میرزا ملکم خان و سبهای ماهجه باین کشتی آمدند  
آن کشتی بسیار بد جانی است شکایت از کثافت و جانورهای کزنده آنجا داشتند بعضی را هم ملکه زیده بود  
هیچیک خواب نکرده بود و در خلاصه شام و عشاری که آشپز سلطان طنج میکند بسیار خوب است الحمد  
لله هوا صاف اما قدری باد بود و امواج زیاد کشتی را حرکت میداد و قدری خوابیده بعد که برخاستم  
با سفر خان ایتالیا رسیدم بودیم که ولایت او ترانتا است یعنی نته ساعت بعد از حرکت از بندر نیزی  
با بنجار رسیدیم چون نزدیک ساحل بود و امواج کم شد بخار خوریم خمساعت بغروب مانده از مقابل  
جزیره کروکو که دست چپ واقع بود گذشتیم که بهای آنجا پیدا بود اما بقدره فرسنگ بیشتر مسافت داشت  
این جزیره بزرگتر جزایر سیبریونان است سابقا در دست انگلیسها بود و خودشان ده سالست بپرت  
یونان داده اند شب هوا بسیار صاف و بی ابر و باد بود و ستارها میدرخشیداهم چون بختیم  
در طلوع شد اما در طلوع از دریا تماشا می داشت از پنجه کشتی تماشا می دریا را میکردم آب دریا را که  
بخار کشتی میکشید کف کرده مثل رودخانه سفیدی میشد چیز بسیار غریبی دیده شد متصل از میان آب  
و توی کفها مثل برق آتش در می آمد مثل فعل اسب که بسک بخور و دو سنگ چخاق که آتش بد بدیا چرخ  
الماس که آتش الکتریسیته میداد بهمانطور اما متصل آتش در می آمد توی کفها بیشتر و سایر جاها  
آب گستره بود

## روز بیستم

صبح یک ساعت از دستم گذشته از محاذی جزیره سلالونی که یکی از هیئت جزیره یونان و در دست  
چپ است گذشتیم دریا را در آرام بود هیچ باد نبود و نهار خورده شد و از جزیره زانت هم که طرف د  
چپ و یکی از هیئت جزیره یونان است و از محاذی ناوارن که نشستم که در اینجا کشتیهایی سده دولت روس  
و انگلیس و فرانسه با کشتیهایی دولت عثمانی و مصری جنگ کردند برای آزادی حکومت یونان و کشتیهایی



دولت عثمانی و مصر را بالمره تمام کرده آتش زدند و در آن زمان استعدا بحری عثمانی بالمره تمام شد و دولت یونان از دولت عثمانی جدا شده پادشاه علیرده پیداکرد این جنگ چهل سال قبل ازین در عهد سلطنت سلطان محمود خان پدر پیرین سلطان اتفاق افتاد و در آن اوقات شتی بخارشیو می داشت همه بادبانی بوده است خلاصه حمله یونان کم آبادی است معلوم بود که در کوها آب بسیار کم است بادوربین دیدم اغلب خشک بود بعضی بوته ها در کوها بود و کوها بی عقب مرتفع تر بود و خاک یونان ارسطو و سلاطون و بقراط و سقراط و اسکندر بزرگ و حکما و شعرا قدیم آنجا را بنظر می آورد و خوب آفتاب بدماغه مانا بان رسیدیم در وانه کوها آبادی زیاد پیدا بود که همه جزء آبادی مانا بان است خانه ها و عمارات سفید بود و هر خانوار یک برج مانند ی برای خود ساخته بسیار جنگ که یا اینچنین امنیت زیادی نداشته است محض احتیاط خانهای خود را محکم می سازند و کوها بی کجا بسیار خشک و بی آب و هیچ سبزی حتی یک بوته نداشت همه سنگی بود شب را داخل تنگه مالیا شدیم از میان تنگه ها و جزیره سرکه که ششم سرکه دست راست بود مالیا دست چپ از اینجا رو به مشرق رفتیم که طرف یونان و آب با شده الی حال باد هیچ نبود باین تنگه که رسیدیم قدری باد آمد گشتی را نمکان میداد

## روز بیست و یکم

صبح برخاستم باد می آمد اما هوا صاف بود و امواج دریا هم چندان زیاد نبود و نیم ساعت از وسط گذشته بود که ساعت ایرانی به خلیج اتر رسیدیم اتر پای تخت ملک یونان است از تنگه جزیره را گذشتیم که این جزیره دست راست و دماغه اتر دست چپ بود اما شهر اتر پشت دماغه و دور بود دیده نمیشد این جزیره را بواستطالک که قفلون در احوالات اولیس نوشته که پادشاه این جزیره بوده و در جنگ ترواکم شده و هنگام پسرش به قتل رسیده بود بسیار مشهور و معروف است اما بسیار کوچک و خشک و بی آب و علف و درخت است سواحل دماغه اتر هم بسیار کوها بی خشک و در دست چپ در سواحل یونان آثار عمارات قدیمی بادوربین دیدم که روی سنگی کنار دریا ساخته بود و ستون سنگی زیاد داشت مثل آثار تخت جمشید که با هم مر بود اما بعضی خراب افتاده بود این آثار در قدیم معبد بوده است در یونان بخصوص نزدیک شهر اتر از این آثار زیاد است بعد از سه چهار ساعت از تنگه جزیره لنگر یون و جزیره اندر گذشتیم لنگر یون دست چپ بود جزیره بسیار بزرگی است و متعلق به یونان اندر و دست راست و جزیره کوچکی است یک ساعت و نیم بغروب مانده از محاذی جزیره کوچک پزارا که خاک عثمانی است گذشتیم پشت این جزیره جزیره کیواست جزیره بزرگی است که عثمانیها مستقر میکنند دست چپ هم جزیره سیکرو است که خاک یونان است اما دور بود دیده نمیشد مسافت از برنیزی الی اسلامبول بنقصده و هشتاد میل و بحساب ایرانی دویست و شصت فرسنگ است هوا الحمد للهِ صاف بود اما باد مخالف

تصویر سلطان عبدالغیر پاشا در روم



SULTAN ABDUL AZIZ KHAN



مصلحت شدت پیوزیکشتی هم خوب مقاومت با امواج داشت و خوب راه میرفت اما شاعقی سلف فرسنگ یکین  
فرسنگش کم شد که ساعتی دو فرسنگ میرفت خوابیدم شش ساعت و نیم از شب که نشسته یکدفعه شتی ایستاد  
باعث وحشت شد پرسیدم گفتند عدا کلاه داشتند چون بغاز دار داخل نرزی که است شبانه نمیخوابند  
داخل شوند محض اطمینان که بدانم کشتی عیبی نگرفته است کفتم نیساعت بهم برانند رفتم خوابیدم بعد از نیساعت  
باز کشتی ایستاد ما هم تازه طلوع کرده بود و هوای بسیار ملایم بود و ساعت بعد کشتی رو به داخل حرکت کرد

## روز بیست و دوم

صبح که برخاستم دو ساعت از دسته گذشته بود از جزیره که چکی موسوم به تهنه دو که طرف دست راست  
واقع است که ششیم از قلعه کج شکلیک توپ کردند و دست چپ محاذی تهنه دو جزیره و لمنو واقع است جزیره  
بزرگی است بعد از آنجا رسیدیم بغاز دار داخل طرفین قلعه جات مستحکم ساخته اند قلعه اول تهنه دو دست  
راست قلعه دوم طرف چپ در خاک یورپ سد البحر طرف راست مقابل سد البحر قسم قلعه سی قلعه سوم  
سمت چپ خاک یورپ شایه این قلعه سی است که خرابه و روی تپه ایست از قدیم قلعه بوده حالا هم تحفظ  
و توپ دارد و بعد قلعه سلطانیه است طرف دست راست در خاک بسیار و در دست چپ هم قلعه و برج و  
باستیان مقابل قلعه سلطانیه هست قلعه سلطانیه توپ زیادی دارد و دیوار را با سنگ ساخته اند سر باز تحفظ  
داشت و درش هم آبادی و عمارت زیاد بود و خانه های خوب داشت کشتی زیادی از بخار و سیاح و غیره  
امروز دیده شد که شتیهای کپایی نمیه بسیار ترو میگرد و اینجاست و استحکامات از قدیم بدیده بوده و  
سلاطین عثمانی تعمیر کرده اند نه اینست قلعه تازه ساخته باشند و دست چپ مقابل آبادی قلعه سلطانیه کنار بغاز  
آبادی بود و اسمش کلید البحر همه این آبادیها جزه چناق قلعه است خلاصه چنچا است از دست رفتن به چناق قلعه  
رسیدیم از همه سلاع شکلیک توپ کردند یک کشتی جنگی بزرگی هم از دولت عثمانی لشکر انداخته بود شکلیک  
کرد و خوب کشتی پوسته و کل و سی عراوه توپ داشت محمد رشیدی پاشا مشهور بشیر وانی داده که صدر اعظم  
حالیه دولت عثمانی است از جانب سلطان از اسلامبول به چناق قلعه منتقل آمده بود کشتی با هم لنگر انداخته  
مقابل قلعه سلطانیه ایستاد چون از اینجا با اسلامبول ده ساعت راه است اگر امروز میرفتیم شب وارد اسلامبول  
میشدیم امروز تا عصر اینجا بستم نشد الله تعالی شبانه حرکت خواهد شد که صبح با اسلامبول برسیم صدر اعظم  
عثمانی و حاجی حسن خان وزیر مختار ایراک که باقی نشته آمدند بکشتی ما صدر اعظم عثمانی را بحضور  
آورد شیر وانی زاده آدم بسیار باهوشش بهنم خوش شرب خوش صحبت زرنگی است مرقه به ظهور کوتاهی  
است ریش سیاه چهری دارد و فارسی میدانند بعد از چنچند دقیقه صبحی رفته در ثانی باز با صدر اعظم ما آمدند و آنجا

که با او بود و از این قرار معرفی کرد و ادی دیوان بها یون کنگان بیکت والی جزایر بحر سفید لطیف پاشا سر  
نظامی قلع خاقانیه بحر سفید ایوب پاشا و قزوین ولایت امین اسندی قاضی چناق قلعه شریف رشیدی  
افندی که حمامه داشت رئیس دیوان پیشین ساخت بیکت حمامه داشت میرالای توپخانه مصطفی بیکت ایضا  
مصطفی بیکت اجدان صدارت که رتبه قائم مقامی دار و سامی بیکت امیرالای عساکر ضبطیه بحر سفید حافظ بیکت  
امیرالای دیگر رشیدی بیکت یک ساعت و نیم بغروب مانده بسنگ راکشیده رو با سلامبول رفیق زنه های فرنگی بسیار  
خوشگل توی قایقها سوار شده نزدیک کشتی ما آمده بودند و قونسول و دو لحارجه و چناق قلعه زیاده است و عمارت  
خوب ساخته اند صدر اعظم ما سوار قایق شده رفت بکناره با ندوید صده عظم عثمانی و کشتی بخا  
سواری صدر اعظم عثمانی بسیار خوب کشتی است افتاد و عقب ما کشتی طلیعه هم عقب آن را ندیم از طرفین بنا قلعجا  
خوب و توپ زیاد و دوازده چار قلعه و باسقاها های خالی که بطرف فرنگستان ساخته بودند که کشیم آنچه بطرف جدید فرنگستان  
است و ده پانزده سال قبل ازین ساخته اند باقی دیگر که دیوار و برج سنگی است از قدیم است طرفین بنا رتبه و  
سوارخانه کوه است همه پر درخت و جنگل شهر کالیبولی و استحکامات آنجا و آخر بنغاز و ادانل است که از آنجا  
داخل دریای کوچک مار مارا میشود و جل میل یعنی دوازده فرسنگ ایران است از کالی پولی شب که کشیم و پیشه

### روز بیست و سوم

صبح از خواب برخاستم ساحل طرفین از دور پیدا بود کشتی هم ایستاده میرفت چون با سلامبول نزدیک بود  
طوری میرفت که در ساعت معین یعنی پنج از سته گذشته به بغا زبرد رخت پوشیدم کم که بطرف دست  
چپ که سمت روئی و خاک بود و رست نزدیک شدیم بعضی عمارت و آب و بیا دیده شد خانه های خوب  
ساخته بودند بعضی کارخانجات دیده شد گفتند تفنگ سازی و کربس باقی است همه کنار تپه و ماهور و  
درخت کاج و سرو و درخت جنگلی دار و اغلب سرو ناراروی قبرستانها میکارند اما توی دریا که بهما هم سرو است  
ازین آبادها گذشته اسلامبول پیدا شد باز هم قدری گردش کردیم تا وقت برسد بعد از آن کشتی سلطانیه ایستاد  
کشتی سلطان موسوم به پرتوپیا له را که اسم والده سلطان است با صدر اعظم به چاق قلعه فرستاده بودند  
که در بغا زوار آن شویم صدر اعظم در آن کشتی بود همراه ما می آمد سوار قایق شده رفیق با آن کشتی صدر اعظم عثمانی بکشتی ما آمده و  
براه ما بکشتی پرتوپیا له آمدن کشتی سلطانیه که چکله باقیه و تفنگ است حاضر را خاتم کرده اند با خجبه دار و رفیق  
بعرضه کشتی از طبعه ایران که در اسلامبول زیاده هستند قریب سه هزار نفر و پنج کشتی بخار بسیار بزرگ سوار شده  
با استقبال آمده بودند کشیه های خود را نزدیک کشتی ما آورده و در این بین صدر اعظم ما با شاهزاده کان و غیره  
بقاق نشسته از آن کشتی باین کشتی می آمدند یکی از کشیه های که تبعه ایران در آن بودند و در دهره رانده که

نزدیک کشتی بایباید قایق صدر اعظم و سایرین کم مانده بود بخورد باین شقی و غرق شود خدا رحم کرده بیک طوری خلاص شده رسیدند آنرا بالا اغلب پیش خدمت صاحب هم بالباس رسمی بودند سایر پیش خدمت صاحب و غیره همه در کشتی اول ماندند خلاصه را ندیم دست راست جزایر زیاد است که کوه و درخت و بعضی هم چشمه آب دارد از آنجا و بعضی متولین عثمانی را گفتند که این عمارات هم سازند که تا بنای خاص بخودش برودند اما اعمار قی نذیم شیخ توی در او پشت پتیا بوده است رسیدیم باول آبادی شهر اسلامبول دست چپ خاک آرد و پاست دست راست خاک آسیا مانند دیکت بنجان آرد و ب میرا ندیم کشتیهای بخار که ایلچیان خارج نشسته استقبال آمده بودند دیده شد اول آبادی بعضی خانههاست بعد ابتدا میشود دیوار که سنگی که بزوج دارد و قلعه ایست از عهد قیصر ساخته شده است چون این نوع قلعههاست حالا بکار نمیخورند و تغییر میکنند اما چون همه از سنگ و مستحکم است هنوز این باقی است این قلعه محیط است شهر قدیم اسلامبول را که همه در روی تپه و ماهور و دره واقع است آبادی شهر در طول بناز است عرض چندانی ندارد و بجوهره آبادی که اصل شهر و سورا اسلامبول است در توی همین قلعه و بعد از قلعه الی اسکی سرای والی عمارت شبکیکاش و یالی چراغان سلطان است که مساجد و قبرش را یا صوفیا و جمیع دیگر و باب عالی که وزیر و وکلای دولت در آنجا می نشینند و باب عسکریه و عمارت وزیر معادن و تجارت و سر بازار خانها معتبره بیا رخانه بازار کاروانسرا و غیره همه در اینجا هستند ازان بعد هم همه جا در کنار بازار و سر پتیا و کوها با آنجا و عمارت های خوب و مساجد و غیره دارد والی بیو کرده و طرابیه که سیاق سفرای خارج است اما گنجان ساخته شده است سمت دست راست هم که طرف اسناد و اسکا ریکویند عمارت عالی و مساجد خوب است بخصوص در خانه سلیمیه که بسیار خوب ساخته اند این طرف هم مثل آن طرف همه تپه و دره و جنگل کاج و سرو و بلوط است که پس هم عمارت و باغی دارد که درختهای میوه و سبزی کاری و گلکاری بعمل آورده و در نهایت سلیمیه و درختها و باغها را آب میدهد تا سایر درختهای جنگلی آب لازم ندارد و می است و آن طرف این تپه ها گفتند جنگلهای بسیار سخت است و در آنجا میتوان میانش رفت اما این تپه ها چون نزدیک آبادیست اغلب درختهایش را بریده و درختها کاج و سرو و بعضی دیگر را برای زمینیت خانهها و تپه ها کاهیده اند خلاصه بعد از دیوار و برج قلعه جانی بود و شهر را بریدی قلعه یعنی هفت قلعه که مثل ارکان این شهر است دیوارهای سنگی و چند برج بزرگ دارد و شش هزارین مکان برای اینست که در قدیم سلاطین عثمانی با هر دولت که اعلام جنگ میکرد دنیا برو می میسل میشد فوراً ایلچی این دولت را که در اسلامبول بود باطلعه و لحظه اسیر کرده در این یدی قلعه محبوس میکرد و بعضی اوقات هم میکشیدند بعد از آن بجامع سلطان احمد و یا صوفیا و خیره پس بایسکی سرای یعنی عمارت قدیم سلاطین عثمانی که بر روی تپه بلند ساخته شده و در پیش هم دیوار چکمی است رسیدیم حالا دیگر سلاطین عثمانی اینجا نمی نشینند باب عالی

و غیره هم از دور دیده شد سفارتخانه ایران هم که عمارتی است عالی و در همین جا است بعد به غلطه و یک اوجلی یعنی  
 برآ که منزل زمستانی سفرای خارجی است و سایر فرنگیان هم اغلبی در آن محله می نشینند رسیدیم بعد بعمارت طو لمه  
 باغچه بیگناش هم میگویند رسیدیم که سلطان با حرم و والده سلطان و سایر خانوادۀ سلطنت و شایه و با  
 آنجا می نشینند عمارت بسیار عالی خوبی است سلطان عبد المجید خان که برادر این سلطان بوده ساخته است  
 از آنجا گذشته بعمارت یالی چراغان رسیدیم بسیار عمارت خوبی است هلی بنای آن از سلطان محمود خان  
 پدر این سلطان است و این سلطان تازه تعمیر و تمام کرده اند بعد رسیدیم به محاذی عمارت مشهور بیگلر  
 بیکی که منزل دست راست طرف اناتولی لب بغاز واقع است و چون در محله بیگلر بیکی ساخته  
 بآن اسم منو اند عمارت عالی است چون جریان آب بغاز از بجز فرا و دیگر به مار دارد است و بسیار تند  
 مثل دو دغانه در بعضی مواقع جریان دارد و از آن جمله در محاذی همین عمارت که منتهای جریان را دارد  
 کشتی ها نتوانست مقابل عمارت نکر بنیاد از عمارت گذشته برآ قدم بالاتر مسا و بعد از چند دقیقه  
 اعلی حضرت سلطان که در عمارت بیگلر بیکی بودند سوار قایق مخصوص که برای ما حاضر کرده بودند شده  
 آمدند بکشتی ما روی سندی نشستم صدر اعظمین هم نشسته بعد از قدری صحبت بر خاسته از کشتی ما عین  
 آمده با سلطان سوار قایق شدیم صدر اعظمین و حسین و بی پاشای سرعسكر و قایق ما بودند رسیدیم  
 با سکه عمارت رفتم بیرون کیفوج سرباز موزیکانچی در حیاط و باغ عمارت موزیکان میزدند سلطان  
 ما را برود بالا و اطاقها و عمارات منزل ما را نشان داد و تعدادات زیادی کرده مراجعت بعمارت  
 خودشان نمودند سن سلطان چهل و چهار سال است هم سن ما هستند امر در آید به بغاز اقلع  
 و کشتیهای جنگی و دولت عثمانی شلیک توپ زیادی شد چهار کشتی بخار بزرگ جنگی که بعضی از آن هم زره  
 پوش است در بغاز دیده شد که جلو عمارت سلطان و ایما لنکر انداخته اند خلاصه بعد از نیم ساعت من و  
 قایق شده ما صدر اعظم و معتمد الملک و علی بیگ تشریفاتی بی پاشی رفتم باز دید سلطان بعمارت طو لمه  
 باغچه عمارت بسیار خوبی است اغلب پلهها و دیوار و ستون و غیره از مرمر است سلطان تا پای پله  
 با استقبال آمده در نهایت گرمی دست داده رفتم بالا قدری نشستم صحبت شد بخوابسته منزل  
 آمده راحت شدیم عمارت بیگلر بیکی بسیار عمارت خوبی است پلهها و هزاره دیوار پلهها همه از مرمر است  
 عمارت بطور فرنگی و ایرانی و عثمانی و باین جهت بسیار خوش طراح است همه اسباب اطاق از پرده و  
 و نیم تخت و میز و آئینه و چهل چراغ و جار بسیار اعلی و خوب است با طاقها پارچه های اعلیای فرنگی  
 چسبانده اند بخیر همه بطور یکپارچه است خیلی عریض و طویل و سنگین اما طوری ساخته اند که یک یک میستون

باستانی ساعتی ده دوشه بالا و پایین کند و بر اندازد و هر جا بخواهد واکندار و بدون جفت و ریزه و اما دومی است  
 و بدون خطر می تواند سر را از زیرش بیرون کرد این نوع پخرا را در لندن دیده بودیم بسیار خوب چوب است همه  
 عمارات سلطان پخرایش آغینه و همین طور است عرض بنما از هزار ذرع متجاوز است آن طرف هر کس راه  
 برود هر رنگ لباس پوشیده باشد با چشم بدون اما دو و در بین می تواند تشخیص داد و کلوده تفنگ خوب  
 از این طرف آن طرف را میزند عمق بنما از ده ذرع و میت ذرع و بعضی جاها الی صد و ده ذرع است  
 کشتی جنگی بسیار بزرگ و درجه بنما می تواند عبور کند موقع و محل شهر اسلامبول و هیچ جای دنیا نیست  
 مثلاً می توان از نیکی و دنیا چهل چراغ و میز و سندی و اسباب یک عمارتی را خرید بدون اینکه کروی بزرگ  
 بشنید یا حرکت کند و او پای عمارت و در بنما باز کرد و سنگ مرمر و غیره هر چه بخواهد برای عمارات  
 از هر بلدی و در کمال آسانی می توان حمل باین شهر کرد و همچنین مال التجاره همه دنیا با کمال سهولت می توان  
 با کشتی آمد و رفت کند تا لار بسیار و سدی باز نیست خوبی در عمارت بیکلریکی است اغلب سقفها از چوب  
 و تخته است اما بسیار خوب نقاشی کرده اند فرش طلا قبا از حصیر بسیار تمیز است کنارهای باریکی از فرش  
 فرنگی بر روی حصیر ماکشیده اند که از آن روراه میروند زیر این تا لار و خفا نه مرمر بسیار خوبی دارد و از بعضی  
 اشکال آب میبرد و توی حوض مرمریکه یکت پارچه است بسیار خوش هوا و برای تابستان خیلی خوب است  
 ستونهای مرمر خوب دارد و همه ملاترین عمارات منزل دارند حمام بسیار خوبی از مرمر توی همین عمارت دارد  
 خزانه های کوبیک مرمر که بر خزان شیر می دارد آب سرد و گرم می آید چون مدتی بود حمام زرقه بودیم بجام رفته  
 بعد از حمام رفیقیم باین باغ عمارت را گردش کرده پیا و خیلی راه رفیقیم باغ چون در دانه کوه است مرتبه  
 بر مرتبه ساخته اند هر مرتبه باز و طرف پلهای مرمر دارد و دست اندازهای چوبی که چاک و در مراتب باغ است  
 روی دست اندازها تک تک چراغ کاربم بود و دیوار هر مرتبه را از درخت عتقه که بچاری می چید و بنه سبست  
 کاشته اند بدو اچسبیده مثل زمر و سبزه کرده است بسیار خوب و درختهای دیگر از مرمر و بلور و الوچند و سب  
 و غیره دارد و باغچه بندیهای خوب بطور فرنگی کلکاری بسیار خوب مجسمه و مجاریهای مرمر خوب شکل شیرهای  
 یال دارد فریق و غیره و در وسطها دیده شد بعضی مجسمه سب و بیرون از برنز و دیده شد هیچ شش مرتبه بهین طور  
 باغ و پله مرمر و دست انداز و غیره دارد و بسیار با صفا چشم انداز خوب بدینما زود این مراتب بالا هم عمارات  
 و حضور عالی دارد و که بجز همین عمارت بیکلریکی است همه را کشفیم همه سباجهای بسیار خوب دارد و خفا نه بود  
 حوض فواره مرمر بسیار خوب داشت و دیوار و طرفها طاق را از مرمر مجاری کرده فرو برد و اند بویار مثل کلههای بزرگ  
 سه قنار مجاری کرده اند بالای کلههای اول هر یک یک کبی است شیر را باز کرده آب تیر که غنی بکلهها آید و میریزد کلهها را تیر



میسرین و تا با خنجر که مثل جوش کوچکی است و سوراخ دارد که آب آنجا میفتد و می شود بسیار تمیز و خوب است و هوا  
اطلاق را سر و میکند و این مراتب بالا و باغات سلطان که بوتر خاخا و کبوتر زیادی دارد خیلی وسیع و مستطیل  
آنجا حاضر بود و در نهایت تمیزی نگاهداری میکند گفتند سلطان از غلبه اوقات بتماشای اینجا میاید و دیگر در میان  
فخرف رنگ رنگ و طوطی شکاری مرغ و خر و سحر انواع حیوانات و دیگر هم بود خیلی اینجا گشته بعد پانین آمد  
رفتیم بهار ت مابین اسل شجر اسلامبول و محله بک او اعلی و غلظه و محله قاسم پاشا یکت بنغاز و یکی  
هست کوهی بنغاز بزرگ که آخر آن منتهی بکوه و تپه میشد و عرض این بنغاز خیلی کمتر از بنغاز بزرگ است و در جبهه  
هم دارد و که از غلظه با اسلامبول عبور میشود

### روز بیست و چهارم

امروز بخار را منزل خود خور دیم بعد از بخار سفرای خارجه مقیم اسلامبول و وکلای دولت عثمانی بحضور  
آمدند اول فرید پاشا از جانب والدۀ سلطان باحوال پرسی و تنهیت ورود آمد و بعد وکلای دولت  
عثمانی و بعد از آن سفرای خارجه آمدند اول ایقنا تیوایلی کبیر دولت روس آمد و طاق کوچک صحبت شد  
چون خوش روی خوش صحبتی است ریشتر میتراشد بسبیل دارد و رفت بیرون الیوایلی کبیر انگلیس آمد چانه را بیشتر  
در کونتریش دارد و با او هم صحبت زیاد شد و که رفت بعد از نیم و تا لارجه سفرای دول و دیگر با اتباع صف کشیده  
کشیدیم ستاده بود و یایلی روس اول اتباع خود را که بقدر بیست نفر میشدند معرفی کرد و بعد یایلی انگلیس اتباع خود را معرفی کرد  
بعد از یایلی انگلیس چهار نفره با هر یک صحبتی شد سامی وزرای مختار و وکلای عثمانی از این قرار است وکلای وزارت عثمانی محمد سکه  
پاشا شیر وانی زاده صدر حلقم رحمت پاشا وزیر عدلیه رضا پاشا وزیر بحریه سابق حسین وانی پاشا وزیر خارجه احمد پاشا  
وزیر بحریه جودت پاشا وزیر علوم جدی پاشا وزیر مالیه کافی پاشا وزیر فواید محمود پاشا وزیر تجارت صادق پاشا ناظر رسو  
کمال پاشا ناظر اوقاف غالب بیگ و قدر و سلطان وزرای مختار و ناظر جبهه ایقنا تیوایلی کبیر روس الیوایلی کبیر انگلیس  
شماره و قدر و رسو الیوایلی طریش اوچان ایلی المان که بر کتایلی بازنیک کوه و سوار و ژو فرایطالیانو که ایلی سنجی و نیایران  
چینا حجت بنزوب مایه با قایق رفتیم یکشتی پر تو پیاله نشسته برای گردش رفتم بطرف بالاسی بنغاز است  
بیو کدره از عمارت بیکر سنجی تا منتهای آلیه بنغاز که بیو کدره باشد با کشتی بنجار نیم ساعت راه است عمارت  
و الی صای خوبی که در بطرفین بنغاز دیده شد از این قرار است طرف دست راست که سمت خاک است  
عمار ت کوک سو که از بنا های سلطان عبد المجید خان است کلاه فرنگی و در مرتبه کوچکی است پله ها و دیوارها  
همه از سنگ مرمر است مرمر را منبت کاری و جاری بسیار مرغوبی کرده اند اسباب زینت اقامت هم همه  
از عهد سلطان مجید خان مرحوم است که طغری اسم او را بسیار بجا بود باغ و باغچه کوچکی هم در این کلاه فرنگی

بسیار جای تشکی است رودخانه کوچکی از نزدیک این عمارت داخل بنامیشو و موسوم بموک سوبینی است  
 این کلاه فرنگی هم بان اسم موسوم شده است اغلب مردم باینکه در عمارات اسلامبول کار میشو و از محال  
 ایتالیا می آورند عمارت عاوه سلطان خانم خواهر سلطان بسیار عمارت و باغ خوبی است خانه شریف عبد  
 المطلب شریف سابق مکه معظمه که حالا در اسلامبول مجبور است توقف است خانه مرحوم نوا پاشای وزیر  
 خارجه خانه راشد پاشا وزیر خارجه حالیه خانه راوف بیگ و غیره طرف خاک ابرو با در دست چپش کلاه  
 دوله رجه است که اغلبی باغ و عمارات خوب دارند مثل سفیر روسیه یالی خدیو مصر که بسیار خوب ساخته اند  
 یالی فاطمه سلطان خانم و خاتمه عبد المجید خان این دو یالی در محل موسوم به امیرکان ساخته شده است  
 خانه رشیدی پاشای صدر اعظم خلاصه زخم تابو که در آب بنغازی ساخته و قدری سمت دست چپ فته  
 است که در هیچ عمارت و کوه است و اسمش را میگوید که مسکو میزند یعنی دره بزرگ برکشتم در محاذی  
 عمارت کوک سوختنی ایستاد و سوار قایق شده بهمارت رفته همه را کشتم بسیار تشنگ جانی بود و و بان  
 بکشتی برکشتم آمدیم منزل

## روز بیت و پنجم

امروز پنجار و عمارت یالی چراغان همان سلطان شریف رفیقیم و م اسکله صدر اعظم عثمانی بخت  
 پاشا سرعصر پاشا وزیر بحریه و وزیر رجه و غیره منتظر بودند با همه احوال پرسید سلطان در پلها بودند  
 دست داده بخار ف کرده رفیق بالا اول با طاق خلوت رفته قدری با سلطان نشستیم صدر اعظم بهم بود  
 بعد برخاسته رفیق با طاق و دیگر بطر زعوب میزدی که نشسته بودند روی سنجلیک نشستیم بخار خوبی خورده شد  
 با سلطان زیاد صحبت کردیم پادشاه انگلیس از اسکوالند تلگراف احوال پرسید با کرده و راجع احوال پرسید  
 هم از سلطان کرده بودند همان تلگراف را امروز سلطان نشان داد و سلام پادشاه انگلیس را رساندم  
 بعد از بخار رفیق با طاق و دیگر نشسته قهوه خورده برخاسته رفیق منزل عصری از در باغ بالای عمارت  
 سوار شده بکوش رفیق میخواستیم تا سر تپه و کوهی که از همه بلند تر بود رفته شمع و باغ اطراف را نگاه کنیم  
 از کوچه ها را ندیم آبادی و خانه های خوب کتکت و خانه و باغ خوبی از خدیو مصر دیده شد رفیق بالا این  
 سوار اسب پیران دله بودم بالای کوه پیاده شدم هوا بسیار سرد بود و حالت کوه و گیاهها و هوا بسیار  
 شبنم بود و بوی صفا و هوای بجز رگلا رستاق ما نذران یک مقبره با جای مینفر متولی بالای تپه بود  
 بسیار که چک متولی هم بود می گفت اینجا پیری و درویشی دفن است داخل شدم قبر طولانی بود چشم  
 انداز ببار با صفائی داشت پشت پنهان سمت شرق صحرائی وسیعی است که میرود به اناطولی الی

طهران بکله ای چین وصل است که بهای پیدا بود اما آبادی چندان دیده نشد سمت مغرب دریای  
مار مار پنج جزیره آباد با کشتیهای که استاده و آمد و رفت میکردند پیدا بود و طرف شمال بهو کدره  
و بغاز خلاصه بسیار خوب جای بود و بعد از راه ویکر باین آمده بکوچه سنگ فرشی رسیدیم اسب حجت  
راه میرفت قدری برسم پیاده راه رفته تا بشارت رسیدیم

### روز بیست و هشتم

بخار را مثل خورده بعد رفتم بشهر اسلامبول برای تماشا می مسجد ایا صوفیا و سفارتخانه ایران قبل از  
رفتن یوسف عضدالدین افندی پسر بزرگ سلطان که شانزده ساله و شانزده خوبی است بدین ما  
آمد و اطابق نشستی قدری صحبت شد نشان اقدس با جمایل آن که از جله نشانیهای دولت است  
بسلطان نژاده داده شد بعد از دقیقه که رفت ماسوار قایق شده رفتم بشارت چرخان بهار وید سیف  
غالدین افندی از آنجا برخاسته باز سوار قایق شده رفتم با سکه شهر جمعیت زیاد و ایازامالی اسلامبول  
و تبریزان و فرنگی و کشتیها و خشکی بود و ندیکه یک یکی شهر که سمش اسمعیل پاشا است و شهر امنیتی میکند  
با اجزای حکومت و سواره نظام و خواص زیاد برای تنظیم مردم حاضر بودند سوار کالسکه و بازی  
شدیم که چها اگر چیلند و پست است اما باز همه جا کالسکه میر و در اندیم تار رسیدیم مسجد ایا صوفیا  
پیاده شده داخل مسجد شدیم خدام مسجد صف کشیده بودند احوال پرسشی شد کمال پاشا با وزیر ادعا  
هم حاضر شد مسجد بسیار عالی و قشیم است همه را از سنگ ساخته اند چها ط مسجد بسیار  
بزرگست کسند و طاق آن بسیار وسیع و بلند ارتفاع کسند تا زمین تخمینا باید هفتاد و نفع  
باشد بنای آن از هزار و سیصد و ده سال قبل ازین است اول بنکده بوده بعد کلیسای نصارا  
شده بعد از آنکه سلطان محمد فاتح فتح اسلامبول را کرد و الی حال مسجد است و بهین جهت که از اول  
مسجد بنوده قبله حجاب کج است منبرهای متعدد دارد و که در ایام رمضان و غیره و چند جا  
و عطا و نماز میکند جای در غلام کردش مرتبه بالا برای سلطان ساخته اند که هر وقت می آیند  
اتحبا نماز میکند که کسی پیش از آن نمی بیند بعضی حجابی و منبت کار چیب از سنگ و سه  
ستونهای مرتبه بالا کرده اند و در سقف هم بعضی خاتم سازیم از سنگ دارد و اما بر و ایام  
و مدت از زمان این مسجد از آن جمله افتاده است بخطر مسجد هم اندکی شکسته و نشست  
کرده است مثل یک درخت کمین است که طراوت جوانی از او رفته باشد خلاصه نماز ظهر و عصر  
در مسجد کرده بکجا بخانه مسجد رفتم قریب و هزار جلد کتاب بود همه کتابهای عربی از فقه و اصول و معانی

بیان و تواریح و حکمت و غیره که هر کس بخواهد آمده بهمانجا نشسته میخواند بعد از فتم مرتبه بالا یعنی وسط مسجد که دو ستون خورده به مسجد نگاه میکند که هر وقت جمعیت زیاد بشود و آنجا هم می نشینند راه طولانی بود اما پله زیاد نداشت راه سنگ فرش عریضی است مثل دالان چرخ خورده بالا میرود قدری آنجا نشسته پائین آمدیم در این مرتبه معلوم میشود که مسجد یکطرفش شکسته است سوار کاسه کشیده فتم سفارت خانه ایران که از بناهای خود صدر عظمی است رسیدیم بدر عمارت جمعیت زیادی از ارباب عثمانی و فرنگی بودند داخل عمارت شده بالا رفتیم پلهای مرمر داشت عمارتی است بسیار عالی با سبک از پرده و سندی و نیم تخت و چهل چراغ و غیره قدری نشسته میوه و چای خورده و دست کردیم شام در عمارت بشکفاش دعوت رسمی بود و بالباس رسمی رفتیم همه شاهزادگان و نوکران و جمیع سفرا و خلیج و وکلای عثمانی بودند داخل عمارت شدیم سلطان تا دم نلکه آمدند دست داده رفتیم بالا اول در اطاق خلوتی نشستیم صدر عظمی هم بود بعد از چند دقیقه گفت ندشام حاضر است رفتیم در تالار همه سفرای خارجه صف کشیده ایستاده بودند سلطان بترجمی را شد پاشای وزیر خارجه اول با ایچی روس بعد انگلیس و سایر فرنگی یکی تعارف کرده حرف زدند بعد از آن ما بترجمی صدر عظمی هم انظور با سفر صحبت کردیم اما من چندان محتاج ترجمه نبودم خودم فرانسه حرف زدم این صحبت با سفر این ساعت طول کشید بعد رفتیم پائین تالار بزرگ بسیار خوبی بود که منیر شام گذاشته بودند من و سلطان و در بالای میز بودیم من طرف دست راست سلطان طرف دست چپ و خیلی پائین تر از ما طرف دست راست اول ایچی روس بعد انگلیس بعد از آن عضد الدوله حاکم السلطنه دخت پاشا معتد الملک و غیره الی آخر بودند طرف دست چپ خیلی پائین تر از سلطان اول صدر عظمی ایران بعد صدر عظمی عثمانی اعتضاد السلطنه نصره الدوله و غیره پاشا و غیره الی آخر چهل چراغ بسیار بزرگ خوبی و وسط تالار آویخته بودند که با کازر روشن بود و در اعلا می دیگر هم از چار و دیوار کوب همه با کازر روشن بود این تالار با اسبابش از بناهای سلطان مجید خان مرحوم است و در تالار غلام گردش دارد و در آن بالا موزیکانچها موزیکان میزنند و در وقت نودن موزیکان کوشا بر میزند و چوکس با کسی نمیزد است حرف نزدند شام خوبی صرف شد بعد از شام ما من و سلطان و صدر عظمی و سرعسکر پاشا ایچی روس ایچی انگلیس با طاق و بیکر رفته نشستیم قهوه آوردند صحبت زیاد شد بعد برخاسته رفتیم منزل شب تاریک بود و رفیق قایق و راغب از احتیاط و شست

روز بیست و هشتم

امروز بخسار را منزل خور ویم بعد شام از فراسیا نیول و خلفای ارامنه بجنو آمدند بعد از آن دو نفر از بزرگان

هموئی که لباس فرنگی پوشیدند آمدند عقیقه سفیدی بر زبان خواندند بعد لباس سبزی پوشیدند و عقیقه  
عکاس که خوب عکاس می اندازد و اصلش عیسوی و فرانسوی بوده اسمش را عبد الله گذاشته است  
چند ششکس را انداخت بعد و اوراق شده رفتیم کشتی یکی غریبه بالا و این را از کشتی این کشتی را در لندن ساخته اند بسیار کشتی  
خوبی است ملاحان و عساکری که در کشتی بودند مشق کردند پس از آن پایین آمدند سوار واپور پر تو سیاه  
شده رفتیم برای جزایر از بزمه ششهای جنگی شلیک توپ کردند رسیدیم بجزایر پنج جزیره داشت و دو کاکتیک  
و سه تا باله منبهر بزرگ و خشت بلوط جنگلی زیاد و کوههای سبز و از بعضی بوتهها و علفها خاکهای تشنگ  
بعضی تجار فرنگی و غیره ساخته اند یک مدرسه بحریه اینجا ساخته اند بسیار عالی که شاگردان بحری و در آنجا درس  
میخوانند یک شش جنگی هم مقابل مدرسه لنگر انداخته است که روزی در باجم آن کشتی بعضی آتشی  
میکنند در هر یک از جزایر آبادی و خانههای تشنگ است آتشخیز و چشمه ندارد و آبش از چاه است  
در چاه این جزایر روی هم رفته دوازده خانه میشود و در محال آنجا اسکان آیدیم بعضی دواب و آب آنجا  
که در کنار دریا و بغل کوهها دیده شد از این قرار است یقین کار تال مال تنه قربانچه سی بعد کادی کوی که وصل شهر  
و آن محلات اسکان آیدیم و در رفیق و کار تال نکور زبانی عمل میآوردند انگوش هم خوب است غرضی رسیدیم منزل

## روز بیست و هشتم

صبح برخاسته رخت پوشیدیم سلطان آمدند رفتیم پایین با هم سواراسب شده از در باغ بالای عمارت بیکار  
بکاسک و بازی نشستیم آفتاب از پیش رو و بسیار شد و زننده بود و اندیم بطرف باغ والده سلطان برای  
صرف نفس از خیلی راه بود و آخر آبادی و محله واقع است پیاده شده از پلهای عمارت بالا رفتیم عمارت  
خوب ساخته است اسباب طاق ممتاز دارد و قدری نشسته رفتیم بر کف از بعد باز با طاق اول رفته  
نشستیم خیلی صحت متفرقه شد بعد برخاسته سوار کاسک شده برگشته از پایین عمارت بیکار  
آیدیم تا دم تا دم پله سلطان آمدند بالا باز نشستیم صدر اعظمین هم بودند صحبت زیادی شد سلطان  
بسیار لطیف و دوستی کرده برخاسته گفتند بمنزل خودشان با هم الی دم پله شایسته  
همه روز چند کشتی بخار بزرگ از صبح تا شام پنج شش و هفت آدم حمل کرده بطرف بیکار و سایر محلات شهر  
ترو میگردانند این کشتیها اغلب مال کمپانی دوله بخار جداست و از این حمل و نقل بد محلات هر کشتی سالی ده هزار  
تومان مداخل دارد و هر وقت کشتی حمل اشخاص میکند مملو از آدم است یکطرف پرده کشیده و پنجاه  
نشسته اند باقی دیگر پر از مرد است و در آمد و رفت این کشتیها از بخار برای مرموی که در قایقها نشسته عبور  
و مرور میکنند بسیار خطر دارد و اگر قایق نزدیک کشتی بخار برسد زور چرخ بخار که دریا را بتلاطم می آورد

قایق را غرق میکند چنانکه ستر روز قبل ازین چند نفر زن و مرد و مقبره در بغل غرق شده تنها یک بچه چپ  
نفر قایقی خلاص شده اند رسم قایقهای بنجاره اینست که هر کس غرق شود باید بر ورنه بپزند و کسی نمیداند که باریک است  
که مردم وحشت از سواری قایق میکنند و عمل آنها کسا و نشو و در سال خیلی اشخاص شبها و هنگام طوفان بغل غرق میشوند  
اما این اشخاص چون روز روشن غرق شده بودند مرد و مرده عرض کردند شب سر شام نشسته بودیم چند صدی شلیک توپهای  
آید تعجب نموده از پنجه نگاه کرده دیدم اطراف بغل از شعله آتش بادیست معلوم شد که با نفعین شده دست برج و ملائکه  
بلندی در شهر است هر شب قراول وار و هر وقت جائی آتش کب و قرار اینست که بجهت خبر مردم و هفت  
تیر توپ می اندازند که با دوا خاموش کردن آتش بروند صبح معلوم شد که هشتصد خانه در محله قاسم پاشا  
آتش گرفته است چون خانه های اسلامبول اغلب از چوب است بسا میشود که آتش شب آتش میگیرد و خلاصه  
سوار قایق شده رفتیم عمارت یالی چرخان کوچه میان عمارت و باغ یالی چرخان فاصله است از روی کوچه  
پای هم ساخته اند هر وقت که سلطان با سرم و غیره بنواهند بروند باغ از روی آن بیرونند با کالسکه از خیابان  
را ندیم سر بالا باغی است جلگی توی دره و تپه واقع است عمارت تک تک خوب هم بالای تپه ها است سنو  
تا تمام است عمده مشغول کار بودند و حوش سلطان و این باغ است طایوس زیاد و دیده شد چمن  
بو و بزمای خوب داشت یک بر بربسار و یوانه بود که بجهت بزمی در سیحان از باغهای وحش و فکستان دیده بودم  
مقتل فرمایید و در و بر شاخهای آمد یک بر عجب و یک بود که تا سجال دیده شد و بود خانه های سفید  
زیاد و در پشت و پهلو داشت یعنی بدش مثل سایر بسا و با همان خطوط سیاه بود و تقاضای داشت از خانه های  
سفید علاوه بر آنها و پنجاه های سفید چرخ مرال می انداخت می و غنا و طوطیهای خوش رنگ هم بودند از آنها با کالسکه فیم جای دیدن  
مرغها بود و قش طولا فی خانه خانه که در هر خانه اشجار و حوض آبی بود بسیار تمیز انواع مرغها بودند بعضی در قفول  
طلایی ملک استر الیا که قریب پنجاه شصت از آن در کل قفسها بود و در فکات ازین نوع قرقاول بسیار کم دیدم  
افسانم قرقاولهای هندو چین و افریق سم بود بعد از گردش پادشاه در قفسها عمارت آنها هم کوچه ترخان  
زیاد بود و کوچه ترخان از کوچه باغ عمارت سلطان نگاه داشته اند از پیل باغ عمارت رفتم سمتیهای عمارت و اغلب  
دیوارها و زمین پله همه مر است این نوع مر را از معادن دریای مر مر می آورند که آن دریا همین اسم مر موم  
است این مر مر و عجب دارد و یکی خطوط سیاه رنگ بسیار دارد و یکی مر قدر تر است و براق و صاف میشود و حقیقتش نوع سنگی  
است اما ستونهای یکپارچه و فرش زمین کویصل بسیار بزرگ دارد و حمام خوبی از مر موم عمارت است این حمامها مثل حمام  
ایران در خارج و در داخل عمارت و کوچه نیست بلکه داخل عمارت طح با طاقا مسنا و میست زد و گرد میشود و خزانهای  
کوچک و بزرگ دارد که شیر را با ز می کنند آب کم و سرد و داخل حوضها میشود و ز حمام هم خالی است که آتش از خارج میکنند همینکه

سکهای فروش خام کرم شد و شیراب کرم را با زک و زخم خام کرم میشود و سنج شیراب هم و پشت حمام است که آب آبی  
 کرم میکنند که وقت گذشت و ناریک بود و اما همه طاقها از منازل سلطان و نشینان و ده سلطان و صرخانه و ده  
 شد بسیار عمارت عالی پراسبانی است از قرار یک گفت پول زیادی که گفتند پول زیادی برورایم خرج این  
 عمارت شده است بنامی اولش از سلطان محمود و خاندان اما از اضراب کرده خود سلطان از نو ساخته اند  
 سرکسین افندی معمار باشی سلطان که جان خوبی است زبان فرانسه هم خوب حرف میزند همه عمارت را او ساخت  
 است حاضر بود و خوب گفتا بسیار قایق شده رفتم منزل شبته بازی را آورده بود و در تالار بسیار حقه بازی  
 چید و بعد از شام رفتم روی سندی نشستم طرین هم بود و در حقیقت چهار روز است که با عکسهای یادداشتجات  
 بطرف ایران رفته است خلاصه حقه بازی بزرگی بود زبان فرانسه حرف میزد و کارهای عجیبی کرد و چند فقره از آن  
 که بسیار غایت داشت از این قرار است ابتدا خوب باریک بی سوزاخی از بانش بیرون آورده و دست برادر  
 خوب کج قناری زنده و آورده را که مرغ بریده آنظر فتنه شست بعد از آنکه شترانی دوست عفتنا و سلطنت  
 بود گرفت گذاشت روی میز و لیموی ترش بزرگی هم آورده روی میز گذاشته گفت که در انتخاب میکنید  
 یکی از آن دو لیمو انتخاب شد آن لیموی دیگر از میان برید که معلوم شود لیمو پاییزی بوده است بخت ترا  
 برواشته توی دستش غیب کرد و بعد رفت قناری را هم که بعد از کجش بود آورد و توی دستش گذاشت و  
 شد بعد از آن لیموی انتخاب شده را با چاقو از میان بریده قناری را از توی لیمو آورده و در دستش نهاد  
 هم بسیار محکم با نافه نازک سرخی بیای قناری بسته بود و دستمال صدر عظم را گرفت و او صنف الله  
 الدوله با چاقو دستمال را بریده و لوله کرد گذاشت توی طایچه انداخت بعد یک بطری در دست چیدی را  
 آورده گذاشت روی میز و دستمال دیگری گرفته او را هم صنف الدوله برید و سوزاند و دستمال اما لید  
 بدستش غیب شد چهار عدد و قاب یکبار که وجیب پیش خندتسا بود گرفته گذاشت روی میز و کجش  
 انتخاب کنند صدر عظم بیکر انتخاب کرد و او دست حمام السلطنته تیشه در دستش بود و اول  
 بطریا شکست از میان بطری یک قمری زنده و آمد که دستمال صدر عظم بیایش بسته بود و عینه  
 همان دستمال بود که هم صدر عظم را هم برای نشانه بدستمال نوشته بودند بعد از توی قاب  
 سیکار دست حمام السلطنته و دستمال دیگری که بریده و سوخته بود در دست و بی غیب آورد  
 سه انگشت از هر دم گرفت و او دست یکی از بدیش ضد محتا کیلاسی آورد و دستم مرغی را با سفیده و زرده  
 توی کیلاسی نکست انگشت را با هم انداخت توی این کلاه حکیم و کجیون را گرفت آب بکشد و مرغها را  
 با انگشت از کیلاسی نهالی کرد توی کلاه بعد کلاه را سرانبر کرد و انگشت را برکت بدسته کلی بسته از کلاه بیرون

افتاد و نوی کلاه همسایه چون و تخت هم نمی نشسته بود و باز انکشته شاهزاده اعتضاد السلطنه را گرفت گذاشت و میزد و پسند و آن آرد و گفت یکبار انتخاب کنسید انتخاب شد انکشته را دست گرفته عیب کرد و هند و آن را برید از نوی هند و آن تخت هم مرغ درست نچینه و آن تخت هم را هم شکست یک کروی بی عیبی در آمد کرد و آن را آورد و جلو ما زمین گذاشت چکشی با این سلطه و او این سلطه با چکش بضر تمام شکست انکشته اعتضاد السلطنه از نوی کرد و در آمد بار بچهای غریب دیگر هم زیاد کرد

### روز بیست و نهم

امروز حضرت راه منزل خوروم کامل با پشایریش و ارالشوری دولت که مرد بسیار خوب بختی است بجنور آمد این چند روز که نیامده ناخوش بود است و اما و محمد علی پاشای مصری معروضه و فاست مرد بیست بسیار صاحب و دولت است و او رفته را شد پاشای وزیر خارجه آمد برای تشکر نشانی که با و داده بودیم با و هم صحبت شد و وساعت بغروب مانده سوار قایق شده رفیقیم کشتی پر توپخانه نشسته بیالی صدر اعظم رفیقیم قدری نشسته قهوه خوریم بیالی با صفائی دار و از بیگر بکی تایالی صدر اعظم خیال راه است طرف دست چپ در خاک اردب واقع است در محله یکنی کوی از آنجا میرود به طرابیه از آنجا به بیوک دره و در محالودت با قایق الی منزل آمدیم خود بی منزل رسیدیم

### روز دوشنبه غره شهر رجب المرجب

از اسلامبول حرکت شد به پوتی از راه دریای قزاقچیر ضعیج برخاسته بخار را منزل خوریم چهار ساعت از دست رفته باید بمارت سلطان برای وواع برویم مثل روز و و تشرفیات اجل آمدیم پایین و اوراق قایق شد صدر اعظم میرزا ملک خان علی سیکت بسم بودند اندیم رسیدیم با سکه توکمه با نچه صدر اعظم عثمانی با همه وکلای دولت و ماسکله و سلطان تا پای پله عمارت آمده بودند دست داده رفیقیم بالا در اطاق معین نشسته رفیقیم صدر اعظمین بسم بودند خیال صحبت شد برخاسته آمدیم منزل ایلی کیهان کلین بجنور آمد قدری صحبت شد بعد از یک ساعت دیگر سلطان آمدند تا پای پله رفیقیم دست داده آمدیم بالا در اطاق قدری نشسته با نچه بر خاسته رفیقیم در قایق معین که جای ما و سلطان و غیره مسقف بودند نشسته اندیم برای کشتی سلطانیه که از بندر می رود شده بودیم و انصافا عجیب کشتی خوبی است از تین با بار و انچه و میروند حاضر بودند با سلطان و صدر اعظمین تا چند وقت روی سندی نشسته سلطان برخاسته الی دم که کشتی مشایعت کردم از کشتیها شکایت توپ کردند بقدر سیاحت هم برای کشیدن انکه و بعضی کارهای دیگر معطل شده بالاخره و وساعت و نیم بغروب مانده اسلامبول تا و اوج کوه بر راه افتادیم کشتی از بنغازی بارامی میرفت نزد یک بیوک دره و طرابیه که منزل سیاق سفر است ششصد سی سفرای



خواجه که عشا بیت آمده بود و ندیدند کشتی سفیر انگلیس و روس بسیار کشتی بزرگ غلجی است هر یک کشتی  
زیادداشت همه بالای و کلهار گرفته هورا میکشیدند کشتی ایلی فرانس و غیره همین طور کشتی با ایستاد ایلی  
روس سوار قایق شده آمد بالای کشتی بجنور رسید خیلی صحبت شد بعد اورفت میرزا ملکم خان ایلی مقیم  
لندن حاجی حسن خان ایلی مقیم اسلامبول و نریان خان که معاودت بیاید می کند با ایلی روس و  
اسلامبول طهسون صاحب شارژ و فرانکلین که همه جا در این سفر با بود و انجمن و اسلامبول ماند که در  
انگلینس باز خواهد آمد را ندیم از بغاز که نشنیدیم در آخر بغاز که طرفین آن که است لب دریا قنچات و سنکرای  
مشکله ساخته اند همه جانوب بود و شلیک کردند کشتی طلوع که از بر بندیزی بر سر راه ما بود چون خوب بنود  
عوض آن کشتی موسوم بر عسیر که کشتی جنگی است آورده اند گفتند خوب است اغلب نوکر اینجا هستند باین  
تفصیل ایلیانی حسنعلی خان جنرال و وزیر فواید مخبر الة و له نصر الملک شجاع السلطنة احتشام الدوله مسیور ریشا رسا طه  
خان ابراهیم خان نایب با سبهای ما اما این کشتی چون جنگی است تذرو نیست کم کم عصب مانده  
با آخه مغفوفه الاثر شد کویا یک روز بعد از ما انشاء الله پیوتی بر سر شب را با سود کی خابیدیم ماه جب  
المرتب را تو می وریا دیدیم بروی خط حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه مشب شرف  
پاشای همه ازار پیچاده از بسیت پله کشتی زمین خورده سرود سلس شکسته است حکیم طولوزان و غیره معالجه کردند  
امروز طولوزان مارکو پاشا حکیم پاشی سلطانزاد و عمارت بجنور آورد خیلی صحبت کردم مرویت چیل و چباله  
باریک زرد رنگ ریشتر امیرا شد سبیل دار و فرانسه خوب حرف میزند کویا اصلایونانی است از ققیم حکیم  
سلطان بوده است

### روز ششم و یوم ششم حجب

صبح از خواب برخاستم هوا از رحمت خداوند تعالی مثال بهشت و دریا مثل آئینه صاف بود دست چپ همه جا  
آب است الی سواستاپول و دست راست مملکت اناتولی عثمانی است همه جا از نزدیک ساحل میرفتیم کوههای بلند  
همه جایید بود همه کوهها جلجل آنبوه و درخت کاج هم داشت در بغله کوهها کتکت زراعت و آب و پیدا میشد  
بسیار کوههای خوب و درمائی قشنگ و در و حصری کم کم از سابل و در شیم اشب سه ساعت از شب  
بجاوی بندر سینوب میرسیم از کجا الی پوتی و دیگر ساحل دید و میشد و سینوب از زمان جنگ سواستاپول  
که روسها کشتیهای عثمانی را آتش زدند استنهای یافته قشنگ که بجای سینوب رسیدیم با دوی از محنت  
قرم آمده به بچسب کوی کشتی میخورد و اگر چه جزئی بود اما کشتی را حرکت پر زوری میداد و امروز هیچ تاظر که آب در نیلی  
آرام بود و هیچهای بزرگ بقدریک سب از دریا آمده روی آب بازی میکردند

## روز چهارشنبه سوم

و شب الحمد لله هوا بسیار خوب و در یازدهم بود و سواحل پیچ پیدایش هیچ برخاسته نماند و قرآن خوانده بعد  
 باز خوابیده شش ساعت بعد برخاستم الحمد لله در یازدهم آرام بود و در اسلامبول چای پاری از طهران رسید ازوزر نوشجات  
 داشت از مملکت سیستان اخبار مفصل بود الحمد لله همه جای ایران در نهایت امنست و آسودگی بوده است این  
 دریا که قره و دیگر است اسم که داشته اند حقیقت دارد و اسم ما ستمی است آتش بنظر خیلی از دریاهای دیگر سیاه شست  
 و دروز از سواحل که نزدیک بود چند مرغ کویک فشک پریه بکشتی آمده اینجا نشسته گرسنه مانده اند سواحل دور  
 شده است نمیتوانند بروند کاهای امتحانی میکنند اگر چه ساحل پیدایش اما از فاستی که خدا داد است و در  
 بهشت است راست که سواحل نامطولی است و نزدیک است میسرند باز مر میگردند یکی از آنها را گرفته توی قفس  
 انداختند آب خورده بعد از دقیقه مر و امروز یک ساعت بغروب مانده باز بنگاره نزدیک شمیم و شهر و بندر طرابزون  
 پید شد شهر و خانه ها با و برین دیدم شهر قشنگی در دامنه کوه توی دره واقع است باز از کنار دره در شمیم شب بنگار  
 شام خوردن در عدد برق از سمت مغرب پیداهو آتیره شد اما تا نبود بواسطه همان تیرکی مغرب در عدد برق که  
 اثر بد در حالت دریا دارد و دریا را منقلب کرد و شام خورده بالای کشتی رفته قدری کشتیم و آسمان همه را تاریک بود  
 و از همه جواب برق شد دیدمیز و صدای زحمتی آمد وسط آسمان باز بود و با هم کمی می آمد خوابیدم الی صبح در عدد برق  
 شدیدی بود بسیار حسیب و بر همه جا را گرفته بنای باریدن داشت

## روز پنجشنبه چهارم

امروز باید در بندر بونی بشویم و شب بواسطه انقلاب دریا همه جهت یک ساعت بیشتر خوابیدم و صبح زود  
 برخاستم نماند و قرآن خواندم هوا بسیار منقلب بود باران شدیدی می آمد یک بر فی بخوابه قدم انداختی و در ترزو  
 بدریا صدای جزایر توپ کرده آب دریا را از هم پاشید که این برق بکشتی میخورد کشتی را با لزه از هم متلاشی میکرد  
 هوا بهمان طور بود و یک ساعت خوابیدم از حرکت کشتی معلوم شد که بسا حل نزدیک شده ایم برخاستم الحمد لله از دریا  
 بزرگ خلاص شده بسا حل رسیده بودیم سواحل بونی پیدا بود همه جیکل و کوه است هوا و طبیعت ازین بسیار شبیه  
 بکیلان است بود چون کشتی که مانده شسته بود و خیلی بزرگ بود نمیتوانست نزدیک شود و ایستاد کشتی بودیم از  
 دو بار از پهلو می آمد معلوم شد کشتی غیر است که عقب مانده و میگفتند چون تندر نیست و ساعت از عقب  
 تر خواهد آمد معلوم شد و شب بعلت بدی دریا کشتی را بواسطه دریا بروه از ترزو یکی بنگاره اجتناب کرده بودند  
 و در مقصد که بونی باشد نرفته و آن کشتی چون با از عقب بود و باد بانی کرد و خیلی پیشتر از ما بونی رسیده بوده است  
 بسیار شکر کردیم که آنجا هم عقب مانده رسید کشتی بخار که چکی از طرف بونی آمد که ما را بر و پرنس محکوف و کولونل بزرگ

هماننداران سابق که ابتداء بمنزلی آمده بودند در آن کشتی بودند و ندانیدن پرسش بسیار خوشحال شدند اما دریا چون  
 بنور تلاطم زیاد داشت هر قدر در میخانه سندان کشتی را بجستی سلطانیه متصل گشتند چندی و فوج آوردند  
 نزدیک کشتیها بجم غمر و داغ و بغل کشتی میخکوف شکست آتانه زیاد و فوج و دیگر خواستند بجایان دیگر کشتی  
 سلطانیه شکست بالا حره قدری صبر کردند و دریا قدری آرام شد آنوقت آورده جسم وصل کردند قدری از  
 بار را بی مخصوص مارا با بعضی از شاهزادگان و نوکران بردند بآن کشتی ما هم رفیقیم اشرف پاشای مسمان را را در این  
 سرش شکسته مازوی راست در رفیق بسته بود و بگردش رویش هم گویا شده با حالت بدی بسیار فستخیم  
 تخته که عرضی از این کشتی بآن کشتی گذاشته بودند بسیار خطرناک بود و از آن رو رفیقیم بآن کشتی صانع الدوله در کشتی سلطانیه ماند که  
 بار مارا بسیار و در جمعی هم ماند بعد از غیاضت رسیدیم بدین شهر و در خانه بودی که داخل دیار میشو دهش یون رو خانه بزرگی  
 اما کشتی انجیر شکست پیشتر میباید و در طرفین رو خانه آبادی که در دارخانه مثل خانهای رعیت مازندانی کیلائی زمین  
 رطوبتی و هوای بدی دارد و نوبه و شب در اینجا زیاد است کم شروع با باد می بجا کرده اند و بدین نوعی که لنگرگاه خوب است  
 بزرگ که هیچ نمیتواند ببرد و بانه یا نرود یا شکست میاید یا بد و در بندر بایستد و کشتیهای کوچکی حل و فصل می  
 و بار تجارتی را بکنند یک کشتی بخارا را از آنکسینا و دو کشتی بادبانی از عثمانیه را بر بندر دیده شد صحرایچه جنگلست  
 منتهی بگویم میشود که در هر جنگل انبوه است کنار رو و خانه را از و طرف برق زیاد زده بودند و کشتی که برون  
 آمدیم لب رو و خانه طاق کوچکی موجود کرده بودند و کشتیهای را در امیر طرور که جانشین و فرمانفرمای قفقاز است  
 با صاحب نضبان و ژرنالها و ماسکله حاضر بودند و کشتی پائین آمده دست بشاهزاده و او فوج نظامی را که  
 از اسکله تالب کارایتاده بودند بسیار و فوج دیدیم جمعی از طوایف و ملل مختلفه پیستاده بودند چرخس لکزی را می  
 کردی مسلمان و غستانی از اهل باش اچقز که می و غیره این ممالک جزء باش اچقز است یعنی سر برهنه و اوقاف  
 اینطور است کل االی باش اچقز سر برهنه هستند بگازن و مرد و بچه عادت ندارند کلاه سر بگذارند پای تحت باش  
 اچقز شکر گویند است که بامین تعلیس و پوتی است خلاصه باشاهزاده زیاده و تعارف و صحبت کردیم انصافا شاهزاده  
 بسیار خوبی است و زمانی که بطور مرغ بودم شاهزاده آنجناب و از و دیدنش بسیار خوشحال شد و از همه برادر نامی شکر  
 گویند است از طرفین حاضر پیش و او چانه را میترشد چشمهای کبود خوشحال قد بلند و راجا توی بعد از غیاضت  
 سوارا لنگه بخار شده را دیدیم حکیم الممالک ماند که بار مارا با آه آه برساند و ترجمه جانشین بکلیا رفیق  
 شاه میرخان غاری فرانسوا خوب حرف میزد و کالسکها همه بجم را و داشت این راه آه آه و نامزد است  
 اندوای تعلیس بکشت خط راه آه آه است و آمد و رفت همه از این یک خط است بسیار زحمت کشیده اند برای سختن  
 این راه زمینها همه جنگل و باطلای و پر آب است خشک کردن این طور زمین و ساختن راه آه آه کار مشکل است

بعد از باطلاتما همه جا کوه و دره است و راه متصل به سجود و سر بالا میرود و از رودخانه و پلها میگذرد و بعد  
به تعلیس میاید سرانبر و باین جهات کالسه بخار نیست و اندک مثل ترخان می فرستند و وساعتی دو فرسنگ  
و نیم بیشتر میفرستیم خلاصه بخیاست بغروب مانده براه افتادیم هوا ابر و متصل باران شدیدی آمد و هم کویتان  
و جنگل بود و غریبی رسیدیم یک استاسیونی که نزدیک شهر کویتان است آنجا غذا حاضر کرده بودند کالسه بستان  
سیاه شده و قیتم با طاق میچسبیده بودند شام مختصری صرف شد یکدسته سرباز هم ایستاده بودند از طایفه کرگی  
باش اچق لباس عسکری داشتند بهمان طرز لباس قشون قدیم قبا های کثافت و سرخ سرشاخه مثل عثمانیه با ریم  
سرخ بسته بودند و در کمرشان یک طپانچه و یک بکده داشتند لباسشان شبیه لباس زوافرانسه و طولانی  
بود و آنانگشتان از تنگ کما می سوزنی کار جبهه خانه طول بود سوار کالسه شده و از نیم شب باران راحت خوابیدیم صبح  
بسیار زود و بشهر تعلیس نزد یکست شده با کسالت از خواب برخاسته رخت پوشیدیم کالسه کما ایستاد و قیتم  
بیرون جانشین با صاحب منصبان زیاد و یکفوج حاضر بودند با جانشین سوار کالسه و بازی شدیم هوا بسیار  
سرد بود و بواسطه آمدن باران باد بسیار سردی هم با کرد و خاک می آمد هنوز چرخهای کوچه هم میخونت رسیدیم  
در بشارت جانشین فوجی با کلی صاحب منصبان نظامی و غیره ایستاده بودند با جماعه احوال پررسی شد حاکم شهر رسیدیم  
باله خدایان و گلزار آمده نان و نمک که رسم است آورد و نطق مختصاتی بزبان فارسی نوشته بودند ایستادیم و نطق  
یکفوج فارسی میدادند با کمال مضاحت بیان کردند بعد قیتم بالا در افاق برین اربلیانف که در شانه زوای  
کرچی است با بارون یکجا که کارزار خارج قفقاز است ایستاده بودند جانشین هم قری کرچی اربلیانف را  
مشانم هفت سال قبل ازین که به بندر فرج آباد ماندن رفته بودیم از جانب امیر طور با کشیدیمای جنگی روس  
آنجا آمده بود بعد جانشین اطفا و منازل مارانشان داده خوش رفت بخار خورده خوابیدیم شهر تعلیس در  
نوی در و دوا طرافش کوه است در دامنه و سمرکوه هم خانه هست و دو خانه که از میان شهر میگذرد و باین فصل آتش  
زاید نبود پلی بر روی آن بسته اند طرف شمال رودخانه شهر مانده و محله نزدیکه است که عمارت جانشین و حاکم  
نشین هم آنطرف است طرف جنوب شهر قدیم تعلیس است روی تپه آثار قلعه قدیم سلطانین کرچی است  
این شهر پنجاه سال قبل ازین بسیار محقر و کثیف بوده سالها که که خانها و عمارات و مکتب خانها و کوچه های  
وسیع سنگ فرش میازند قلعه کوه قاضی که در میان کازیکت میگویند از شهر جدا بود بسیار کوه و بر لنگی است مملو  
از برف بود و در سهاره غراوه ساخته که حالا آنطرف کوه با کالسه میروند که شهر و لا و قفقاز آنطرف کوه و  
سکو و حاجی ترخان است از شکلی و در تعلیس که بهای خشک دورتر از شهر جنگل دارد و بهای شهر خوب نیست  
در تابستان و پائیز بسیار گرم و مختلف است کاهی که باران در اطراف شهر بسیار سرد شد بعد از گرم شود

بوی ایش تب و نوبه خیز است پنجاه هزار نفر جمعیت شهر است اغلب غریب و خارجی و مخلوط از طوایف هستند ایرانی  
 و کرچی و روسی و غتانی چرکس المان آلمانی سیوه خوب از قبیل هندوانه انکورامرو و خیاروار و امرور و رقیتم دیدن جانشین  
 که در همین عمارت منزل است از چند طاق گذشته یکت تالاری بود که بتای ایران ساخته بودند و کوچ بری کرده  
 با آئینه عمارت خوبی داشت اسباب طاقها بسیار زیاده بود و قالیهای بزرگ و کوچک ایرانی غائینی کرمانی  
 اسباب نیز و تخت و غیره از خاتم شیرازی و اصفهانی پردای طاق از قالی بود پارچهای کله نوری رشتی و رستکا  
 و بالش و روی میز و سندی و غیره بکار برده بودند این اسباب و صنایع ایران را نه برای اینکه ما باین عمارت آمده  
 ایم گذاشته اند بلکه از قدیم بوده است یکت خرس سیاه بزرگی که جانشین سابقا شکار کرده مثل اینکه زنده است در  
 گوشه طاق و او داشته اند اگر غفلت کسی بریند خیال میکند خرس زنده است جانشین بدیوارهای طاق اسلحه زنده  
 از قبیل شمشیر قداده و تفنگ طپانچه اسلحه قدیم مثل زره کلاه خود زین و برکت بارکاب و یاق اسب برقع طلا  
 و اسبابهای عجیب چیده و آویخته است حتی یکت پیسوز قدیم که در ایران سابقا محمول بود و در طاقها طاقش بود  
 همه طاقها را کشیدیم از پنجره طاقها چشم انداز خوبی بشهر تغلیس و کوچها داشت قدری نشسته بعد رقیتم با طاق  
 زوجه جانشین که متصل بهمین طاق بود واجب هم قدری توقف شد زن جانشین خواهر هرگز اندوخت با او  
 که در شهر کار کرده المان بایرادرش بخار خور ویم پنج پسر و یک دختر از جانشین دارد و پسر بزرگش چهارده  
 ساله است او لاوش و سیلاق بود و اسم زوجه جانشین الکافه او و ورنما است بعد برخاسته با طاق  
 خود آمد ملافاصله زن جانشین با جانشین بسیار دید آمد مذنب را با جانشین بکاسکه نشسته رقیتم  
 بتاشا خانه تابستانی بنای بسیار محضرت سفیدکاری چهل چراغ برنر داشت که با کاز روشن بود  
 تماشاخانه از صاحب منصبان روس و غیره بود و همه جهت و ولایت نقر آدم میگیر و موسیقیک خوب زده  
 بعد پرده بالا رفته چند کت و داند بزبان روسی حرف میزن و مذنب خواندند بازی و رقص و حکایات خوب  
 نشان و داند بسیار با مزه و با خنده بود و رقص و جوانان روسی خوب و خوشگل بودند یکت رقص  
 فرانسه هم بود بسیار خوشگل و خوب میرقصید و وسالت اینجا آمده و آخر رقص منی روسیه را کردند و بعد  
 از آن رقص کرچی که بسیار خوب بود و جمعی از کرچی و در و طرف ایستاده دست میزدند یکت نفر نشینک و در  
 نفر سرهای ایرانی میزدند بسیار خوش آهنگ یکت دختر و یکت پسر میرقصیدند شبیه بر خاص ایران در  
 بین بازی که پرده افتاد و رقیتم پائین باغ کوچکی بود چرخان کرده بودند قدیمی و چاوری که بالاسکوی  
 باغ زده بودند نشستم بعضی از آنحضرتی کرچی و غیره را جانشین معرقی کرد و بنزل رفته شام خورد و  
 در این بین منشی حضور که الماکت صلیح الله و له که عقب مانده بود و نرسیده بار بار او را و نداد اما بعضی

غریبی از طوفان دریا میسر و نداشتی حضور و صنیع الدوله که در کشتی سلطانیه بعد از مامانده بود و نداشتی  
 همیشه ما از کشتی خارج شده به پوتی رفته بودیم و دریا منقلب شده بود بطوریکه هر قدر خواسته بودی نداشتی بخار  
 کو چاک رویه را به سلطانیه بیا نند ممکن نیست از شدت موج آخر کشتیها بهم خورد و چرخ هر دو شکست  
 بود و بالاخره بهر از محنت کشتی کو چاک را از رویاک آورد و همیشه موج آنرا بلب میگردانست و است یکنکه  
 بار از آن کشتی باین کشتی میپرانند خلاصه با هزار جان کشتن بار و او مرا حمل کرده بودند نشتی محض و کفایت  
 اگر چه ساحل نزدیک بود چنان امواج مارا بهوایند و از بالا پرت میگرد و مثل اینکه از قلعه کوه پرت شویم  
 الحمد لله تعالی که این انقلاب چند ساعت قبل از آن که ما در دریا بودیم نشد اول بنا بود که از راه کوه فلان  
 و کربک به بندر بطور و سکی رفته از اینجا با نری برویم و در آن راه اخبار نمود و عواد و کاسکه و غیره  
 حاضر کرده بودند چون هر قدر دریا را کم بکنیم صرفه و آنت خواستیم از با و کوه سوار کشتی بشویم و قرار شد با نفر  
 برویم بیا و کوه و سایرین همه از راه بطور و سکی رفته و از کشتی شده بسیار بد و کوه به از اینجا ما هم سوار شد  
 با نفسا قی برویم از نری صنیع الدوله را ما سوار کردیم که تغلیس مانده بار ما فی را که بجا پاری میشد حل شود  
 با جمعی از بهرمان با نری برساند و زوجه و تغلیس بودیم که تفصیلش نوشته شد

## روز ششم ششم

امروز بهمن میرزا که از قرا باغ آمده بود بحضور رسید شش هیئت بسیار کم دار و که همه بحضور آمده بودند عصری  
 با جانشین بجای که نشسته شجره را قدی کشیم کم بود و کرد و خاک زیاد رفتم آخر ششالی باغ مجتهد  
 که آقا میر فتحاح ساخته است اکثر اهل تغلیس نظامی سفند و قزاق قشونی شب و خانه جانشین بشام همان  
 بودیم اول بتالاری رفتم که صاحب منصب زیادوی از اهل قلم و نظام و غیره ایستاده بودند همه را جانشین  
 متفرقی گروهی میرزا هم بود بعد رفتم در تالاری سر بهر نشستم جانشین در دست چپ و زوجه  
 ایشان در دست راست و سایرین هم برات محبت نشسته بودند بعد از شام برخاسته به بالکون  
 عمارت که مثل مهابانی است و بباغ عمارت نگاه میکند رفتم چراغان بسیار خوبی و در باغ بود و آتش بازی  
 ممتازی بسم و در وی کوه جلوه عمارت کردند جمعیت زیادوی از اینجا و رعیت و زحما و دخترهای خوشگل  
 کزجی و فرنجی و باغ بودند بعد از آتش بازی و رقص قزاق که بطور بسیار خوبی میرقصند و در بین رقص طایفه  
 می اندازند رفتم باین باغ را گردش کردیم باز و بسیار وی روجه جانشین داده بودم کل خیا با بخای باغ  
 گردش کردیم همه جانشان شیر و خورشید ساخته و پشتش باروشن کرده بودند و لک افی از امیر طور رسیده بود  
 جانشین با و و خاندیم احوال پرسید کرده بودند بعد آمدیم بالا باز قدری نشسته مراجعت بمنزل کردم امروز

از جانب خلیفه بزرگ اوچ کلیای ایروان کشیشی آمده عریضه آورده بود و از طرفان تنگ کاف رسیده بود که حاجی سید الله محمد اصفهانی بختیاریت میرفته و زکرت فوت شده است بسیار فسون خوردم

روز یکشنبه هفتم

باید از تقطیس برویم بیا و کو بر صبح زود و بر خاسته بخار خوردم محمد الملک و شاهزاده ما هم مرو از راه بطروسکی رفتند شش ساعت بغروب ماند و راه افتادیم بجای تقطیس و همه صاحب منصبان قفقاز حاضر بودند و پنج کالسکه هم برای ما حاضر شده بود و بجهت کالسکه اسبهای متعدد بسته بودند سوار شده از توک شهر کشته تقطیس رفیقیم جمعیت زیادی بود و از شهر خارج شده بجای پاری را ندیم همه چار و دو خانه که ماند و روست چپ بود اما کم کم از ما دور میشد کنارهای رودخانه بید و بعضی درختهای جنگلی بود که بسیاری میزد و هوای بسیار گرم و کوخاک غریبی بود و از تقطیس که خارج شدیم دیگر در طرفین راه هیچ جبهه آلوده نبود ما چشم کار میکرد و صحرای کوخاک و لکیر بود و هر دو طرف سنگی بک چارخانه ساخته اند که اسب عوض کنند راه هم از تقطیس تا شش فرسنگ ساخته ریخته اند چندان کرد و خاک نیست اما راه که تمام شد کرد و خاک زیاد است در چند چارخانه ایستاده اسب کالسکه را عوض کردند و در چارخانه از سواره قزاق و مسلمان حاضر بودند که سواره را هم عوض میکردند و در چارخانه ال کت بزبان ترکی یعنی بکیر میرونها را حاضر کرده بودند یک ساعت بغروب ماند و بود و بعد سوار کالسکه شده باز را ندیم محتاب بود و از یک رودخانه که ششیم پیش از چارخانه ال کت پلی داشت طحی بر میخیزد سه ساعت از شب رفته برو و خانه اعتقار رسیدیم رودخانه بزرگیت اما درین فصل آب کمی داشت چارخانه اینجا را هم با هم رودخانه موسوم کرده اند آن طرف رودخانه چارخانه بود که باید شب را اینجا بایسیم و دسته اطاق داشت شام خوردیم گرم بود گفتند حاجی میرزا علی مشکوة الملک آمده است بسیار تعجب کردم حاجی از تبریز از راه ایروان آمده و در و زبسم همین جا بوده است قدری از اخبار طهران و غیره صحبت کرده بعد رفت صبح هم بخار خوردم تقطیس

روز دوشنبه هشتم

باید برویم بشهر کجی صبح زود و برخاسته براه افتادیم صحرای گرم پر کرد و خاک بدی بود اینجا ما محل نشینیم تبریز تا ما راست این قزاق همه مسلمان و چهار پنج هزار خانواد و بستند اما از خانوارشان اینجا ما اثری معلوم نبود و در دست راست از نزدیک رشته کوهی بود که از پشت آن میرو و آبی دریاچه که کچه ایروان دست چپ هم یک رشته کوه خاکی شکلی از دور پدید آمد و رسیدیم بجای چارخانه حسن سوار اینجا با آن طرف خاک و محل تقطیس الدین لوست این طایفه هم پنج شش هزار خانواد و بستند حسن سوار و خانه ایست آب بسیار کمی داشت

قدری که رفیقیم بجا پارخانه طاهوس چای رسیدیم این رودخانه هم آب کمی داشت رسیدیم بجا پار  
خانه زکم انجبار خور ویم و هر جا پارخانه از طوایف آن حول و حوش سواره پیاده جمعیت زیادی آمده  
بودند جمیعاً حتی بچه های کوچک اسلحه دارند همه این طوایف مسلمان هستند بعد از بنابر رفیقیم بجا پارخانه  
شکندر انجبار و دیگر طایفه شمس الدین لو تمام میشود و جزه کهنه است روی تپه کوچکی آثار قلعه آجری  
محکمی از قدیم دیده شد رودخانه از پائین قلعه میکند و آب کمی داشت اناریل آجری بزرگی دارد  
اما نصف پل خراب شده است این صحرای هم همان طور گرم و کم آب و بیست رسیدیم بجا پارخانه  
قره پیر از انجبارانده و وساعت بغروب مانده بشهر خجیر رسیدیم حاکم بلوکات کهنه در زکم آمده بود  
باسواره حاکم شهر هم با سواره و بزرگان و دیگر تائیم فرسنگی شهر آمده بودند شهر کهنه و ورش باغات است و کو  
شهر خاصه ای پست محقر قلعه قدیم کهنه که قلعه آجری سختی بوده حالا خراب و قدری باقی است خندق و خاکریز  
بسیار معتقد داشته است حالا محبس کرده اند از میان شهر رودخانه میکند و اما حالا بسیار کم آب داشت  
پلی تازه ساخته اند از طرف رودخانه محله فرنگی و ارمنی است این طرف مسلمان خانه حاکم در محله فرنگی است  
منزل ما انجبار بود و خانه بسیار محقر است و روی تپه پائین آن باغ کوچکی داشت جمعیت این شهر  
بیشتر از بیست و هشت هزار نفر بنظر نیامد

### روز ششم

باید برویم بطوریان جای که محال است هیچ سوار شده از شهر و باغات کهنه گذشته به صحرای افتادیم دست  
راست همان رشته کوه و پیروزی الی سته فرسنگ راه دیده میشد بعد کم کم دور شدند فرسنگ دورتر از  
شهر و سر راه مقبره شیخ نظامی است مقبره آجری بسیار محقری بود بعد رسیدیم بکوک چای که  
که رودخانه بود دست چپ هم خیلی دور همان رشته کوه خاکلی بی آب است که بطرف شمالی کشیده است  
خلا صحرای بسیار گرم و زمین خشک و بد بود رسیدیم بجا پارخانه قارقلی چار از انجبار بجا پارخانه منگی چار  
رسیدیم که در کنار رودخانه کراست برای ما الاچیتی زده بودند و ورش بسته و گرم مثل حمام برای صد  
اعظم و غیره از بزرگ و رخت اطاعتی ساخته بودند خوش هوا بود و آمار و دم پیدا بودند شاهزاده و غیره با عواده  
جواهر خیل عقب مانده اند عمارت و بار جواهر شکسته بود و اما جای انرا عوض کرد و خیلی از ما دور مانده بود و خیلی  
رسیدن انجبار خور و دم بکشت مای بسیار بزرگی طور انداخته اند و گرفته اند و در دستا جبر و در مریز  
جوانی ارمنی و انجبار حاضر بود و اجاره شیل انجبار اجاره شیلات سالی است و در کرا انجبار عیض است اما کم جریان و  
عقش هم بیش از بیست و هشت هزار نفر بنظر نیامد



کشیده بودند اسباب مخفی میان کشتی بود به سببیک دیرک بزرگ طناب را میکشیدند کشتی حرکت آمده بود و اول با آنظر میسراند  
 اول کالسکه را برود بعد من فتم بعد صدر عظم و غیره با باره آمدند بره افنا ویم لی مکی چا و در خاک کنج بود آنظر آن خاک  
 شکلی است رشته کوه دست چپ هم بها نظر کشیده بود اما حالا بان نزدیکتر بودیم پشت این کوه خالی کوههای وختان است و شکلی  
 هم در دشته بها کوه افنا و ده است در قله کوه شکلی برافزای بود و از اینجا ناشر شکلی که حالا در سبها نوا میکشیدند پنج شش فرسنگ  
 راه است بعضی چایهای زمین چکل است بعضی خار بعضی بوته که بعضی خاک خالی از توی کالسکه که به چای پاری میرفت تفنگ  
 می انداختم روی هوا چند مرغ که زبان فارسی سبزه قبا میکشیدند و در رسیدیم چایا رخانه چاق که در محال ازش شکلی واقع است  
 نمازخانه عصر نه خورم از اینجا سوار شده چایا رخانه عرب رفیقیم باز محال ازش شکلی و است و دو ساعت از شب فتنه  
 بنور بیان جای رسیدیم رودخانه غطی خولی از طرف کوههای وختان و شکلی می آید و در این صحرای زراعت میشود و قنطیس  
 تا اینجا آبادی هیچ ندیدیم بخیر چایا رخانه و اسم محالات دیگر رسمی از آبادی و ده دیده نشد چایا رخانه اینجا بسیار گرم و  
 پسته بود لا بد الاجتناب نه ده بیرون خوابیدیم بعضی از سببیک زاد ما و اعانط شکلی آمده بودند  
 صبح زود برخاستم حکام کچو شکلی و غیره مخص شده رفتند را ندیم دست راست جلگه بود محال آق داش که ازش هم میکشیدند  
 شکلی است و آنجا و اوقت باغات و دوات زیاد و بنظر آمد که از توریان جای مشروب میشود و قدریکه رفتیم محال آق داش  
 تمام شد چایا رخانه کوه چای رسیدیم حاکم کل باد کوه و شیر و انات چون اینجا اول خاکش بود حاضر بود جوان بسیار و کوه  
 خوبی است اسمش شتر سلسلگی استاده اسب عوض کردیم جمعیت زیاد می از بل شیروان و علمای اسلام ملاقات ما آمد  
 بود و قدری با آنها صحبت شد را ندیم دست راست باز جلگه وسیع است که جزع شیروانست و از رودخانه کوه کلاهی  
 مشروب میشود و دوات زیاد و بنظر آمد جلگه حاصل شیروانست اما گرم سیر دست چپ همان رشته کوه همه رزه است چایا  
 خانه قره یازی رسیدیم اسب عوض شد و دوات قره مریان و یک خانه و کرد کند که از رعایای روس هم اینجا نشاندند و اند  
 دیده شد این دوات چندان مختبر نشاند رسیدیم چایا رخانه کوه لولونما را اینجا خوردند و بخشن که سابقا حاکم شامخی بود  
 و در اوقات سفر ما پشت ماقولی کن حاکم باد کوه به اینجا آمده بودند دیده شد بها نظر فر به است خانوار روس محاسب  
 می نشینند بعد از آنها رسوا شده را ندیم از رودخانه کرده ما گذشتیم آب کی داشت ده پادار و کلا خایلو دیده شد جزع  
 شیروان است این رودخانه شیکه نوشتم همه از کوههای وختان که پشت همین رشته کوه دست چپ است حشره قوراند  
 هر جای این کوه دره و چرخهای و اینها از آن دره گذشته بیک شکلی و شیروان میریزد رسیدیم چایا رخانه افنا کوه بسیار معتدل  
 و باغات زیاد و مار و کثیر و غیره و در بسیار بسیار است بد کن طرنا اما باغات کند این زیادتر و حشره قوراند و در اوقات  
 میگذرد قسمت بزرگ و قسمت شیر و دو دهانه است طرف غرب رودخانه محال آق و از و قش شمال آق و است که جزع شامخی  
 خلاصه دکان میوه فروشی و غیره زیاد داشت پیاده شده میوه خورده نماز کرده و از رسیدیم از آنجای و خیمه بود و بستان بالایی همان  
 دست چپ از همین دره سبها از فتنه اول نظر کوه کچلی می آید اما اینجا بلند بود راه کالسکه بسیار خوب ساخته بودند و کالسکه



شعبه بود و شهر با کوبه را درست فریدم و او در هفتاب معلوم بود که خانه های قشکی که تازه بکست و کجاست خانه  
از کوه کناره ریاست عمارت حاکم هم لب دریاست خلاصه جمعیت زیادی از مسلمان و غیره بودند و صلوات میفرستاد  
رسیدیم بیای عمارت حاکم موزیکین میزنند و پیاده شدند اول کولنل بزرگ را دیدم معلوم شد کشیده با جبران  
و صاحب فرین راه بطور و سکی جسم مقدار و و و او را در بند رفته اند حاکم با کوبه صاحب منصبان نظامی  
و شاهی ایالت خود را معرفی کرد و عمارتی بطور فرنگی دارد و بستان شام چهار ساعت از شب رفته رفیق بکشتن  
فقط نظایر عجب بند ریست که کشتی بزرگ قالب دریایی آید صد هزار مرتبه شکر خداوند تقدیر را کرد و یک که باز ریست  
باین کشتی رسیدیم حاکم با کوبه و غیره آمده عرض شدند شاهزاده و غیره بکشتن سو سو هم شاهزاده سوار شدند صد  
اعظم و علی خلوت و کولنل بزرگ و پرنس منجیکوف و بیگلر و ف و در کشتی باب و زندان و دریایی هم بود و نیست  
بعد کشتی را رها داشت و او را آرام و خوب با و او را میزدند و شتاب را خواستیم  
ولایت کشکی و شیردان و غیره و شهرهای خوب دارد و بار خا و داینها اسماعیل است و کاد و ش و غیره و می بینند و با کوه

عزاد انور بخیم ولی آہن است

روزنامه وواز و...

نزدیکت بعید سواد و حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه الصلوٰت و السلام است باید باز نری بر دهم  
صبح برخاستم بواسی دریا بسیار خوب بود با کمال خوشحالی می رفتم و دشت فرسنگت باز نری ما فوج بهد لباس  
رسمی پوشیده هستند شنیدیم که حالا دار و از نری خواهم شد که کم از نری سواد و از نری خرب و جنوب و خیره و خسته شد  
دریا بنامی انقلاب گذاشت باز برسم مایوس بودیم باز نری دیدم با کمال کاه که گفتی چینی با حسیه و سوم بکار  
از عاشورا و نری احترام و دو ما آمد و بود و برین و دید شد که از حرکت سراج بطوری شتر نری است که بسیار  
باعث وحشت شد کشتی بزرگ چینی که انطور حرکت نکشتی ما یکدیگر تو قهر است یک کشتی ما را با نری بکار می  
که انطور حرکت نکند از حرکت بود و به انطور مضطرب بود و خلاصه رسیدیم بلک کر که کشتی چینی با نری و حسیه و سوم بکار  
انداخت سراج از نری و مردی که در کنار بود و همه پیداد و نری لیکن چون کشتی بزرگ نری و دو از نری بنیست و از  
پیش رفت و در نری بشود و باید که کشتی بکار که یک مخصوص ما که در نری است آمد و ما را با نری پیر و  
و باین ملو خان شد و امکان داشت لاجرم ما را سوار عرشه کشتی که امکان ایستادن نداشت با نری و در فیم و  
لباس ما را که با کمال دست نری بقتضای او و نری سیم سارین هم که لباسها و نشانیها داشتند همه را در  
چین گذاشتن باقی و استغراق محوطه و نری کس در کشتی افتاد و که قدرت بر خاستن نداشت و وسعت  
عز و بجا آمد بود و باین برسم بشتر شد که از سراج دریا بطوری بود که کمان بود و بتران کمان که کشتی نری

حرکت میکرد که متصل سر کل از این طرف آن طرف بآب میرسید امواج توی کشتی میریخت و کشتی چنان کج میشد که چیزی نماند که برگردد و واما بدریا بریزیم سندیها و میزد اسباب کشتی و در هر حرکت روی بیم میریخت با صدای صیب بدن کشتی از در امواج صدای میکرو چیزی نماند بود که خرد بشود و از بالا باران شدید زیر و در کشتی بر آب از شدت حرکت کشتی امکان را در رفتن نبود اضافه بر آن تخت کشتی از آب باران و دریا طوری پر شده بود که پای آدم هیچ طور نبند میشد آخر سفر فوگستان نزدیکی خانه آدم که برج انزلی در و و قدیمی پیدا است و شخص باین حالت با شد و لا بد شود که اگر سکه روز اینطور بگذرد این کراکشید و بزد و بند زنجیر و شکریان اینهمه نوکر و غیره که با انزلی آمده اند چه بکند این نوع خیالات چنان اوقات را بر من تلخ داشت که حسد و صغافار و دفر جسم قدری مضطرب شد متصل عرق میکرد و در از شدت حسال و کراما با و سپینه میوز و سه فدیگر دم شب و روز هم ابد خواب کرون با آن طوفان ممکن نبود

متصل سیم باران شدید می آمد

روز شنبه سیف و هم

صبح با طوفان و هر کس کشتی بهما ظهور بلکه زیاده تر بود کشتی هم که شایب را دانسته از عقب رسیده انداخت تا شب همان طور بهر ابر و باران و طوفان بود وقت در دو ساعت خوابیدم یکبار قال و مقال شد که تنه کشتی آه داشت بر خاسته دیدم یک کرجی باد و از ده نفر و او طلب شد آند که از آن خبری می برند با انزلی دریا هم سم و با راحی است در ری خوشحال شدیم مستند الملکات جوابه کاغذی که با و نوشته بود و نوشته رفته ساعت و یک که صبح چهار و هم رجب نزد یک کرجی و یک آه محمد یقینان و میرزا عابد را و خود را انداخته رفته صبح شد چند کرجی و یک آه بعضی هم نوشته بهار و غیره شدت آب از در و آب بنا کرد و دریا آمدن بالا خرد کشتی بیمار ما دید شد که از مرد آب در آه و می آید تا کشتی رسید بنزد یک کشتی حالا باز بسیار مشکل است رفتن از این کشتی با آن کشتی قدری دور تر از این نگاه داشته اند اول کرجی ما آورد و ند بهر طور بود و داخل کرجی شد و را ندیم برای کشتی بیمار یک کلو ری دست ما گرفته رفتم بالای کشتی آسوده شده صد هزار مرتبه شکر بار میخالی را کرد و نفس کشیدیم و در واسکال انزلی شدیم اشتها صیکه از طردان و رشت آمده بود و ند بختند آمدند و رفتم بالای کرجی شکر خد از این هزار مرتبه کردم

شب آشنای منی و متصل شد

بعون الملکات الزا

خواهیم الحمد لله تعالی

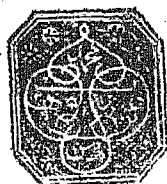
کتاب

روزنامه مفر مبارک اعلمحضرت قدر قدرت شایسته ایران ناصرالدین شاه قاجار که بتایج  
 بیست و یکم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۱ از دارالاسلافه طهران مسافرت و تماشای انگلیس  
 تشریف برده اند الی و رو و بهایون که بتایج پانزدهم شهر رجب المرجب سنه ۱۲۹۱  
 در آنکسلافه طهران از روی چاپ و دستخط خود مبارک اعلمحضرت شایسته شاه مع تصدیق  
 مانیکه در روزهای ولایت مرقوم شده است مطابق النعل بالنعل با اتمام سنه  
 درگاه الحاج شیخ عبدالوهاب ولد مرحوم شیخ محمد موسی شیرازی در دارالحکومه مستوفی  
 بتایج بیست و یکم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۱ بزور طبع در آمده است که  
 مطابقه کنندگان از مطابعه بآب انجمه وافر

وفیق کامل حاصل نمایند  
 رتبه الحروف الحاج  
 محمد حسین قزوینی



واضع باد  
 حسب قانون مجلیه سنه ۱۲۸۶  
 رجستری این کتاب بعمل آمده است  
 تأمیه و مجیه قانون امدی طبع  
 کردن نمیتواند



تصویر اقل الحاج شیخ عبدالوهاب شیرازی طبع کننده ایرکتاب





CALL No. {

9 1 2

ن ۱۱۲

ACC. NO.

۱۷۳۴

AUTHOR

TITLE

وقائع مسافرت و سیاحت سادات انگلیس

THE BOOK MUST BE CHECKED AT THE TIME  
OF ISSUE



MAULANA AZAD LIBRARY  
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.